



يخرج من تحتها الاموال والمرحان فباقي الاموال كما ذكرنا ان

الحمد لله الشكور الذي انزل في كتابه من انوار الهدى بيان

للامور الحياتية من طرائف الادب ومنه من خزانة

تصنيف ميرزا حسين النوري في الاموال في الامام مصباح النظام

نور الياقوت والايام فقيه الالميت عليهم السلام في الستة النونية ومجدد انوار الائمة

غواص البحر الاخبار وتقاوي عن الماتمة الاطهار ملاذ الشريعة

ونظير شريعة نادرة الادوار وبقاوة الادوار صاحب التصانيف

الجليلة اجمته والماتر المعظمة المهمة حجة الرواة والعجوبة

المحدثين الوعاة الفرد الواحد والمؤيد

بقية السلف وقائمة خلف بركة العصر

وحسن الدهر مرجع الفقهاء والمجتهدين

نتيج اصحاب الشرع

والدين ناسب الحج

لصطفين شوع

القطب

الفيض

القدس الحلي ميرزا حسين النوري الطبرسي في الاموال في الامام مصباح النظام

الحسن النوراني في الاموال في الامام مصباح النظام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والدين هدى

الحمد لله المنعم المنان كدوين زمان بركت اقتران رساله براعت عنوان هدايت بيان

الكتاب في بيان  
الدين في بيان  
الدين في بيان

تصنيف منيف سركار شهيدته ارتقى الاسلام علم الاعلام اتيه المسند في الانام مصباح نظام

نور الدنيا والايام فضيلة الميراث في السلام محي السنة النبوية ومجد دار الاثنى عشرية

عواصم البحر الاخبار ونقاد ما روى عن الائمة الطاهرة اذا شجرة

ظهير الشريعة نادرة الادوار وباقة الادوار صاحب التصانيف كليله

ابجته والمآثر المعظمة المهمة حجة الرواة واعجوبة الحاشية الوعاء

القرن الاوحد والمؤيد المسند دقية اسلف وخاتمة خلف

بركة العصر حسنة الدهر مرجع الفقهاء الجاهدين

نتيج اصحاب الشرع والدين

نائب الحج المصطفى

مستودع اسرار الثقلين الفضيل القدسي الحاج ميرزا حسين الباق الطاهر طاب الله ثراه وجل الجنة مشواه

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً والدين هدى  
الحمد لله المنعم المنان كدوين زمان بركت اقتران رساله براعت عنوان هدايت بيان

# فهرست رسالہ اول و دو خوان

نمبر	نصیح مضامین	نصیح مضامین
۲۷	مقدمہ و تواب گریہ بندگان و گریستن مصائب امام نظام	مقام بیستم در بیان مراد از صدق دوم
۱۰	بالی در شی روضه خوانی دو شرط و شرح آن در ضمن فصل	نقل اخبار و انقص که اصل سیر مایه بود
۴	فصل اول در اخلاص	تنبیه در ذکر چند شبهه که سبب بخری اینها
۱۲	موانع اخلاص و روضه خوانان	بلکہ بعضی از اناریاب تالیف شده در اصل
۱۳	اول آنکه خود را بجهت نشر فصل کمال خود از تواریک موجوده محو کند	اخبار و حکایات بی اصل
۱۴	دوم آنکه دخل خود در اجتماع کمال دیگر اسباب تجارت خود نکند	خاتمه
۱۵	بیان صورت مکنت جوار جرت روضه خوانی	در مذمت گوش دادن یا بخار کا و دیگر حکما
۱۶	سیم آنکه داخل شود در اجتماع که آخرت خود را فروخته اند	قصص در ورع و تقویست مشهوره کائن
۲۵	چهارم آنکه داخل شود در صنف که در انانیتند	محاسن تزیین داری در گوشن
	عظیمه شده -	داون پایین صنف از خزان
۲۹	تنبیه بر چند امام	جمل از روضه خوانان پیغمبری
۳۰	اول آنکه بعضی از این طائفه بجهت وارج بازار خود	بی سیالات در مقام
	شرط اخلاص را درین عبادت برداشته	سخن گفتن
۳۱	دوم آنکه در پیروی و بیان حدیث تباک	
۳۲	دوم آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی	
	است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن	
۳۳	ذکر بعض امور محرمه و شنیعه که روضه خوانان	
	از کتاب ان میکنند	
۳۵	سیم آنکه مقصود ازین فصل بیان تقیید شخص	
	روضه خوان است و مذکور است درین تنبیه	
	سیرت آنکه در باب شهر او و احین	
۳۷	فصل دوم بیان شرط پیل دوم بنیر روضه خوان که	
	صدق است و توضیح ان در ضمن چند مقام	
۳۸	مقام اول در مدح صدق	
۳۹	مقام دوم در مذمت دروغ گفتن و تفاسد	
	آن در دنیا و آخرت	
۴۰	مقام بیستم در ذکر بزرگی معصیت دروغ	
	بتن بر خدا و رسول و آنکه علیهم السلام	
۴۱	مقام چهارم در اشارت اجمالیه باقسام	
	در دروغ و حکم آنها درین دو مطلب است	
۴۲	مطلب اول در بیان اقسام آن	
۴۳	مطلب دوم در اشارت اجمالیه باقسام	
	مذکور -	





ابرار التقاد الصلیم الوقاد البصیر السند الوید المجتبی مولوی سید محمد مرتضیٰ جوهری  
 ہندی علیہ اللہ تعالیٰ مکررا انجاء حقیر کا کثرت از ذکرین دروضہ خوانان آن صوبہ کردہ کہ در  
 گفتن دروغ حریص و بی باک و اصرار تمام در نشر کاذب و مجولات دارند بلکہ نزدیک بآن سید  
 کہ آن را جانزدانند و مباح شمارند چون سبب گریانیدن مومنین است از دیرہ عصیان و  
 قبح اورا بیرون دانند و امر فرمود کہ چند کلمہ در این باب بطریق موعظہ و مجادلہ حسنہ نوشتہ شد تا بدین  
 دست برداشتن از این قبالح شود و ظاہر احباب ایشان گمان دارند کہ در عقبات عالیات  
 و بلاد مقدسہ ایران این طائفہ از این فائدہ آسودہ و دامن عفت ایشان بپوش گذارتہ  
 الودہ نیست و این خرابی و بیخبرست در ہمان بلا و غافل از آنکہ شرخرای از حشر چہ و در ہزار  
 متشرعہ فتنی بر علم و حوزہ اہل شرع احتجاب علیہ است چہ اگر اہل علم سامعینیکہ دند و مر قہ  
 تمیز صحیح و سقیم و صدق و کذب را این طائفہ نمیشدند و از گفتن کاذب نہی میکردند کا خرابی  
 باہنجائیر سید و باینجہ بی باک و تجہری نمیشدند و این قسم کاذب و اضحہ معلومہ نشر میکردند و  
 نزد ماہرین حقہ امامیہ و دیگران باین درجہ مورد سخریہ و استہزا نمیشدند و این مجاہد شریف  
 باین اندازہ بے رونق و بی برکت نمیشد بہر حال این حقیر بجهت اشتغال بکتاب مستدرک التوہم  
 مسئول ایشان را اجابت نمایم تا در این ایام کہ بجد اللہ تعالیٰ از این خدمت خود فارغ  
 شدم حسب الامر مختصر سے در کیفیت سلوک این طائفہ و دخولشان در این شغل نوشتم  
 و نام ان را **لؤلؤ و مرجان در شرط پلک اول و دوم منبر روضہ**  
**خوانان** گذاشتم و جاء و اثن از الطاف غیبیہ الہیہ و نظر لطف و رحمت دلی عصر  
 و امام زمان صلوات اللہ علیہ کہ منصبہ قبول رسیدہ لامحالہ سبب دفع و جہر بعضی از ایشان  
 شود و دست از تمام یا عمده ان کاذب فساد اعظم دیگر کہ بآن اشارہ خواہد شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7556

## بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش بیرون از اندازه و حساب نروا و قادری است که از سوزش برق حافظه را نیز  
 قاصف ابریه را بگریزند و از قطرات تیرسان اشک دیدگانش قلب زمین را بشکافد و دنیا را  
 بادقار و تکمین و کرسیهای نباتات لطیف نگین شبنم جهان آفرین نماید و بواسطه انوار بادستار  
 گوناگون و ذاکران گلهائی رنگارنگ باینچون و ازگون زمزمه توحید و استسجانه بجا آید  
 کل من علیها فان را بگوش هوش عالمیان رساند و خلعت رسائی در دوامحد و دشمنی  
 آن فاطمی است که در رضائی محبوب تیرا ببار ارجان خرید و سخنان رشت ناگوار از پیشین  
 شنید و دست از ابلاغ رسالت نکشید تا آنکه روح انسانی در سبیل نبی آدم و مید و آل اطهارش  
 بخوم ثواب و انوار غیاث هدایتی سهام سهم مصائب و لعل چنین گوید بنده مجرم  
 مستحق حسین بن محمد تقی نور سی طبرسی البسمه الله تعالی علل الصدق و البقین و جعل  
 لسان صدق فی الاخرین که جناب عالم العال بحلیل و الفاضل الکامل النبیل حامی  
 خوزة الدین و حاجی بدع المشرکین و السیدین صاحب التصانیف الرشیده و المؤلفات

انشاء الله تعالى برادرند و این رساله مشتمل است بر مقدمه و دو فصل و خاتمه

مقدمه فحقی نماید که گریامیدین موشن و واداشتین الشیان بکرسیتین و ناله کردن بر

مصائب وارده بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام بخم اینده  
مراثی و تدبیر کردن و ذکر کیفیت آن مصائب و غیر آن از آنچه در شرع مطهر نبی از آن نشده

و مخدوری در آن نباشد از عبادات ممدوحه مستحسنة است که برای آن ثوابهای خیره کننده

اجرنامہ جلیلہ مقرر فرمودند چنانچہ در کمال الزیارت مروست کہ حضرت صادق علیہ السلام

فرمودند بعید المدین حماد بصری بلغنی ان قوماً یأتقونہ یعنی الحسین علیہ السلام

من نواحي الكوفة وناسا من غيرهم ونساء يتدبرن ذلك في المنصف

من شعبان فحسن بین قاری یقروا قص یقصر نادب ینداب قال یقوی

لمراني فقلت له نعم جئت فوالله قد شجيت بعين ما انت فيه

فقال الحمد لله الذي جعل في الناس من يفيد اليأس

وَمِدْحًا وَبِرِّكَ عَلَيْنَا وَجَمَلِ حُدُودِنَا مِنْ بَيْعِنَ عَلَيْهِ

من قرأنا ومن غيرهم يجهلوا نهم ويقبحون ما ليس بهن

میں رسیدہ کہ گروہی سے آئندہ نر و جنسین علیہ السلام از اطراف کو فو و مروتالی

عربی الہیاتیات و زنا نیکہ برائے انجمن خیرات خواتین و بچہ ماہ

متنبان است پس بعضی تراشید و بعضی حکاکی کنید و بعضی کتیبه بنویسید و

سازمصاب را از کسیند و پاره نوهر کسیند و بر جی مرتیم میخوانند

پس کفتم آری فدائیت شوم ملاحظہ کروم پارہ از انچہ بیان فرمودی

ہیں۔ مود محمد خداوندی را کہ برادر داد در میان مردم کسانی را کہ نزد ما می آیند

[illegible]

یعنی نابینا یا باهرون من انشد فی الحسین علیه السلام فایکے عشرۃ شمر  
جعل یتقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال من انشد فی الحسین علیه السلام

فایکے واحد افله الجنة امی ابو هرون هر که بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام

پس بگریزد و نه نفر را پس پیوسته کم میکرد تا رسید بیکصد پس فرمود هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام  
شعری پس بگریزد یک نفر را پس برای او است بهشت و پیر در انجا و در ثواب الاعمال مرویست  
از حضرت علیه السلام که فرمود بای هر اونی که نداشت و انحصار علی السلام فایکے عشرۃ کتبت لهم الجنة من

انشد فاحسین علیه السلام فایکے لکن خست کتبت لهم الجنة و من انشد فی الحسین علیه السلام فایکے

ایک واحد فله الجنة هر کس بخواند شعری در مرثیه حسین علیه السلام پس بگریزد و بگریزد و نه نفر را

نوشته شود برای ایشان بهشت و هر که بخواند شعری در مصیبت حسین علیه السلام پس بگریزد

و بگریزد پنج نفر را پس نوشته شود برای ایشان بهشت و هر که بخواند در مصیبت حسین علیه السلام

شعری پس بگریزد و بگریزد یک نفر را پس برای این هر دو است بهشت و پیر در انجا بخندند

و در ثواب الاعمال ممدوق علیه الرحمه مروی است که آن حضرت فرمود بصلح بن عقیبه من

انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فایکے عشرۃ فله واحد الجنة

و من انشد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فایکے تسعة فله واحد الجنة

الجنة فلم یزل حتی قال من انشد فی الحسین علیه السلام بتبا فایکے

واظنه قال او بتباکی فله الجنة هر که بخواند یک بیت شعر در مصیبت حسین علیه السلام

پس بگریزد و بگریزد و نه نفر را پس برای او آن گریه کند گانست بهشت و هر که بخواند یک بیت

شعر در ثنا و حسین علیه السلام پس بگریزد و بگریزد و نه نفر را پس برای او و انها است بهشت

پس پیوسته کم میکرد تا آنکه فرمود و هر کس بخواند در مرثیه حسین علیه السلام یک بیت پس

بگیرید و گنم که فرمود یا خود را بشیبه گریه کنندگان کند پس برای او دست بشت و سپید  
خلیل علی بن طاووس طاب ثراه در موقوف فرمود روی عن الی السوال  
علیهم السلام انهم قالوا من یبکی و ابکی فینا ما نغفله الجنة و من یبکی فکان  
خمسین فله الجنة و من یبکی و ابکی ثلثین فله الجنة و من یبکی و ابکی  
عشرة فله الجنة و من یبکی و ابکی واحدا فله الجنة از الی رسول الله  
روایت شده که فرمودند کس بگرید و بگریاند یا نه ما صد نفر را پس برای او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند  
پنجاه نفر را پس برای او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند سی نفر را پس برای او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند  
ده نفر را پس برای او دست بشت و هر که بگرید و بگریاند یک نفر را پس برای او دست بشت و در رجال  
شیخ کسی روایت که حضرت صادق علیه السلام فرمود جعفر بن عثمان بعد از آنکه در محضر  
شرقیش اشار می در مصیبت خواند و انتخاب گریاند و لقد اوجب الله تعالی لك  
یا جعفر فی ساعته الجنة یا سرها و غیر الله لك فقال یا جعفر لا ازیدك  
قال نعم یا سیدای قال ما من احد قال فی الحسین علیه السلام شغرا  
فبکے و ابکے به الا اوجب الله له الجنة و غفر له هر آینه تحقیق که خدا می تعالی و ا  
نمود برای تو ای جعفر در این ساعت بشت را با تمام تنهائی آن و خدا می تعالی گناهای تو را  
آمر زید انگاه فرمود ای جعفر آیا زیاد کنم برای تو عرض کرد آری ای آقای من فرمودست  
احدی که بگوید در مصیبت حسین علیه السلام شعری پس بگرید و بگریاند یا نه مگر آنکه واجب گنبد  
خدا تعالی برای او بشت را و پیام زد او را و برای صدق و عوامی مذکور نه مقید  
اخبار کافی است و مستفاد میشود از تمام آنها آنکه گریانیدن غیر در مصائب الهیست علیه السلام  
بخاندن شعر و غیر آن از سبب تقرب و مغفرت و ولایتی در قیامتش جاودانی و عزت

است و این از عبادات سابقه قدیمه بود و در عصر ائمه علیهم السلام و بعد از آن و قصص و حکایات  
آن در کتب اخبار و مقاتل موجود است و این صنف از مؤننین سنی مخصوصند آشتیاد و در عصر  
ملاحسین کاشفی که در حدود سده نهصد بود چون کتاب روضه الشهداء را تالیف نمود مردم غیبت  
نمودند در خواندن آن کتاب مجالس مصیبت و بجهت خلاق آن کتاب هر کسی از عهد خواندن  
آن بر نمی آمد بلکه اشخاص مخصوص بودند که آن را درست انوحه در مجالس تفریه داری میخواندند  
و ایشان معروف شدند بروضه خوان یعنی خواننده کتاب روضه الشهداء پس از آن کم کم از آن  
کتاب بکتاب دیگر انتقال نمودند و از آن بخواندن از حفظ و آن اسم اول بر ایشان ماند و کار  
این طایفه اندک اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد مقدّماتی پیدا شد  
از قصص و حکایات و اشعار و فضائل و زوایج و مسائل فزعیه و غیر آن و قتی شد مخصوص و  
متمم و کار ترقی آن با بخار سید که یکی از علماء اعلام میفرمود در مقام مطایبه و مزاج که در آن  
اعصار روضه خوانی داخل در علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت  
علم بیعت فیه عن عوارض اجساد الشهداء و ما يتعلق بها و در این فن از  
علمای اعلام و بی بهرگان از علم کتب و مسائل بسیار تالیف شده بنظم و تثریر زبان عربی و  
فارسی و ترکی و هندی و کافه شیعیان در بذل اموال و خدمت گذاری بآبدان و جاه و رافقا  
مجالس مصیبت و ترتیب مکرده آن حضرت که اصل و قوام آن لشخص معظم روضه خوان است  
بی اختیاریانده علاوه بر مشوایا حبس رویه در این دنیا از آن برکات و خیرات بی حصار  
جان و مال و اولاد خود دیده اند و لهذا کسانی که در سایر مقامات نفیاق و صدقه حتی و جفا  
آنها سماح دارند و اگر دهند از روی شوق و غیبت نیست در این مرحله با نهایت میل و  
و بطبع و رغبت بال و جان خدمت کنند و لکن خدمت روضه خوان که رکن عظم این

مجالس شریفه است از خدمت سائرین که این مجالس را برپا کنند اعلیٰ و اشرف است  
 چه روضه خوان خود در زمره آنان است که در اخبار گذشته وعده حضرت جنت بانیان  
 دادند و نیز محسوب است از طائفه که احاطه میکنند بر اینک و بر پیگیری و گردن مال  
 خیریه که خداوند تبارک و تعالی بآن امر فرموده در کلام شریفش که تعالوا علی البر و التقوا  
 پس بقضائی اخبار بسیاری در ثوابت بهم شنوندگان و در کینندگان خدمت گذاران  
 شریکیم خواهیم بود بلکه از خادمان خاص و چاکران سرافراز حضرت شده میشوند باین  
 منصب عظیم و مقام جلیل فائز و مغز و مکرم و رواست که بر سائر شیعیان اقتضار کنند و لکن  
 رسیدن باین رتبه جلیله در آیدن در سلک آن طوائف مذکوره مشروط است بشروطی که همواره  
 آنها دو شرط است که بانبودن هر یک از آنها محتاجی فائده و بر بهایی ثمر و مستثنائی نتیجه  
 خواهد بود و نامها از دست برائی ان گرده محو شده یا گاهی در ان ثبت شده بلکه اسامی  
 ایشان باند اشتن ان دو شرط العیاذ بالله یاد و ذکر کسبه و تجارت یا در دیوان کاظمین  
 و غادین و خاصین و مشرکین درج خواهد شد و در این عبادت محبتیه خطی از بندگی خداوند  
 و خدمتگذاری رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم خواهند داشت پس بر هر  
 روضه خوانی که عزم نموده بر داخل کردن نفس خوشتن در این صنف و رسیدن بمقامات  
 عالیه و درجات ساینه و ثوابهای بی نهایت و کرامتائی بی منت و اذیت که برای این  
 زمره مهیا نموده اند و وعده داده اند لازمست پیش از اشتغال در این فن دست  
 کردن این دو شرط و داراکی آن نحو جزم یا اطمینان بلکه امتحان داشتن باین  
 اثر اینزان عدل که در کف کفایت سخنین و اسناد شرع مبین است تا آنکه شیطان  
 و تسویل نفس که بسیار شده و میشود که باطل را بصورت حق و خطا را در لباس حواب



پیرمان آورده آسوده شود و کوران خود را در ممالک عظیمه نیندازد و آن دو شرط  
 یکی اخلاص است و دیگری صدق که بجائی دو پله میری است که بر آن بالا میرد که  
 اگر هر دو یا یکی از آن دو صحیح و بی عیب نباشد بر او خواهد افتاد و از فیوضات عرشه  
 منیرالمرحوم خواهد ماند و شرح این شرط در ضمن دو فصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی فصل اول در  
 اخلاص است و نمائند که مقصد اصلی و غرض کلی از فرستادن پیغمبران و صحف شریفه آسمانی  
 گشتادن خلایق است بسوی خداوند تبارک و تعالی و نشان دادن ایشان است  
 بآیات باهره و معجزات قاهره باینجا است ذات اقدس گمانه دانائی توانائی بی نیازی  
 که آفریننده و روزی دهنده و نگاه دارنده و سیراننده و زنده کننده تمام جهانیا  
 است و احدی غیر از ذات مقدس راهبره نصیبی از امور مذکوره نیست و انبیاء عظام  
 و اوصیاء کرام صلوات الله علیهم به بیانهای شافیه و براین کافیه مراتب بطوره را واضح  
 و هویدا نمودند و در آورند خلایق بریر یا بر باد کردن و تصدیق نمودن و تسلیم شدن  
 آنچه فرمودند و بپا داشتن بر فرمان برداری آنچه بان امر نمودند و بجا کشیدند و ناشایسته  
 نشینند و صیتهها دیدند و جان و مال نخشیدند بامید آنکه خلق پروردگار خود را شناسند و خود  
 بنده فقیر عاجز ذلیل دانند و غیر ذات مقدس خالق و رازق و دافعی نه بگویند و نه دانند  
 حاجت دارند از او و بخواهند از بلا ترسند و دشمنی را از او منسلت نمایند سرگشته شوند  
 غفور و صانع آرازا و طلبند و برای آنانکه باور کردند و پیروی نمودند اعمال و آدابی مقدر  
 نمودند بعضی قلبی و بعضی جوارحی که بوسیله آنها اظهار بندگی کنند و اعتراف ببحر و اضطراب  
 و فقر خویش نمایند و بآنها حاجات خود را بخواهند و حق ربوبیت را دانند و این رقم  
 عمل را در لسان شرع عبادت گویند که حاق معنی آن پرستش و بندگی کردن است

تمام نشود و درست نیاید تا آنگاه که خود را بنده و اندو عبادت را از روی عبودیت خویش  
بجائی آورد چه بسا شود که انسان عبادت کند و پسندد آنچه را خدائی برائی او خواسته و بکن  
معنی عبودیت در کون نفسش نباشد و خود را بر کسیتی بنده نداند و از آن جهت سرگشتی کند  
و از معاصی کناره نگیرد و گاهی برعکس میشود که خود را بنده داند و لکن در پرستش مسامحه نماید  
و این مطلب محل خود شر و حاد کرده و در مقام فرق میان عابد و عابد عبادت و  
عبودیت و در هر دو مرحله باید برائی داشت پس حضرت احدیت جل جلاله شیر کی قرأ  
ند بهر معنی پرستش نکند مگر خداوند را و خود را بنده احدی نداند مگر بنده ذات مقدس او  
معبود دیگر و جهرا و مولائی نداند غیر او و در تلاوت آیات مبارکه **اِيَّاكَ تَعْبُدُ الْبَتَّةَ يَا**  
**مَلِكُ** تلفت شود بهر دو مقام و بجهت کاذب نبودن در این دعوی باید آنچه بزبان گفته در سوید  
قلبش ثابت و راسخ باشد و کردارش با آنچه در دل گرفته و بزبان گفته مطابق باشد  
پس اگر کسی پرستش کند مخلوق را باینکه داعی و محرک او در کردن آن عبادت مخلوق باشد که  
تا در قلبش جای گیرد و او را از این عاید خوش آید یا با زار آن عمل بآلی باود دهد و عبادت  
برائی پروردگار خود شر یا قبیحانده و داخل در یکی از اقسام مشرکین شده و این مطلب  
باشهادت وجدانی عقل صافی بران در سطاوی کتاب و سنت بغایت واضح و هویداست  
بلکه بعد از تامل معلوم میشود که اذن در عملی باین خود را و او را نشستن آن معقول نیست زیرا که آن  
سنائی است با غرض اصلی از ارسال رسل و انزال کتب مقاصد انبیاء علیهم السلام و احکام  
علی الاطلاق نشود چنین کاری صادر شود و بر فرض جواز معقول نیست که برائی آن عمل را بی  
باشد و مستحق اجری شود پس از تهید این مقدمه میگوئیم بر هیچ دانائی بصیری پوشیده  
نیست که ابکاء شیعیان و گریانیدن مومنین بر صاحب آل محمد علیهم السلام مثل گریستن

از عبادات موکده و مستحبات مرغوبه است که بآن امر فرمودند و بران تخریص و ترغیب  
و برای آن اجسام و ثوابها می نمودند و همه مکلفین مشمول این امر و قابل فرمان بر نیاید  
استعداد و قوه و مستحق آن ثوابها بعد از امتثال آن فرمان شل گریستن بر آن مصاب که  
اعظم عبادات و اجل ثوابات است که کافه انام مکلفند بآن و این دو از یک صنف عباد  
و از یک منبع منشعب میشوند چرا که گریستن برای هر کس میسر است و اما گریستن چون  
برای همه میسر و خالی از مشقت نیست لهذا این طائفه مخصوصه موسوم بر وضو خوان  
و ان همت بر کزند و علم این سنت سنیه را بر پا نمودند و برای تعظیم این شعر عظیم نفوس  
خوش را مبذول داشتند و البته باید بدانند و ملتفت شوند که این عبادت مانند سایر عبادات  
است و این عمل نگاه عبادت شود که در هر گام بجا آوردن آن خبر رضائی خداوند و خوشنودی  
رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم غرض و مقصدی نداشته باشد و اگر دارد همان مجرد  
یا حقن ثوابهاست و موعوده و پاک شدن از گناهان جمله باشد که با اخلاص در عمل منافاتی ندارد  
چه عمل باز برای فرمان برداری حضرت یا ریتعالی است که بوسیله آن بآن ثوابها رسیده  
و از شر گناهانش امین شود و این بمنزله پله اول مشیروست که چون پائی بر آن گذارد پست  
خیار ذات مقدس حضرت احدیت و خلفاء راشدینش همه را فراموش کند کیسرا نه بیند کسی را  
نخوید چه رسد بآنکه برای جذب قلبیش با جذب مالش یا نجایا لارود و سخن گوید و از مصائب  
شمر و خلق را بگزاید پس لغو ذبانه اگر شیطان او را از این پله لغزاند و هوای نفس او در دام  
و این لغوشت دنیا کشاند و برای تحصیل مال یا فریفتن مال یا نشر فضل و کمال در اقطار مصفا  
و بلا و رسیدن محاسن گفتارش در اسماع عیاد بر میز آید و سخن گوید و روضه بخواند خود را  
بملاک عظیم انداخته که امید نجات در آن نیست و بعضی از آنها اشاره باید نمود و اول آن

خود را بجهت آن غرض فاسد از فیوضات و ثوابهای موعوده که برای این طائفه میانمند  
 محروم کرده و حکمت اندک که از حقیقه گنبدیده دنیا و غرض فاسد بعد و زیاد است از نعمتهائی  
 بی نقص و زوال آخرت کشیده چه از و انجات دین مبین است و اجمالاً گذشت که ثواب  
 در مقابل عبادت است و آن نعمتها بازاریزنگیست و عبادت بوی اخلص عبادت نیست بلکه  
 محسوب شرک خفی است ثقه الاسلام کلینی قدس سره در جامع کافی و در المستدرک علی  
 و المباحی به روایت نموده از ابی عبداله الصادق علیه السلام که فرمود من اراد الحدیث  
 لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب من اراد به الاخرة اعطا الله  
 خیر الدنیا و الاخرة هر کس که قصد کند از حدیث یعنی از یاد گرفتن و نقل آن برای دنیا  
 منفعت دنیوی را که بوسیله آن ثوابی بدست آید برای او در آخرت خط و نصیبی نخواهد بود و هر که  
 قصد کند از تعلیم و تعلم آن خیر آخرت را خداوند باو عطا میفرماید خیر دنیا و آخرت را نیز فرقه  
 اول را در اینجا ان جناب ندیدیم روایت کرده و شیخ فقیه محمد بن ادریس علی در کتاب سرائر  
 از کتاب ابی القاسم محمد بن محمد بن قولویه نقل کرده که او از جناب ابی حمزه السمری روایت کرده که  
 فرموده من تعلم علما من علم الاخرة یرید ان یرضاهن عن الدنیا لم یصل الیه  
 الجنة هر که بیاموزد علمی از علوم آخرت را و غرض ادا آن را یاد گرفتن تحصیل متاعی باشد از  
 متاعهای دنیا بوی جهشت را نخواهد یافت و شیخ ابن ابی جمهور حسانی در کتاب غرر الحقا  
 روایت کرده از امیر المومنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اخذ العلم  
 من اهله و عمل به یثقی و من اراد به الدنیا فهو خطه هر کس بتباد علم را  
 از اهله و بان عمل کند بجات یافته و هر که قصد کند بان تحصیل دنیا را پس بهره او از آن علم همان  
 است که قصد کرده و تحصیل نموده یعنی دیگر از آخرت خط و نصیبی ندارد و سلیم بن قیس رازی

از اصحاب ائمه المؤمنین علیه السلام همین مضمون را در کتاب خود از اجتناب باین بابت نقل کرده که  
 ومن اراد به الدنيا هلك وهي خطه وحاصل زيادى انك علاوه بزيادة  
 الضميمة واخرت هلك نيز شده بجهت اينجا كه علم دين داده و مال دنيا گرفته چنانچه شش بياورد  
 اني مضمون اخبار بسيار است و هم انكه داخل شود در اينجا است كه آل محمد عليهم السلام با سبب بابت  
 خود كرده اند و بان كه سبب بمعايش خود را بان ميگذرانند شيخ معظم كليني در كافي روايت  
 كرده از حضرت امام محمد باقر عليه السلام كه فرمود باني الهان در ضمن وصايا كه با او كردند و لا تستاكل  
 الناس بنا فتنوهم خور مال مردم را بسبب و سبيله كز خيره خواهى شد و ظاهر امر را فقر و در دنيا و آخرت  
 هر دو باشد چنانچه افضل آئيه معلوم شود شيخ مفيد عليه السلام اين خبر را در امالي روايت كرده باین عبارت يا  
 ابا النعمان لا تستاكل بنا الناس فلا يزيدك الله بذلك الا فقرا حاصل كه مخور به سبيله مال مردم را كه خدا تعال  
 بيفزايد باین كه سبب را تو بخره و پيشاني را شيخ كشي در حال خود و او يكيت از قاسم بن عوف كه حضرت امام  
 زين العابدين عليه السلام با او فرمود و لا تستاكل بنا فيزيدك الله فقرا و مضمون آن هم مثل كافي است و  
 شيخ جليل حسن بن علي بن شيبه در كتاب تحف العقول روايت كرده كه مفصل بن عمر با صحابه خود صحبت ميكرد و گفت  
 لا تاكلوا الناس يا آل محمد عليهم السلام فاستمعتم ابا عبد الله عليه السلام يقول افترو الناس  
 فينا احللت فرقة احبنا فاعتزلنا ليمسوا من دنيانا فقالوا و حفظوا كلامنا و قصروا  
 عن فعلنا فيسبواهم الله الى النار و فرقة احبنا و سمعوا كلامنا و لم يقدروا عن فعلنا  
 ليستاكلوا الناس بنا فيملا الله بطونهم فالتسلط عليهم الجوع والعطش  
 و فرقة احبنا و حفظوا قولنا و اطعوا امرنا و لم يحسوا لقوا فعلنا  
 فاولئك منا و نحن منهم مخزى مال مردم به سبيله آل محمد عليهم السلام  
 زيرا كه من شنيدم از حضرت علي عليه السلام كه ميفرمود مردم متفرق شده

در باره مالیه فرقه فرقه دوست داشتند ما را با انتظار قائم که برسد بدینانی مایعنی غرضشان  
از محبت مالتیش و خوشگذرانی است و سلطنت مالتیش یعنی اظهار تشیع و محبت کردند و  
سخنان ما را حفظ کردند و لکن کوتاهی کردند در افعال مایعنی متابعت نکردند ما را در کارهای  
برائیکراند ایشان را خداوند بسوی دوزخ و فرقه دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و  
در کردار ما کوتاهی نکردند بجهت اینکه بسبب اموال مردم را بخوند پس بخواهد که خدا تعالی شکایت  
ایشان را از تشیع و سلاطین بر ایشان تشکی و کرسنگی را و فرقه دوست داشتند ما را و کلمات  
ما را حفظ نمودند و فرمان ما را اطاعت کردند و مخالفت نکردند افعال ما را یعنی رفتار ما را  
مانند رفتار کردار ما است پس این گروه از ما تید و ما از ایشان و مردم را خود مسلمان  
محمد صالح باز درانی و غیر او در شرح این کلام شیخ کلینی که فرمود بالبتاکل العیله و اخباری  
در ذم ایشان روایت کرده چنین ذکر کرده که ما را و کسی است که علم را آلت قرار میدهند از  
برائی خوردن اموال مردم و اندر سر مایه میکنند که بان کسب کنند و وسعت دهد در حاش خود  
و با کجمله شراره آتش فرقه دوم دامن بسیاری از اهل علم گرفته و از افراد و اصحاب و مصادیق معصوم  
ایشان است جماعتی از طائفه جلیله روضه خوانان که اصل غرض ایشان از تعلم این فن  
و اسوختن آنچه متعلق بر روضه خوانی است از اخبار فضائل و مصائب و خطب و واعظی و بعضی  
از مسائل دینی که با اصطلاح ایشان در آن جائی گزیر است از آنها یا اصل مقصد بکسب  
و تحصیل مال است بدون ستر و تقیه و توریه بلکه مثل سائر اهل کسب تجارت معامله کنند و  
زیادی و کمی ماکسده گفتگو نمایند و براسه اذن در رفتن بحال مسرعه عرض متلع خود بترتیبان  
و اسطفا فرستند و رفته نولیند و بعد از رفتن و خواندن بی اذن یا با اذن بی تعیین مقدار  
عوض اگر از آنچه قصد کرده از عوض بازار انخواندن نقصی شود خشم کند و بدگوید و صاحب

رسوا و فسخ کند بلکه بعضی از پست فطرتان ایشان در بالای منبر سوال کنند و از بانی طلبند  
 و با آنچه خوانند معامله کنند و از عجا<sup>ب</sup> مصححه<sup>ب</sup> آنکه با این کاسبی تجارت و معاوضه دنیا  
 با آخرت در مجالس و محافل و بالائی بسیار افتخار کنند و خود را از جا کران خاص حضرت<sup>الشیخ محمد بن علی</sup>  
 شمرند و خوشنیتان را صاحب حق عظیم و بر همه مستحق<sup>ب</sup> گردانند و فقر و کرم و تعظیم و احترام دانند و از آنچه<sup>ب</sup>  
 در بالائے منبر میگویند اقامت امام حسین علیه السلام چنین کرد چنین فرمود و با شما چنین گفت بجهان  
 جاهل غافل از آنکه میان او و آنحضرت ابد اعلایه نیست بین ایشان و در تراست مابین  
 و آسمان و قدر و رتبه اش پست تراست از پست ترین کسیه مانند جمال و سبزی فروش و تاش  
 در دفتر کسب و پست و باید شال ایشان هر ساله بحساب منافع خود از این تجارت برسد  
 خمس آن را بنحو مقرر در شرع بچالش برساند و با خیال کارش از همه آنها خراب تر زیرا که کسب  
 از صنف عبادت نیست پس صحت آن مشروط با خلاص و قصد قربت نیست همان  
 قدر که سرمایه از تمام محرمات شرعیه پاک شد و در عمل کاسبیش نیز مخدوری شرعی نباشد کار مباحی  
 کرده و خسروانی بر او نیست بلکه اگر قصد کند کسب خود تحصیل مالی بجهت زیارت بیت الله<sup>ب</sup>  
 زیارت آنکه امام علیهم السلام و اعانت سادات و علماء و فقرا و وسعت بر عیال و امثال این  
 از مستحبات مالیه و اعمال خیریه با جور و مشاغبه بود و اما مشغل و مشغول خوان شغل  
 طالبین علوم دینی که محسوب از عبادات و مندرج در قربات است مرد دهرست میان  
 و و خیر یا خیر عظیم اگر دارائی اخلاص و قربت باشد یا خسران عظیم اگر قصد خیر تحصیل مال و جا  
 دنیوی نباشد چه این سرمایه گران بهار با و مرحت فرمودند بجهت تجارت آخرت و تحصیل  
 رضای حضرت احدیت و رسیدن به نعم خبت نه بجهت کسب استماع دینیه و جلب استماع  
 منشوش و حطام دنیوی و ازین بیان<sup>ب</sup> مشکوف شد که بجز ذکر فضائل و مناقب حالات

و مصائب حضرت سید الشهدا علیه السلام کسی سمت چاکری و منصب نوکری آنحضرت پیدا  
 نخواهد کرد و اگر نه هر که کتب فضائل و مقال را طبع کند و نشر دهد بجهت تجارت بلکه بکاری که آنها  
 نقل کند از بلدی سبلدی برای تحصیل کرایه و خطای که حل کند آنها را از دکان بجانیه برای گرفتن  
 در هیچی همه از چاکران و خدمت گذاران آنجناب محسوب میشوند و لکن روضه خوان  
 انگه در قطار چاکران آنحضرت در آید که آنچه گوید برای حق عزوجل و ادای حق اولیایش  
 علیه السلام باشد و الا کاسبی خواهد بود که آن فضائل و مصائب را سرمایه نموده و بان فروش  
 تجارت شده ابد احتیجی بر کسی ندارد و خدمتی برای احدی نکرده و برای اقبال فرمان آن بزرگوار  
 علمی از او سر نزده پس این سمت چاکری از کجا پیدا شده و سبب این افتخار از که ام ماضد است  
 آمده بلکه روضه خوان یا تقوی و دیانت یا بد راه جواز این قسم تجارت و عیلت آنچه میگوید بعض این خوانند  
 بجهت پیدا کند دارا که بقیه تعلیم آنرا برگردن خود نهاده سوال کنند قسم چاکران اران صوری که در آن  
 اشال آن اوجیات تصور نموده اند بدست آورد که آید در محال برین عمل و اشال آن اوجیات  
 اجرت و مقابل عنوان نیابت از صاحب است چنانچه در اجاره بزرگ یا حج از غیر فرموده اند  
 که اجرت در مقابل عنوان نیابت در زیارت یا حج است نه در مقابل نفس عمل زیارت  
 و حج پس بنابر این وجهی باید اجیر در ابتدا شروع در عمل قصد کند که نائب باشد از  
 جانب آنکه او را اجیر کرده و اجرت داده بقصد نیابت از او زیارت کند یا حج نماید  
 یا روضه بخواند پس فی الحقیقه آنچه میگوید در مقابل این عمل خواهد بود که خود نائبان غیر در  
 عمل حج مثلاً قرار داده که پس از قصد نیابت چنان است که گویا اجرت دهنده خود زیارت  
 یا حج بجای آورده و یا روضه خوانده است توسط نائبان او و بنابر این وجه میباید قصد قربت  
 عمل زیارت یا حج یا ابکار که عنوان عمل روضه خوان است آنچه نائب محقق باشد تا عملی که نیابت

بیان صورت ممکنه خوانند  
 روضه خوانی



غیر کرده علی وجه العبادۃ از او واقع شود مستحق اجرت گردد که هرگاه آن علما را چیزی از این مرتبه عبادت  
و بقصد قربت واقع نشود هیچ مستحق اجرت نخواهد بود و یا آنکه اجرت روضه خوان در مقابل نفس آن عملی  
است که در مقام تمثال مشایخ مقدس با یکجا می آورد و بقصد نیابت از صاحب باشد یا نباشد و یا  
اینکه جواز اخذ اجرت بر این عمل مطلق عدم از صورت سابقه نیز خواهد بود باینکه هر چند بی قصد قربت باشد و  
مقام تمثال از مشایخ با یکا نباشد همچنانکه قدرت مخصوص را میخواند کافی است و اجرت و در این نفس  
خواند نیست که بسیار باشد سبب غیر گردد بدون ملاحظه اینکه فعل محسوب عبادت باشد و یا بیکدیگر  
ایقاعات سخن بسیار و کلام طولانی است شباه آن محل تشکوی فقهاء اعلام است چنانچه شطری از کلام  
در این مقام را در مسئله اخذ اجرت بر اذان گفتن که در میان مستحبات نظیر عمل روضه خوانی است مشروحا  
ذکر فرموده اند و اگر چه در این مسئله بعضی بعضی صور آن تصریح بجواز فرموده اند ولی قول مشهور میان علمای  
اعلام حرمت اخذ اجرت است و در آن باب اخبار بسیار نیز وارد است ثقه الاسلام کلینی علیه الرحمه  
در کافی و شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب بسند بسیار معتبر روایت کرده اند از حضرت ابی جعفر عینی (امام  
محمد باقر علیه السلام که فرموده اند که در پیشگاه شیخ سمرقانی که سبط علی بن اخیان اذان و کردن نماز در شبگاه  
مقبول نیست و شیخ صدوق نور الله مرقدہ در فیه من جمیع صحیحین خبر از نقل کرده ولی در اینجا مذکور است  
نماز را بشیاء که مراد اوست است و نیز شیخ صدوق و در الشرح و در کتاب فیه روایت کرده از امیر المؤمنین  
علیه السلام که در جمعی است آنحضرت بر سر عرض کرد یا امیر المؤمنین که نزد اخیان من است و دست راست را میخواند  
جلال الله حضرت با فرمود که من تو را شش ماه برای خدا و عرض کرد و فرمود زیرا که تو را اذان طلب  
سبکی کسی را یعنی اذان میگوید برای طلب مال و شیخ طوسی عظم الله مرقدہ همین خبر در تهذیب نقل کرده  
باز یاد آید که فرمود در تعلیم قرآن فرمود سبکی شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس قرآن تعلیم قرآن فرمود  
خدا او را قیام بجان است که گرفته و نیز شیخ علیه الرحمه همان از اخبار را روایت کرده که فرمود آخر چیزه بفار

کردم بران حمید قلم یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن بود که فرمود یا علی هرگاه نماز  
 کردی نماز کن نماز ضعیف ترین آنانکه در پشت سر تو اند یعنی ماموین و موفی بگیر که بر اذان گفتن  
 اجرت بگیرد و در کتاب **جمع فرائض** از آنجا بروی است که اجرت مؤذن را از  
 اقسام سحت شمرند مثل قیمت مینه و نظائر آن و غیر آنها از اخبار بسیار که در مجلس ثبت شده و تا  
 روضه خوان با مؤذن واضح است زیرا که مؤذن اعلام میکند مومنین را بحضور و وقتی که ایست  
 حاضر شد در آن وقت در محضر خداوند تبارک و تعالی و بر رسیدن وقت بهترین اعمال که  
 سبب شفاعت و خواش کردن آتش است که سبب گناهای برای خود فروختند و غیر آنها  
 از فضائل و آثار و خواص دینی و اخروی نماز که معراج مومن است و همچنین روضه خوان  
 اعلام میکند مومنین را بفضائل و مناقب مصائب ائمه و رسیدن موسم عملیه که سبب  
 تقرب بخداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و نجات از شدائد در دنیا و آخرت  
 و خواش شدن دریاها از آتش است یعنی گریستن بر آل محمد علیهم السلام و چنانچه  
 اذان بر همه صحیح است و لکن بر فایده شاق چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله بآن خبر داد  
 که اما الله لن یعد و ضعیفانکم پس جمله از مومنین در مقام ادای این مستحب  
 برآمدند و دیگران را آسوده کردند همچنین است گریستن ایشان چنانچه سابقا توضیح نمودیم  
 بهر حال تکلیف روضه خوان کاتب تدین این است که در باب اخراجت بر کسب عمل  
 خود رجوع نماید بان عالم که بنائی عمل خود را بر تقلید از او گذارده و قسم حلال اینگونه کسب را  
 از او اخذ نماید و همان قسمی که فرموده عمل کند تا از تبعات کسب حرام و مال حرام آسوده باشد  
 و حال که خود را بهمه این کاسبی بسیار از قیوضات اخروی محروم کرده بنکال و خدا  
 آن خود را گرفتار نکند **سیم از مهالک** آنکه داخل شوند در انجاعت که آخرت خود را

فروختند دنیا شیخ جلیل جعفر بن احمد قمی علیه الرحمه در کتاب غایات روتب  
 کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود بشر الفاس من باع آخرته بدنیاً  
 و بشر من ذلک من باع آخرته بدنیاً غیره بترین مردان کسی است که فروخت  
 آخرت خود را بچون دنیائی خود و بدتر از این کسی است که فروخت آخرت خود را بدنیاً  
 دیگری که دین از او رفت و دنیا بدست دیگری رسید و انیمضون در اخبار عذیده موجود  
 است و قریب آنهاست آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عقایب الاعمال روایت  
 کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آخر خطبه که خواندند فرمودند و من عرضت  
 له دنیا و اخره فاختار الدنیا و ترک الاخرة لقی الله ولیست له  
 حنة یتقی بها النار هر که عرض شود بیاورد دنیائی و آخرتی پس برگزید دنیا را و اگر  
 آخرت را ملاقات خواهد کرد حضرت باری تعالی را در حالتی که برای او حنة نیست  
 که بسبب آن خود را از آتش و زرخ نگاه دارد و در پنج البلانعه و ارشاد شیخ مفید  
 و امامی و غیره مروی است که امیر المومنین علیه السلام فرمود بکیل در حدیثی شریف  
 که در آن اصناف طالبین علم را ذکر فرمودند بلی اصبت له لفتنا غیر ما مومن  
 یستعمل آلة الدین فی طلب الدنیا اری برای علم یا قتم خورش فهم خائنی که استعمل  
 میکند آلت دین را در طلب دنیا و مفاد این اخبار شریفه و نظایران یکی است  
 پوشیده نماید که فروختن آخرت بدنیاً گاهی بفتن مالی یا جاهی است و برداشتن دست  
 از کیش و آئین خود مثل پاره ضغاکه بجهت تقرب با عاظم خارج مذهب یا گرفتن مالی  
 از ایشان از مذهب خود دست برداشته و مذهب کفر را اختیار میکنند مثل ابن عاص که  
 بجهت ولایت مصر از ولایت و حضرت حضرت امیر المومنین صلوات علیه دست برداشت

و اورا باین فروختن دین بدینا مکر تویج و ستر نشن کردند و در شرح حال او مذکور است  
 و امثال او و آن عصر بسیار بودند که پسری سفیان ایشان را بدادن مال و منصب  
 بدر و سپر عاص مبتلا کردند شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود بعد از ذکر زهد امیرالمؤمنین  
 علیه السلام فرمود از او چه بربیع است این و امثال این او را مولائی بود از موالیان او را  
 ابو الاسود و نامی گفت پس از آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بجواب  
 رحمت ایزدی پیوست معویه خواست تا او را استمالت دهد باشد که ازدوستی علی  
 علیه السلام برگرداند و هر وقت تحفه و بزی و لطفی کردی و چیزی فرستادی بیک فرد  
 هدیه فرستاد و او را انواع حلوا داد و او بود چون نجانه ابو الاسود بر دندنبند و دوا  
 شهر مختلط بزعفران بود و ختری کوچک داشت ابو الاسود پنج شش ساله بدو بد  
 و از آن پاره گرفت و در دهن نهاد پد را و گفت ای دختر کن بفیگن که زهر است  
 چه گفت نیداتی پس من دوستاده است با ما ما را از دوستی الهیبت علیهم السلام برگردان  
 و ترک آنچه در دهن داشت بفیگند و گفت اتخذ عنا بالشهد المزعفر  
 عن السید المطهر انک این بیتها الشاکر -

اب الشهد المزعفر باین هند علیک بیع اسلام و دینا  
 معاذ الله لیس یكون هذا و مولانا امیرالمؤمنین  
 و لکن در تعبیر از عمل سپر عاص و امثال او و فروختن دین بدینا فی الجمله مسامحه در عیارت  
 شده چه او دست از دین برداشت و دنیا گرفت اما دینی کسی نداد و از آخرت  
 او چیزی بمحویه نرسید در مقابل مالی که باو داد بلکه آنچه از او باور سید بی دینی بود پس  
 حقیقت مقابل و معاوضه صورت نگرفت و گاهی فروختن دین بدینا بدادن چیزی است

از آخرت یعنی از اسباب و وسیله نجات در آنجا و رسیدن به جنت و گرفتن مالی بوضآن  
 که خود می توانست همین عمل تحصیل آخرت کند و نکرد و آن تحصیل دنیاگردش آنکه کسی بدیگری  
 تعلیم قرآن کند یا مسائل دینی که از عبادات عظیمه مرغوب است و آن توان تحصیل ثوابهای  
 بسیار کرد پس تحصیل آخرت اعراض میکنند و در مقابل تعلیم مالی میگیرند و از اینجا صدق حقیقت  
 معامله و داد و ستد واضح و دخول در اجاره گشته بودید است و در تفسیر حضرت امام  
 حسن عسکری علیه السلام مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ثواب عظیمی از برای  
 قاری یک آیه قرآن و کوشش کننده آن ذکر فرموده نگاه فرمود آیا میدانید در چه وقت  
 این ثوابها را باین مستمع و قاری میدهند اذ الحریح فی القرآن احه کلام مجید  
 و احدیست که بگوید و لم یدر اعبه نگاه که در قرآن غلو نکند باینکه بگوید مخلوق نیست  
 چه آنکه آن کلام رب مجید است یا کلامی است که خیر و برکت و نفع آن بسیار است پس  
 آن مال مردم را بخورد باینکه با کسی بکند و در خواندن و کوشش دادن مرانی نباشد و  
 با بجهت قرآن کاوسی نکند و بر هر دانی بفرستی پوشیده نیست که این طلب اختصاصی  
 بقرآن مجید ندارد هر چه وسیله تحصیل آخرت و آلت دین باشد در این حکم با او شریک است  
 و بایدست از آن احتراز نمود و آنکه علیه السلام برای محض مبتلا نشدن باین بلیه اهتمامی تام  
 داشتند تا آنجا که معامله با آنانکه ایشان را با ما است و بزرگواری پیشناختند نمیکردند از خوف  
 آنکه فروخته شده ببلای خطر بزرگی مقام ایشان چیزی از قیمت کم کند پس گویا قدری از قیمت  
 آنچه خریدند از اسباب و آلات آخرت شده با آنکه نفوس شرلیفه ایشان منزه بود از قصد  
 کردن چنین چیزی و در سیر حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مکرر این مطلب ذکر شده  
 این شهر آشوب و غیره از جناب امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المومنین

علیه السلام روزی بدکان بزاز رفت پس بر وی فرمود و جامه بن فروش پس آن بد  
 گفت یا امیرالمومنین آنچه باین حاجت دارید در نزد من هست چون شناخت آنجناب  
 از او گذشتند و بدکان جوانی رفتند و از او دو جامه خریدند یکی بد و در هم و یکی بسید در هم  
 و هر دو ایستادند و بدکان گذشتند که هر دو شناختند آنجناب را بدکان سیم بغلامی رسیدند  
 که با آنحضرت خطا کرده ای شیخ پس از او خریدند و برگشتند چون پدر یا آقایی غلام اند بدکان  
 فهمید که مشتری آنجناب بود و دفع گرفته زیاد را آورد و دست آنحضرت و عذر خواست بگفتند  
 و فرمودند معامله بود بر ضایع هر دو گذشت و شیخ شهید ثانی قدس سره در شرح  
 بعد از ذکر آنست تفاوت گذاشتن میان شترهای فرموده مگر آنکه میان شترهای فرقی باشد  
 بسبب فضیلتی یا دینی پس تفاوت گذاشتن عیبی ندارد و لکن مکرده است برای گیرنده  
 یعنی آن صاحب فضل و دیانت قبول آن و پیشینیان یعنی از علماء و اعیان چنین بودند  
 که وکیل میکردند دیگران را که بخردند از کسانی که ایشان را باین ثوکهاراتناست بجهت  
 فرار از ابتلاء و بحد و رگدشته که بجهت فضل و دین ایشان باریج خیری کم کند و از این کلمات  
 کشف شد که از قباخ اعمال یا است شمر و آنچه شائع و مشهور است که سید یا طلبه یا حاجی  
 یا زائر در وقت خریدن چیز و گفتگوی در قیمت آن برای کم کردن قیمت آن توسل  
 بپیشه و سیادت و علم و حج و زیارت خود که آخر من رسیدم یا طالب علم یا زائر زیارت  
 بیت الله و زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله یا زیارت آئمه هدی صلوات الله علیه و آله  
 پختی کم کن و بسیار شود که فروشنده باین ملاحظه کم کند و بنیوضات عظیمه برسد و لکن خنده  
 جاهل با ادب و دینیه بجهت این نفع خیرتی خود را داخل کرده و زمره آنها که فروختند دین  
 پدینا و استعمال نمودند آلات دین را در دنیا و خسارت کلی کردند در این معامله و مخفی نیست

که آن علم که وسیله شود از برای کم کردن قیمت یا اندازه قرآن یا کمتر از آن معدود است از آن  
علمی که در ادعیه بسیار از شران پناه بردند بخداوند تبارک و تعالی و فرمودند **اللهم**  
**اعوذ بک من علم لا ینفع** و از آنچه گفتیم واضح و روشن شد که این دسته روضه خوانان  
مانند طائفه از طالبین علم داخلند در این صنف از احوار زیرا که روضه خوان با آنچه میگوید  
از فضائل و مناقب مصائب و آفات دین و از وسائل عظیمه تحصیل دار آخرت است  
می توانست مانند مؤذن و مستم قرآن و مسائل دینی و تفهیم دایمه و ثوابهای غیر متناهی  
بجز در بوصول آنها برسد و بجهت پستی نطق و تصور بهمت و اشتغال آتش حرص و رغبت  
و خوف فقر و فاقه از آن معامله مبارکه راجحه اعراض کرده و آن سرمایه گرانبه را بذر  
معدوده معاوضه نموده و العجب که هرگاه بازار این کسب خسران مال خود را بجهت کثرت  
مشتریان و فراوانی طالبان بار و نق و رواج بیند بخواهی گرد آورده و در زمین و در  
خلعتهای ثمنه در نهایت وجد و نشاط و فرح و انبساط باشد و بالعکس از کساد بازار متاع  
خوش و قلبش بتران و راجحان در فایده خزن و اندوده و شکایت و در مقام جلبت و  
مشتریان خود را گرفتار مفاسد و محاذیری نماید که هر یک از آنها در تیا کردن دین و اکتساب  
او سبب مستقله مثل ذل سوال از خود مشتری و اصحاب بلکه خادمانش با انواع تملقات  
و دخول در معامله اهل قطار خود و نشر معاصی آنها و فحص و تحسس معاصیان و گرفتن  
بعض و حسد اینجاست در دل اگر بر او مقدم شدند و افتخار و میامات اگر انشیان را که  
و از میدان بیرون کرد چنانچه گوئی فتحی در دین کرده و آرزوین صاحب مجلس را با انواع آذ  
بجهت نرسیدن مقدار مقصود چه غالباً معامله مجهول و مقدار عوض خواندن معین نمیشود  
و از طرف حکایات آنکه یکی از علمای اعلام طاب ثراه نقل کرد برای حقیر که در یکی

واعظم معرفی وارو شد قبل از ماه مبارک رمضان یکی از آقایان عظام اورا مسجد خود که یکی از  
 مساجد معروفه آنجا بود دعوت نمود هر سه را اسم بردند و لکن ذکر آن را مناسب ندیدیم و  
 مقداری معین با و قرار داد که در او اسط ماه با و برساند واعظ قبول کرد و در ایام ماه مبارک  
 در آن مسجد مشغول وعظ و روضه خوانی شد تا وقت ادای حق بهود رسید پس جناب اقا  
 مقداری از آن کم کرد و او واعظ چپیس گفت تا در روایت میگویم که باصطلاح بعضی  
 از نظرقار ذریعیت جمیع مساجد است در بالای منبر مشغول ذکر و صیبت شد تا بجای که  
 وقت طمعه زدن و جلوه چاک کردن و گریان دریدن و برهنه کردن سر و شوش رسید  
 واعظ عامه از سر گرفت و فرود آمد و در محراب درآمد و علامه آقا از سرش برداشت که جناب  
 شما صاحب عزایت پس کافه اهل مسجد بشور و جزع افتادند و با سر برهنه مشغول گریستن و طمعه  
 بر سر و سینه زدن شدند هر کس بحال خود مشغول بود اقامتی واعظ فرصت را غنیمت دانست و برای  
 گرفتن تمه قرار داد و وسیله خوبی بدست آورد پس بنا کرد و با دست بقوت تمام بر سر برهنه جناب  
 اقا کوفتن و اهاسته با و گفتن که باقی مبلغ را میدهی یا آنچه می توانم میکنم آقایی بیچاره دیدن نزد یک  
 ست باد کند و کسی طمعت این مجلس محرابیه نیست ناچار قبول کرد و او را اطمینان داد تا دست  
 از سر او کشید و برای دعا کردن یا اینحال خوش و دل خرم بهر شبه منبر خرامید ای حق با این قلب  
 خراب و عمل سراب لائق وعظ نام و اقتضای نمودن بپاکری امام حسین علیه السلام خواهد بود و اند  
 طی این کلمات پیدایش مفسده چهارم آنکه بسیاری از انبیان داخل شوند در صنفی از آیات  
 و احبار که در آیتها مدعی عظمی شده برای آنکه بگوید برای دیگران از مطالب حقه مثل خلاق حسنه  
 و قبیحه و اعمال ممد و مذموم و ثواب و عقاب هر یک مخصوص آنچه مربوط است بخصرت  
 ابی عبد الله علیه السلام و آنجا بحث بیاورند و عمل کنند و بزدبائی خود برسانند و گویند که پس



بحسرت ابدی گرفتار شود چنانچه خداوند در کلام مجید خود در مقام توبیح و سزایش میفرماید **لَا تَكُونُوا**  
**النَّاسَ بِالْأَبْدَانِ** و تفسیر آن **فَسْخَرُوا** ایام میکنند مردم را به نیکی یعنی یکدیگر را مایه  
 نیک و فراموش میکنند یا و ایستادند خودتان را و در تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی ره مروی است  
 از رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود شب معراج مرا با سحان بردند جماعتی را دیدم که بهای ایشان  
 همه بریند باز دیگر باریه تمام میشد بن گفتم ای حبیبیل اینان که اند گفت هو که خطبه  
**اَمَّا تَكَلِّفُوا لَكَ مَا لَا يُفْعَلُ لَكَ وَلَا يُصْرَفُ عَلَيْكَ** و یا صرون الناس بالبدن وینسبون القسمة  
 اینان خطیبان است تواند که گفتند و بران کار نکردند و مردمان را امر بچرفت کردند و خوشتر  
 کار نیستند و نیز آنحضرت روایت کرده که فرمود سخت تر روز قیامت بعد از عالمی باشد که اول  
 بعلم خود منفعت بنود و نیز از آنجانب صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود مثل آن کسیکه مردم  
 را خیر آموزد و او کار نه بنده مثل چراغ باشد که خوشترین میوزد و دیگران را میفرزد و نیز از آن  
 بزرگوار روایت کرده که فرمود فردای قیامت هیچ مرد را را نهند که قدم از قدم بردارد تا از  
 عهدی چند خیر بدینیا نبرائی که بچه پیری رسانید و از عمر که در چه صرف کرد و از مالش که از  
 کجا کسب کرد و بجا خرج کرد و از علش که بران کار کرد یا نکرد و در مالی صدوق و محاسن برقی  
 مروی است که بفضل عرض کرد حضرت صادق علیه السلام که بچه شناخته میشد و آنکه نجات  
 یافته فرمود هر کس گفتارش موافق باشد با کردارش پس او نجات یافته و هر کس کردارش موافق  
 نباشد با گفتارش پس او ستودع است یعنی ایمانش ثابت نیست و قلبش بلکه نمیزد و ولویه  
 است که روزگاری با دوست و با تهمان جزئی از دستش میزد و عیاشی و تفسیر خود  
 روایت کرده از یعقوب بن شعیب که سوال کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از آن  
**اِنَّ صُرُونَ النَّاسِ** الیه پس حضرت دست مبارک را بر طعش گذاشت و فرمود مانند کسیکه خود

فرج کند یعنی آنانکه امر به نیکی و سیکنند و خود نمیکند بدست خود خوشتن را فرج میکنند و هلاک  
می نمایند و در اخبار بسیار رسیده و تفسیر آیه مبارکه فکبکبنا فیها هم و العا و ن برو  
در است و اندر جهنم شیرین و غارین که مراد از غارین کسانیست که برای مردم توصیف کنند امور  
حقه را که موافق عدل و حکمت است از طاعت و اخلاق حسنه و عثماده حقه و خودشان بجلالت  
آنچه گویند عمل کنند و اعتقاد دارند و تیر در احادیث کثیره این مضمون باین نحو رسیده که فرمود  
سخت ترین مردم در حسرت و ندامت روز قیامت کسانیست که وصف نمایند برای دیگران  
عدل را و خود بخلاف آن رفتار نمایند و در تفسیر آیه شریفه ان تقوال نفیس یا حسرت علی  
ما فرطت فی جلب الله تیر فرمودند که اینجا عتد که حسرت خورند و این سخن را گویند و از این  
اخبار بسیار است و جمله آنها در باب ادب اهل علم مذکور است و پوشیده نیست که از اینجا عتد  
طائفه از روضه خوانان خصوصاً آنانکه در این کاسبی مقدمات و غطرالپیش گیرند و گاهی خطب  
امیر المؤمنین علیه السلام و مواضع شافیه و رفتار و کردار آنحضرت را ذکر کنند و مردم را از محبت دنیا  
و آفات و بلیات و مملکات ان ترسانند و بر نفس دنیا و زهد در آن ترغیب و تحرص نمایند  
و بحالات پیشوایان دین و خواص اصحاب و علمای راشدین تشهاد کنند و گاهی از زوایا غلبه و  
صفات قبیحه سخن گویند و محفوظات خود را از کتاب غزالی شافعی و تابانش در نهایت فصاحت  
و بلاغت بی توقف و لکنت بیان کنند و آیات و احادیث مناسب آن مجلس را مرتب و منظم ذکر کنند  
و لکن خود چنان شیفته حیفه دنیا و آلوده بخیاست و زوایا هستند که اگر صاحب مجلس در وقت خود  
یا خروج او غفلت کند و ببلوازم تکریم و توقیر او که متوقع است عمل نکند یا او را خاتم آن مجلس قرار ندهد  
که از بدعتها بی قبیحه این گروه است که هر کس رتبه اش بالاتر است ختم مجلس باید باو بشود یا فردا  
از هم قطاران دو قرآن مثلاً کتیر بد موصوم شود که کند ایراد نماید بدگوید فردا پس بد و باره یا بخان

متاع خود را بزرگ شمارد باینسان را اندک دانند و در نسبت حساب قمار و کدوایم قطار را عیب  
 گیرند و در عدا و خویش مصوب نمایند یا اینجالات و همیه و افعال قبیح از اهل دنیا بداند گوید و خود را  
 از اهل دنیا و اهل آخرت پندارد گوید یا بجهت مقداری از محفوظات منبره او از همه خرابی قلبی و قیاس او  
 که نشنید و بردانای بصیر مستور نیست که البته باین سیرت پیوسته و سریره خبیثه داخل خواهد بود  
 در اخبار گذشته و بحسرت و ندامت سخت در آخرت مغرب خواهد گردید و در عیون صدوق  
 علیه الرحمه مردیست که چون زید برادر حضرت رضا علیه السلام خروج کرد و مامون او را گرفت  
 و نیز آنحضرت فرستاد حضرت او را توبیخ کرد و باو فرمود اگر چنان دیدی که معصیت کنی خداوند  
 و داخل شوی در هشت موسی بن جعفر سلام الله علیه اطاعت کرد خداوند را و در هشت  
 داخل شد پس تو کریم تری نزد خداوند عز و جل از موسی بن جعفر علیه السلام و اندر سیرت  
 با آنچه در نزد خداوند عز و جل است مگر بفرمان برداری او و تو گمان داری که از این معصیت  
 خواهی رسید و دیگران کردی پس زید عرض کرد من برادر شما و پسر پدر شمایم حضرت فرمود  
 تو برادر منی مادامیکه اطاعت کنی خداوند عز و جل را نگاه قصه نوح و پسرش را ذکر فرمود  
 و اینکه خداوند پسرش را بجهت عصیان برون کرد از اهل انجذاب و غرض آنکه تو هم بجهت  
 معصیت از برادری من بیرون شوی پس اگر معصیت اقبال برادری چنین امامی و پسر می  
 چنان امامی را قطع کند هرگز نگذارد که بیگانه با ایشان متصل شود و سمیت چاکری و خادمی پیدا  
 کند از آنچه گفتیم معلوم شده که اگر از اهل علم و علماء العیاض باشند بدو این طائفه بکلا و در  
 این در طه بلاکت افتاده و با انواع حیل و خدعه علم دین را وسیله تحصیل مال کنند و در عذاب  
 با او شریک و بهر اندازه قدر علم بالا رود و اهتمام در تعلیمش بیشتر کرده باشد با تعلیمی چنین که عالم دین  
 را بان شرافت محل سرمایه کسب کند البته خداوند او را سخت تر و حشرش بیشتر خواهد بود و در اخبار متواتر

شرح آنها شده چون رساله موضوع نیست برای حال انجماعت لهذا ذکر نکردیم و لا محاله  
 در این مقام تنبیه بر چند امر اول آنکه سموع شد که بعضی از این طائفه بجهت رولج باز خود  
 شرط اخلاص را در این عبادت برداشته و زیاده را در آن جایز دانسته بلکه این را از فضائل  
 مخصوصه حضرت سید الشهدا علیه السلام شمرده چه زیاده بر طاعت و عبادتی صورت خرابی  
 اوست بخود در این طاعت که مخصوص بجهت قرب آن حضرت در درگاه احدیت ازین شرط گذشتند و  
 این طاعت مخصوصه را بار بار قبول نمودند و مستند این توبه بچای خال خام اذن در تکی است که در جمله اینها با توبه  
 رسیده چنانچه در پیش میگذشت که هر که بگوید یا ایها التاکی کند یعنی خود را بجهت کسی که بندگان و محبت و گناه  
 در آرد و چنان بنمایاند که این کس هم محبت زده مشغول گشته و در این طریق هم مشغول شده و فلان را بجا آورد  
 احق سببه اگر آنکه منتهی بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله ندانسته که اگر اخبار صحیحه صریحه  
 مستفیضه داده شود در جواز زیاده طاعت و عبادتی چون مخالف است با صحیح کتاب  
 سنت و عقل قطعی و اجماع کافه علماء و بالیست تاویل کرد در آنها چه رسد باین کلمه محکم که  
 که ابد اذالت بر مقصود و بطبی بان غرض فاسد ندارد چه مراد از آن مطلبی است مهم محل  
 حاجت غالب مکلّفین و داخل است در قانون شریعه الهیه که از آثار الیه است بهم السلام  
 مستفاد میشود که بجهت تکمیل صفات انسانی مقرر فرمودند توضیح آن آنکه صفات حمیده انسانی  
 مثل رضا و توکل و زهد و حلم و اقبال آن که قوام انسانیت آدمی متوقف و ملحق بر وجود آنها  
 است پس این تحصیل و ثبات و استقرار هر یک از آنها در قلب البته سبب شوق برای صد و فعال  
 بر ذرات آن یک با آنها اهل دانش و بصیرت پی می برند و بوجوه ان خصلت در صاحبان فعال  
 مثلا حقیقت هر اعراف صمد قانه قلب است از دنیا و علاقه نداشتن بآن و نداشتن از چیز  
 که قابل باشد در آن بابت و از او دست داشت و مسرور شد بانش و غلگین شد از

فکر و صورت زیاده  
 در کمال و بیان

رفتش و هر کس دارای این مقام شد البته رغبت و حرص در پیدا کردن و بدست آوردن و جمع  
 کردن آن ندارد و از آمدن آن اظهار سرت و خورسندی نکند و از رفتش غصه و کینه نپاشد  
 و اندوگمین نگردد و امتثال فرمان الهی در دادن مال چه واجب چه نکره و خمس و مال آن  
 یا مستحب چون سایر صدقات و مستحبات بر او سهل و آسان و با نشاط در مقام فرمان بردار  
 بر آید چه زرو سیم یا سنگ و خاک در زرد او یکسان است و باین مثالین از آثار و علامات  
 می توان دریافت که او صاحب ربه حقیقی است اما باید ملتفت شد که ربه صادق قلبی لازم  
 دارد بر فراین آثار از اولی این آثار و علامات بسیار ظهور شود از شخص و حال آنکه ربه قانی  
 و در دل از دنیا اعراض نکرده بلکه نهایت دل بستگی را بان دارد و این زمره بر دو قسمند  
 اول آنکه غرض او از کردن این افعال مجرد خود نمائی و ریاء و جا گرفتن در قلوب بندگان  
 خداوند باشد بوسیله آنکه من دارائی این مقام و محبوب خدا و ندم و این ربه صوری و ریائی را  
 جلب حطام دنیا قرار داده و این همان شرک خفی است که بایست از آن حذر کرد و احتراز نمود  
 و قابل اذن و رخصت نیست دوم آنکه اگر چه دارائی آن مقام و آن خصلت نیست  
 و لکن در صدد تحصیل و شتاق پیدا کردن آن است از راه علم و عمل که علمای علم اخلاق  
 آنرا مقرر داشته و بیان نموده بلکه متفرد است از محبت و دل بستگی که بدینا دارد و از میل و  
 علاقه که بآن دارد و او را بدین یکی از راههای تحصیل آن حسب دستور العمل آمده طاهرین سلام  
 علیهم اجمعین بجا آوردن آن علامات و آثار است و مواظبت بر کردن باسید پیدا شدن  
 آن خصلت و رسیدن بمقصود و دارا شدن آن مقام هر چند کردن آن کار را براو سخت و دشوار باشد  
 چه اگر این صفت پسنیده و قلب ثابت شد کردن آن افعال بر صاحبش سهل و آسان شد  
 و گرنه بجا آوردن آنها براو سخت و آن کار را از او بر حمت صادر شود و اما بعد از اشتغال با آنها بقصد

اندک اندک آن افعال آن صفت حمیده را جذب کند و در قلب بآید و ثابت و راسخ  
 شود و آن آثار از او بسوالت سرزند پس معلوم شد که آن افعال که آثار علامت آن خصلتند گاه  
 بهجت وجود آن صفت در قلب او صادر و آن خصلت نیکو او را باین کار با وادارد و  
 گاهی را همی باشد برای آوردن آن خصلت در قلب خالی از آن پس در هر دو حال این فعال  
 مدوح و مستحسن و محسوب از عبادات و قربات خواهد بود و از عالم برپا و مجمع فرنگها دور است  
 این مطلب شریف علاوه بر آنکه وجدانی است و از دانش دیده و شنیده شده و تجربه و محاسبه  
 رسیده در اخبار اعلیٰ علیهم السلام بآن اشاره شده چنانچه آمدی در غرر و در راجح حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود ان لم تکن حلیما فقتلک فاحه قل  
 من تشبهه بقیام الا و شک ان یصدیق من هم اگر حکم نیستی پس تکلف حاکم را بخود گیر  
 بآثار آن عمل کن زیرا که کم است کسی خود را شبیه قومی کند مگر آنکه نزدیک شود که بگذرد از آن  
 قوم و از ایشان محسوب شود و نیز در آنجا از آنجانب روایت کرده که فرمود من لم یصلح لم یصلح  
 کسیکه حکم را بخود نیندازد چنانچه ققیم حکیم نخواهد شد و همین مضمون در زهد نیز دارد و شده که امر بترسیدن  
 بهجت تحصیل هر چه چون انیم قدر معلوم شد پس میگویی که سیتین بر حضرت ابی عبدالله حسین  
 علیه السلام اگر چه از افعال جوارح و اعضاء و کار خیر است و لکن سبب آن محبت قلبیه است  
 که از تصور و درود آن مصائب عظیمه بر آن محبوب خدا و مذتبارک و تعالی قلب محترق شود و نور  
 و آید و سبب شود برای بیرون آمدن اشک از دیده گان و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
 ان اقتل الحسین علیه السلام حراره فی قلوب المؤمنین لا یجود ابدیة و تنبیه بر  
 شهادت حضرت ابی عبدالله علیه السلام حراتی در دلهای مؤمنین است که هرگز سرد نشود  
 و نیز فرمود که برای حسین علیه السلام محبتی است پوشده در قلوب مؤمنین و این محبت با اطلاع بر مصائب

علامت این صفت در باب  
 احتیاج است به این افعال  
 الحسین علیه السلام که از کمال  
 مشایب و عیوب  
 متغافل و غافل  
 تقابل و در هر دو  
 علیه السلام فرمود  
 انظر لک ربی غای  
 انظر علیه و آله که  
 حسین بن علی علیهما  
 السلام پس نشانید  
 در کمال خود و زود  
 این افعال را

سبب شود برای آن حرارت که سبب است برای گریستن و بسیار شود که مومن دوست  
 دارد این حالت را و لکن بجهت نقصان در اصل محبت یا پوشاندن پرده شهوات آنرا  
 پامانگ شدنش از تصور آن مصائب برستی یا غیر آن از موانع احراق قلب و سوختن دل  
 که بی آن نتوان گریستن از فیض این خیر عظیم محروم ماند یا آنکه او را از این حالت خوش  
 نیاید و دوست دارد که مثل دیگران باشد و نیست پس باید دستور العمل دادند که باین  
 قلب خراب که مملکت بآبادی آن خود را به نیست گریه کنندگان در آرد و آنچه توان کرد  
 از آثار و علامات سوختگی قلب که از اثر محبت است بیدار شنیدن آن مصائب بجای آرد  
 که باین عمل بقصد رسیدن بمقصود مآجور و مشاب خواهد بود و علاوه بر آن راهی خواهد بود  
 برای آبادی قلب و روشن شدن آن بنور محبت و ولایت و تمویذ این مقال است  
 که همین دستور العمل را در گریه کردن از خوف خداوند عز و جل نیز داده اند چنانچه  
 در امالی شیخ طوسی و مکارم الاخلاق طبرسی در مواظبات رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور  
 است که فرمود ای ابوذر هر که را علمی دهند که او را آن علم بگیرد بیاورد و سزاوار است  
 که آن علمی باشد که بآن منتفع نشود زیرا که خدای عز و جل و صفت نموده علماء را پس فرمود  
 ان الذين اتقوا العلم من قبله تا آخرایات یا بآذر من استطاع  
 ان يبعث قلبه فليبعثه فليشعر قلبه الحزن ولتبعك  
 ان القلب القاسى بعيد من الله و لكن لا يشعرون  
 ای ابوذر کسیکه تواند بگریه از خوف خداوند پس گریه کند و هر که تواند پس حزن و اندوه  
 را شمار دل خود کند و خود را وادار به نیست گریه کنندگان بدینستیکه دل سخت بافتاد  
 دور است از خداوند و لکن سنگدلان نمیدانند و سخن نمادند که از برای کلمه شریفه تباکی

نظیر هم وزن او تعاون معنی لطیف و دیگر هست که شاید مراد آن باشد و آن التماسه مومنین یکدیگر را  
 بکردار و گفتار و رفتار بگرایند مانند برادران و خواهران که پدربیا مادر عزیزهربانی از ایشان رفته  
 پس بگردیم در ایندواز غریز رفته خود یاد کنند و از محاسن و خصال پسندیده و احسان و کردار  
 نیک و شدت مصائب و بلائی او هر یک هر چه بخاطرش آید برای یکدیگر بگویند و بگویند و مالک کنند  
 و لطمه زنند و حاصل آنکه همه مصیبت زده و مصیبت خوان و گریه کننده و دیگر را بگریه آورده باشند  
 و موی این احتمال است آنچه در آداب روز عاشورا در خبر شریف زیارت عاشورا معروفه  
 مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس ندید و نوحه و گریه کنید بر حسین علیه السلام  
 و امر کند هر که را که در خانه او است و از او تقیّه نکند بگریه کردن آنحضرت و در خانه خود  
 مصیبتی برپا دارد باظهار جرع بر آن حضرت و ملاقات نکند بعضی از ایشان بعضی را  
 در خانههای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت یعنی  
 همه بگویند و بکنند این کار و این شرح است از تباکی معین مذکور بهر حال در تباکی مذکور  
 محبوب که محسوب از لطافت و عیادت است ثابته از آنکه از اقسام شرک خفی است  
 نیست سبحان الله تحمل آنحضرت تمام این مصائب بجهت احکام اساس توحید ذات مقدس  
 باری تعالی و اعلاء کلمه حق و اتقان مبانی دین مبین و حفظ آن از طرق بدعتهای محدثین  
 بود چگونه وی شعوری احتمال میدهد که آن حضرت بسبب شوق برای جوار اعظم معاصی  
 و اکبر مویات که شرک باشد و گویا سبب این توهم فاسد و خیال شیطانی تا مل نکردن در  
 ریاض و قبح او است یا پوشاندن کثرت حرص و رغبت بزد و سیم قبایح انرا و الله العاصم  
 و وهم آنکه آنچه گفته شد در شرح حال روضه خوانی است که سالم باشد از تمام مفاسد سخن گفتن  
 و آواز بلند کردن و منحصر بودن خرابی او در مجامع مذمتن شرط خلاص و اقدام در این عبادت



بدایه تحصیل مال یا جاه پس اگر ایستاد باشد علاوه بر این خرابی مبتلا شود بدو گفتن و انزاع بستن  
 بر خداوند عزوجل و رسول خدا و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين و علم اهل اسلام و خواندن گزین کردن  
 و اطفال اماره و ایاکان فسوق پیش از خود بخوانند گه واداشتن و بی اذن بلکه با بی صریح  
 بخانه غیر درآمدن و بر سبب الارفقتن و از ردن حاضرین در گریه نکردن کلمات بلیغ که مفاد پاره  
 ازان حرام ندادگی آنهاست و ترویج یا طلل در وقت دعا و قبل از اذان و مدح کسی که مستحق مدح  
 نیست و امانت بزرگان دین و افشاء اسرار آل محمد علیه السلام و برانگیختن فتنه و اجابت  
 طالبین و سفور کردن مجربین و تخری نمودن فاسقین و کوچک نمودن معاصی را در نظر  
 و خلط کردن حدیثی بحديث دیگر و تفسیر آیات شریفه بآراء کاسده و نقل اخبار بیانی باطله  
 فاسده و قوی دادن باند اشمن الهیت آن چه بحق یا بخلاف آن و تشویق انبیاء عظام  
 و اوصیاء کرام علیه السلام بجهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه علیهم السلام و انداختن  
 بعضی از فقرات خیر بجهت منافی بودن آن یا عرض فاسد او گفتن سخنان غشاقنه و دعا  
 کردن بد عالمی حرام در خانه مجلس و داخل نمودن قصه در قصه و توسل شدن برانی زینت دادن  
 و رونق گرفتن مجلس سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجریه و فسقه در مطالب منکره و ذکر شتم  
 در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا انداختن قوت آن و خراب کردن پایه اصول دین  
 ضعیف و مسلمین و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت الهیت نبوت علیهم السلام است و طول  
 دادن سخن بجهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین را از اوقات تفصیلت نماز  
 و اشغال این مفاسد که احصاء آن در قوه اشغال حقیر نیست لیل صل سرمایه کاسبی از چند  
 جهت حرام و کسب بآن مانند کسب بگوسفند خوک و میوه و مسک و دغا است و چون با  
 حرام جمع شود خراب اندر خراب و آنچه گیرد حرام اندر حرام و مشغول الذمه صاحب پول

بلکه اگر فی الجمله وجاهت و ریاست در این فن دارد بخوکیه سایر روضه خوانان با او اقمه کنند  
 و از او یاد گیرند و بطریق او سیر نمایند در تمام مفاسد خرابیهایی آنها و خسرانی که ساینکه از آنها یاد  
 گیرند شریک و سهمی نخواهد بود و یا بوم نشود و در نامه عملش خواهند نوشت آنچه آنها کنند که از او موختند  
 بی آنکه از اجتماع چیزی بکام مقتضای اخبار عیدیه که فرمودند من تسمن بسنة  
 سئیته فعلیه و زرها و وزمن حمل بھامن غیران بیفص من او ز امرهم شئ  
 هر که مقرر کند طریقه بدیر ارباب و ست گناه ان طریقه و گناه هر که عمل کند بآن بدون آنکه از گناهان  
 اجتماع چیزی کم شود پس روضه خوان جاہل سکیں اگر اندک تامل در حال خود و مقادرات  
 اہلیت علیہم السلام کند باید بحال عیدیه روضه خوانی برای انواع مصائبی که با اختیار و  
 شعور برای خود تحصیل نموده ترتیب بد و برای خود بخواند و بگوید آه کشت و آفوس خورد که چه  
 نعمتهایی جمیل را از دست داده با آنکه دیگر بایا آنها رسانده و خود محروم مانده و در چه دیوانہائی  
 زیست تا خود را درج نموده با آنکه بخیر نیست و تخلیص نیست و تطہیر سیرت می توانست ایسم خود را  
 در دفتر ناصرین و ما و حنین و ناشرین آثار اہلیت علیہم السلام و اثنائ آنرا از اصحاب کتاب علین  
 در آوردان هذا الاصل المبین سیم آنکه مقصود از این فصل بیان تکلیف شخص روضه خوان  
 است و کیفیت اشتغال او در این فن و صنعتی که پیش گرفته که روح آن اخلاص است  
 و این عمل و بجا آوردن آن بقصد و داعی فرمان برداری امر خدا تعالی و خوشنودی رسول خدا  
 و آئمہ ہدی صلوات اللہ علیہم و یاری کردن صدیقہ کبری علیہا السلام که خود مقتد  
 و در مقام ترغیب دیگران میگود که آن ارواح مقدسہ در این مائکره حاضر و ناظر  
 بگریہ کنندگان مشغول بفرزادہ شدن آنکہ بخواند و بگوید و داعی سمعہ و ریا و طلب مال دنیا و دیگران  
 کہ از او بہرہ مند شوند و لیسو صفات حد و احصا کنند پس تکلیف ایشان چه صاحب

و چه غیر از حاضرین اعانت و توقیر و اکرام و احسان و انعام است یا و با  
 وزیران و سایر جوارح بقدر آنچه از قوت برآید و از عهده تواند درآید و آنچه با و کنند هرگز وفا  
 بجقی که در این عمل برایشان پیدا کرده نخواهد کرد چه آنچه با و دهند و با و کنند از تناع  
 و نیا و رسوم بی پایان او است که تمام آن بیک تار موی جانته نیست که هزار بار از آن  
 بتوسط آن روضه خوان بآنها رسیده مقابل نخواهد کرد پس هر چه دهند کم دانند  
 و هر چه کنند کم کردند و این مطلب بسبب ملاحظه مقدمات گذشته بدیهی و مطابق است یا شریعت  
 آنکه طاهرین علیهم السلام با این طائفه و امثال ایشان از عظیمین قرآن مجید و ماحصین  
 شیخ جلیل این شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده آنچه شخص انیت که منصف و فرستاد  
 خدمت حضرت موسی حیف علیها السلام که بنشینند در روز نور و روز که خلق اینجا یا تنیت  
 گویند ظاهر غرض نیابت از خود آن جبار بود و آنچه بیاورند از تحف و هدایا تمام را  
 ضبط کنند پس حضرت انکار فرمود و بلبدا صراحت نمود دادن او قبول کرد پس حضرت نشست  
 و ملوک و امار و عساکر شرفیاب میشدند و تنیت میگفتند و تحف و هدایا بحضور مبارکش  
 می آوردند و خادمی از حضور در بالای سر آنحضرت ایستاده بود و آن اموال را ثبت میکرد  
 و در آخر همه مردم مردی را داخل شد و عرض کرد ای پسر و دختر چه خبر من مردیستم فقیر مالی ندارم که آنرا  
 خدمت جاتج تحفه کنم و لکن شکیش میکنم خدمت جاتج سه بیت شعر که ترا بخدمت گفته در باره جد  
 حسین بن علی علیهما السلام عجب المصنوعی علی عیالک فرموده  
 یوم الیهیاج و قد علاک غبار

ولا شهم نقداتک دون حلائی

یلا عن جلاک والدموع غدار

أَلَا تَصْخَرُ عَلَىٰ مَا هُمْ بِوَاقِعُونَ عَنْ جِسْمِكَ الْإِجْلَالُ وَالْأَكْبَارُ

حضرت فرمود قبول کردم هدیه تو را بیشین خدای برکت دهد و تو پس سر مبارک بلند  
 کردند سمیت انجام دفرمودند بر دزدانیر المومنین و مقدار این مال را با و بگوید چه بایست که  
 در این مال پس خادم رفت و برگشت و گفت میگوید همه این مال بهیه است از من برای او بهتر  
 بنحواه بکنند در آن پس حضرت بان مرد پیر فرمود تمام این مال را قبض کن که آنرا تو بخشیدم و  
 نیز در آنجا روایت کرده که ابو عبید الرحمن السلمی یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام  
 سوره حمد تعلیم نمود پس چون آن سوره را بر پدر بزرگوارش خواند آنجناب بان معلم را شرفی  
 و هزار جامه عطا فرمود و دانش را پیر نمود و از مردارید پس بعضی جیبارت کردند و این عطا را برای  
 آن کار بزرگ شمردند پس حضرت فرمود کجا و فاسیک این عطائی من عطائی او یعنی تعلیم قرآن  
 که هر چه داده شود باز آن کم است و ابو علی پسر شیخ طوسی رحمه الله علیه را مالی خود رویت  
 کرده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت من دزد و قایم حضرت صادق علیه السلام  
 نشسته بودم که داخل شد بر آنجناب شیخ سلمی که مدح کند آنجناب را پس پایفت که رنجور است  
 پس نشست و ساکت شد پس قایم حضرت صادق علیه السلام با و فرمود از رنجوریم بگذر و  
 ذکر کن آنچه را که برای آن آمده ای پس گفت المیسک الله منه عاقبة تا آخر چند بیت  
 پس حضرت فرمود ای غلام چه با تو است گفت چهار صد درهم فرمود آن را بده با شیخ  
 پس آن را گرفت و شکر گذاری کرد و بیرون رفت پس فرمود او را برگردانید چون برگشت  
 عرض کرد ای سید من سوال کردم عطا کردی و بی نیازم کردی برای چه مرا برگردانند فرمود  
 حدیث کردم اید پر م از پدرش از پدرانش از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود بهترین  
 عطا لا آنست که باقی گذارد و نعمت را یعنی برای گیرنده دوامی داشته باشد و آنچه بتو دادم

نعمت بادوامی نیست این انگشتر من است اگر ده هزار در هم بود اند بده و گرنه برگردان نزد  
 من در فلان وقت که آن ده هزار در هم را بتو خواهم داد و قطب را وندی در خراج روایت  
 کرده که چون فرزوق شاعران قصیده معروفه را در حضور هشام خواند در مدح حضرت پیاد  
 علیه السلام انتخاب برای او مقداری از اشرفی فرستاد. فرزوق آن را برگرداند و عرض  
 کرد که من آن را نگفتم مگر از روی دیانت خود پس حضرت دوباره آن را فرستاد نزد او  
 و فرمود خداوند شکر کرد تو را در آن کار یعنی با جرات هم رسیدی و چون هشام او را حبس  
 کرد و حضرت او را نجات داد نام او را از دیوان عظامای دولتی محو کردند با نجات شایسته  
 کرد و خود چه قدر بود مقدار آنرا عرض کرد پس مال چهل سال را با او دادند و او در سال چهل مرد  
 و شیخ کشتی این قصه را روایت کرده و در آنجا چنین است که آنحضرت دوازده هزار در هم برای  
 او فرستاده و فرمود ای ابو فراس مرا معذور بدار اگر در نزد ما پیش ازین بودیم اینک بتو عطا  
 میکنیم پس آنرا برگرداند و عرض کرد این سول الله بنی گفتم آنچه را گفتم مگر بجهت غضبی که برای خداوند  
 و رسولش کردم و چنین نبودم که از او چیزی کم کنم پس حضرت آنرا برگرداند و فرمود بحق من  
 بر تو که آنرا قبول کن پس تحقیق که خدای تعالی مقام خوار دیده و نیت ترا دانسته پس آنرا قبول  
 کرد و شیخ مفید طیب الدرر در کتاب اختصاف روایت کرده که کمیت داخل شد بر حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام و عرض کرد آیا اذن میدهید مرا که قصیده برای جناب شما بخوانم آن  
 دادند پس قصیده خواند پس حضرت فرمود ای غلام از این خانه کیسه زر می برون از کمیت  
 ده غلام از ابرون آید و با او داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم اذن نمیدهید که قصیده  
 دیگر برای جناب قی بخوانم فرمود بخوان پس قصیده دیگر خواند پس فرمود ای غلام از این خانه  
 کیسه زر می در آرد و با او ده پس آنرا از آنجا در آورد و با او داد پس کمیت عرض کرد فدایت شوم

مختم میفرمایید که قصیده سیمی با جانی بخوانم فرمود باو بخوان پس آنرا برای خیالش خواند حضرت  
فرمود ای غلام از این خانه بده زدی بیرون بیا و باو ده پس آنرا آورد و باو داد و پشت  
عرض کرد قسم بخدا که من شمار اندک نکردم برای مال دنیا که آنرا از شما بطلبم قصد نکردم این  
کار مگر نیکی بر رسول خدا صلی الله علیه و اله را و آنچه واجب کرده خداوند عزوجل بر من الحقی که برای  
شماست پس حضرت در حق او دعا کردند و بفرمود این مال را برگردان بجایش پس آنرا  
بآن خانه برد و حسم الهی سید رضی رضی الله عنه در غرر و در روایت کرده که عیسی بن  
علی و ابراهیم بن العباس که با یکدیگر صدیق بودند خدمت حضرت امام رضا علیه السلام  
رسیدند بعد از آنکه و لیعهد شدند پس عیسی خواند صد ارس ایات خلت من تلاوة  
و منزل وحی مقفرا العرصات و ابراهیم بن عباس خواند قصیده که اول آن این  
از الت عزاء القلوب التجلدا مصراع اولاد النعم محمد

صلی الله علیه و اله پس حضرت باین دو نفر بیست هزار درهم بخشید از آن درهم که سهم مبارک  
بر آن لا بود و مامون آن را اسکه زده بود و عیسی نصف خود را آورد و بقم پس اهل قم آنها را را  
خریدند هر در هر همی بده در هم پس همه خود را فروخت بعد هزار درهم و اما ابراهیم آنها را نگاه  
داشت تا مرد و در عیون روایت کرده که قدری از آن را بده داد و کفن و تجنیزش از آنها  
و اخبار مقدمه ارعطائی آنحضرت بعیسی بعد از خواندن قصیده مدارس آیات مختلف است  
و در بعضی از آنها مذکور است که بغیر درهم انگشت حقیقی و پیراهن خربسری باو بخشیدند و فرمودند  
آنرا حفظ کن که من هزار شب هر شبی هزار رکعت نماز در آن کردم و هزار ختم قرآن در آن بخوندم  
و در بعضی از اخبار بدل پیراهن جبهه دارد و قصه دارد با اهل قم در باب آن جبهه که از خبر از اشرفی  
از او گرفته و قدری از آن را باو دادند که از آن معجزه ظاهر شد و آخر در میان کفنش گذاشت

و برای تنبیه مومنین انبیا را از اخبار کافی است و نیز میگوئیم بذل اموال بطوافه روضه خوانان  
از افضل اقسام انفاقاتی است که بجهت حضرت سید الشهدا علیه السلام ممدوح و مرغوب است  
کردن آن و برای آن ثواب عظیم و عده فرمودند شیخ طوسی رحمه الله در کتاب مجمع البحرین بر آن  
کرده که جناب موسی علیه السلام در مناجات خود عرض کرد خداوند ابرائی چه تفضیل دادی است  
محمد صلی الله علیه و آله را بر سایر انسان پس خدای تعالی فرمود ایشان تفضیل کردم بجهت خصلت  
موسی علیه السلام عرض کرد آن ده خصلت کدام است که آنها عمل میکنند بآن تا هر کدام بنی اسرائیل را  
که بجای آنرا ندانند آنها را پس خداوند متعال و تعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمع و جفا  
و قرآن و علم و عاشورا موسی علیه السلام عرض کرد ای پروردگار من عاشورا چیست فرمود گتر  
کردن و تباکی نمودن بر سبط محمد صلی الله علیه و آله و مرثیه خوانی و عزاداری بر مصیبت فرزند مطهر  
صلی الله علیه و آله موسی هیچ بنده از بندگان من نیست در آن زمان که بگریه یا تباکی کند  
یا تعزیه داری نماید بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آنکه بهشت برای او خواهد بود که در آن همیشه  
باشد و ما من عبد انفق فی محبة ابن بنت نبیه طعاما و غیر ذلک درهما  
الا و بارکت الله فی دار الدنیا و الدهرم بسبعین درهما و مکان معاً  
فی الجنة و غفرت له ذنوبه و هیچ بنده نباشد که صرف کند در دوستی سپردن و سپردن خود  
بجهت طعام یا غیر آن یکدهم می گر آنکه برکت دهم برای او دارد و نیاز در همه نهاد در همه و بافتن  
در بهشت خواهد بود و گناهانش را بپایم زرم و چون نیاز بر اختصار است در این شرط همین قدر اکتفا  
نمودیم **فصل دوم در بیان شرایط و مومنین روضه خوانان** که صحت و توضیح آن تمام میشود  
ضمن چند مقام اول در ستایش صدق و بزرگی مرتبه آن دوم در دست دروغ گفتن و بیهوشی  
آن در دنیا و آخرت سیم در ذکر بزرگی مصیبت دروغ گفتن و اقرار بستن بر خداوند متعال

۴۱  
روایت کرد  
را عماره عتبات  
سید الشهدا علیه السلام  
جوابی در  
زعم الرافضی  
آورده اند  
محمد باقر

در رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله طاهرین علیم السلام چهارم در اشاره با مقام در مقام  
 آن پنجم در بیان مراد از صدق و راست گوئی در این مقام اول در مع صدق بدان  
 فضیلت صدق و سبقت است گوئی از افضل کمالات انسانی است که تمام عقلا هر ملت متفق  
 بر حسن آن و درستی ترک آن و حاجتی نیست بذكر فضائل و مباحث آن از کتب سنت لکن از ذکر  
 شهادت آن چهاره نیست چه علاوه بر تبرک و معنی و نورانی شدن و لایهای خراب بر آن نور است  
 شریف قرآن و کلمات بلغیه آن بزرگواران در آن فوائد بسیار است که قلوب باطل بخاید تبسم  
 بمرور الوثنی صدق و اعتصام بحبل متین رستگویی خدای تعالی در مقام ستایش ذات مقدس  
 خود میفرماید و من اصدق من الله حدیثا کیست که از خدای تعالی راست گویند  
 بسخن گفتن و وعده دادن و در جای دیگر فرموده و من اصدق من الله قیلا و فرمود  
 در مقام ستایش گردد از بندگان خود الصالحین و الصادقین و القانتین و انفقان  
 و المستغفرین با لاسحر و نیز فرموده هذا الیوم یتفع الصادقین صدقهم لهم  
 جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابد ارضی الله عنهم و رضوا  
 ذلک الحق العظیم این روزی است که سود دهد راست گویان را راستی ایشان  
 ایشان است بوستانها که میروند از زیر درختان آن جویها و حال آنکه جاویدانند و آن همیشه  
 خدای تعالی از ایشان خوشنود و ایشان از خدای عز و جل خوشنود این است فرزدی بزرگ و  
 فرمود که اجمع الصادقین امر فرمود سونین را که بار است گویان باخید و در سوره خراب  
 چند طائفه از بندگان خود را نام برده از مردان و زنان که از آنها است راست گویان از مردان  
 و زنان و در آخر فرموده احمد الله لهم مغفرة واجرا عظیما خدای بر ایشان عطا نموده  
 آمرزش از گناهان و عروزی بزرگ را نیز فرموده و الذی جاء بالصدق و صدق به



اولئك هم المفلحون لهم ما ليسوا بوعدهم ذلك جزاء المحسنين ليكفر  
 عنهم اسوأ الذي عملوا ويحجز بهم اجرهم يا حسن <sup>الذي</sup> مما كانوا يعملون  
 وانه این رقم آیات بسیار است شیخ کلینی قدس سره در کافی روایت کرده از حضرت صادق <sup>علیه السلام</sup>  
 که فرمود هر کس که زبانش راست گوشت علفش پاکیزه و مقبول است و نیز در آنجا مروی است  
 از آنجا که استمود بهو باشد دعوت کنندگان مردم بسوی خیر غیر زیانناهی خود تا که بینند  
 سعی و کوشش در امر دین در راست کوشی و کتاره کردن از گناهان را چه مردم در هر کس این  
 صفات را مستند راغب بخیر شوند در وی بخدا آرد هر چند با ایشان امری نبوی کنند و اگر نبیند  
 هر چه بگوید نصیحت کند یا حدی سودی نخشد و نیز از عروین الی المقام رسالت کرده گفت  
 در اول بار که خدمت حضرت باقر علیه السلام مشرف شد مسمن فرمود یاد گیرید راست گفتن  
 را پیش از حدیث یعنی پیش از روایت کردن و جمع کردن و نقل کردن آن و نیز از بیع <sup>معدوم</sup>  
 روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام با فرمود امی ربیع بدستیکه در راست  
 میگویند آنگاه که خداوند می نویسد او را صدیق یعنی در دیوان صدیقین درج میشود و نیز  
 کلینی و صدوق و برقی رحمهم الله با سانیب متعدد روایت کرده اند که رسول خدا <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 علیه و آله فرمود وصیت میکنم ترا یا علی در جهان خوشتن بچند خصلت خداوند او را آقا  
 کن اول راست گفتن بیرون نیاید از دمانت هرگز یک دروغ و نیز روایت کرده از  
 جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند نفرستاد هیچ پیغمبری را با صدق یعنی  
 با داشتن صفت راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و نیز از جناب روایت کرده  
 که فرموده مغرور نشوید بنماز ایشان و روزه ایشان زیرا که مرد بسیار شود که عریض شود بنماز  
 روزه تا سجد بیکه اگر آن ترک کند مستحش شود یعنی زیاد کردن نماز و گرفتن روزه علامات

خوبی آدمی نیست بجهت آنکه عادت کرده بان و لکن آنایش و تهمان کنیدا نشان را بر است  
گفتن در حدیث و پس دادن امانت و نیز از ابی کهس روایت کرده که عرض کردم خدمت  
حضرت ابوجابر اینجی حضرت صادق علیه السلام که عبد الله بن ابی لیثون بن جابر بن سلام میسراند فرمود  
بر تو و بر او باد سلام و قتی که رفتی نزد عبد الله او را سلام برسان و بگو با و نظر کن با آنچه که بسبب  
آن رسید علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی کهس حاج مرتبت و مقام شد و در نزد  
آن حضرت بسبب آن فصلت پس آنرا حکم بگیر پس بدرستی که علی علیه السلام خیرین نیست  
که رسید بآن رتبه و مقامی که رسید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسبب راست گفتن و سخن  
در و امانت و نیز از انجباب روایت کرده که فرمود نظر کنی بطول رکوع و سجود و در زیر آن  
چیزی است که بآن عادت کرده اگر آنرا ترک کنی از آن وحشت ناپاید و لکن نظر نماید بر استی  
گفتارش و واپس دادن امانت و نیز از عبد الرحمن بن سیاب روایت کرده که حضرت صادق  
علیه السلام با و فرمود آیت را وصیت کنم گفت عرض کردم آری فدایت شوم فرمود بر تو یاد بر  
گفتن در سخن و رسانیدن امانت بسوی صاحبش تا شریک شوی مردمان را در مالهای ایشان  
چنین و جمع کرد میان انگشتان دست مبارک خود برای تقویر الفت و اتصال را گوشت  
پس حفظ کردم آن سفارش را از انجباب یعنی عمل کردم بآن پس زکوة دادم سیصد هزار در ششم  
بجهت عمل بآن مال بآن اندازه رسید که زکوة آن انیمه قرار شد و در مال صلی الله علیه و آله  
و کتاب حضرت مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود نزدیک ترین شما نزد  
مرد قیامت و آنکه واجب تراست شفاعتش بوسن از شما را است گوترین شما را است  
در حدیث و نیز در دوم مروی است از آنحضرت که فرمود از کارم اخلاق است راست گوئی  
در حدیث و در کتاب اخلاق ابو القاسم کوفی مرویست که شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس بیکدیگر علامت شناخته میشود مومن فرمود بوقارش و آرمش و راست گویش  
 در حدیث و در امامی صدوق مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود محبوبترین  
 مردم نزد خداوند تعالی بنایت راست گو است و سخنش نگاه دارند و نمازش بجا  
 خداوند را و واجب نموده بایستادن دادن امانت و نیز در ایجاد و در کتاب میون مروی است  
 از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که فرمود نظر نمایند بسوی بسیاری نماز ایشان و روزه  
 ایشان و بسیاری حج و نیکی ایشان و صدای آنهاست ایشان در شب یعنی در وقت مناجات  
 و تضرع نظر کنید بسوی راستی در سخن گفتن و پس دادن امانت و در تندی سخن طوسی <sup>شاه</sup>  
 مروی است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود پدرم میفرمود چهار چیز است در هر کس  
 که باشد ایمانش کامل است هر چند ما بین فرق تا قدش گناه باشد از ایمانش چیزی نکاهد  
 راستی و ادای امانت و حیاء و خلق نیکو و سبب شیخ طبرسی رحمه الله در مشکوٰۃ الانوار از دست  
 کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدستیکه از حقیقت ایمان است که برگزیده است  
 گفتن را در جاییکه ضرر دارد و در دروغ گفتن در اینجا که منفعت دارد و گفتارش تجاوز نکند از  
 کردارش یعنی آنچه را که میگوید بگوید آنچه را که نمیکند و ظاهر آن است که مراد از ضرر  
 از دست رفتن منفعت باشد نه خسارت و زیان در مال یا بدن یا ناموس و عرض خود  
 یا برادران یا یاران او که در اینجا سخن گفتن بتوریه جائز بلکه در بعضی قسم آن واجب است و توبه  
 شیخ البلاغیه این مضمون را از آنحضرت چنین نقل کرده علاوه بر ایمان آن تو شد  
 الصداق حیث یضرب علی الصدق حیث یفعل و نیز امیر المومنین علیه السلام  
 روایت کرده که فرموده راست گفتن هایت میکند بسوی نیکوکاری و نیکوکاری دعوت میکند  
 بسوی بهشت و پیوسته یکی از شما را راست میگوید تا آنکه باقی نماند درش جای سوزنی آرد

تا آنکه محسوس شود در نزد خداوند تبارک و تعالی راست گو یعنی در ج می شود در رشته صیقین  
و نیز از آنجانب روایت کرده که در ضمن خطبه طولانی فرمود ای مردم آگاه باشید راست گوئید که خدا و  
بار است گو بیان است و کناره کنید از دروغ گوئی که آن دور است از ایمان آگاه باشید که  
راست گو در محل نجات و کرامت است و آگاه باشید که دروغ گو در کناره تباهی و هلاکت است  
و نیز از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است که در هر که باشد  
اسلامش کامل است و گناهانش پاک شده و ملاقات خواهد کرد خداوند تبارک و تعالی را در حاکم  
از او خوشنود باشد و فایش با نچه کرده و قرار داده بر خود برای مردم در است گوئی بزبان  
با مردم و چرا و غفلتش از هر زشتی در نزد خداوند و زشتی مردم و نیکوئی خلقش با اهل خانه  
و در مصباح الشریعة مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود راست گوئی شمشیر خداوند  
خروجی است در زمینش و آتش که بر جای فرود آید آن را دهنیم کند و حضرت صادق علیه السلام  
فرمود صدق نوری است در خشان در عالم خودش مانند خورشید که بآن روشن میشود هر چیزی  
بجانب حقیقت خودش بدون آنکه از آن چیزی کاهیده شود و ویلی در ارشاد العلوی روایت کرد  
که موی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد یا رسول الله عمل اهل حرب چیست  
یعنی همی که صاحبش را از اهل بیست کند فرمود راست گفتن هر گاه بنده راست گو باشد  
نیکو کار میشود و چون نیکو کار شد ایمان آورد یعنی ایمانش تمام و کامل شود و چون ایمان آورد  
در بیست داخل شود و از امیر المومنین علیه السلام روایت که فرمود زینت سخن راست گوئی است  
و قطب اندی در باب روایت کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قصد کنید و اختیار  
نمائید راست گوئی سپس اگر گمان کردید که در او هلاکت است پس بدستیک در او است نجات و نیز  
از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود مرا وصیت کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله

زانیکه فاطمه علیها السلام را بمن تفریح نمود و فرمود بر تو باد بر است گفتن زیرا که آن مبارک است  
 و دروغ گوئی شوم است و نیز روایت کرده که آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اذا  
 ناجیتم الرسول فقد موایین یدی بخیالکم صدقه و در حق امیر المؤمنین علیه السلام  
 نازل شد و غیر از آنجانب کسی بآن آیه عمل نکرد چون آیه نازل شد یکدیگر داشت آنرا بدو هم  
 فروخت و بده مسکین داد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده سکه پرسید اول گفت  
 یا رسول الله چگونه دعا کنم خدا را فرمود برستی و دو فاهم گفت چست کنم از خداوند  
 فرمود عافیت سیم گفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور در است بگوید تفسیر شیخ  
 ابو القاسم مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علیکم بالصداقه فانها  
 یهدی الی البر و البر الی الجنة بر شما یاد که راست بگوئید که صدق  
 راه نماید بیکوئی کردن و نیکو کاری پناه نماید بهشت و در دعای شمس و غیره رسید  
 اللهم انصرنا صدق الحديث و اداء الامانة و المحافظة علی الصلوة  
 مقام دوم در بندست دروغ گفتن و مفاسد آن در دنیا و آخرت خدا تعالی فرمود  
 انما یقتری الکذاب الذین کلیمون بخراناکه ایمان نیاورند کسی دروغ  
 نه بند اگر نبود برای وضوح قبح آن مگر همین آیه که میمیه هر آینه وافی بود برای مقصود  
 فرموده ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و نیز فرموده لعنة الله  
 علی الکاذبین و بر این مضمون آیات بسیار است و در کافی مروی است از امام محمد باقر  
 علیه السلام که فرموده اول کسی که دروغ بگوید دروغگوار خداوند عزوجل است پس زبان دوخته  
 که با او نینداید از آن خودش که اشتباه ندارد و میدانند دروغ گفته و نیز در آنجا و در کتاب  
 عقاب الاعمال مروی است از آن بزرگوار که فرمود خدا می عزوجل برای بدیهات آنها تضرع

و نیز

کرده و تاکید آن قهلم را شرب قمار داده و دروغ بدتر است از شرب لاف گوید برای زیادتى بدی  
 و شستی دروغ از شرب عوی گفته شده که جمله آنها از مطاوی اجاز ظاهر میشود اول آنکه  
 مفاسد دروغ بیش از مفاسد شراب است زیرا که بسیار شود که از یک دروغ خونها ریخته و  
 فروج نریخته و مالها بر باد شده چنانچه در کتاب جعفریات و غیره مروی است از رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله که فرمود خداوند عزوجل زبان عذاب میکند بعد از یک عذاب نکند بان  
 نحو چیزی دیگر از جوارح را پس زبان میگوید ای پروردگار من عذاب کردی بعد از یک عذاب  
 عذاب نمودی چیزی دیگر از جوارح را پس زبان میگوید کلام از تو بیرون رفت که بشرق و مغرب رسید  
 پس بان خودهای حرام ریخته شد و بان مالهای حرام گرفته شد و بان فرجهای حرام تنه شد  
 پس لغت خود قسم که هر آینه تو را عذابی کم که عذاب کنم آن چیزی از جوارح تو را و آیه شریفه  
 جاتکم فاستعینوا بالصلوة و الاصلوا فی الجماعات فاعلموا ان الله قد خلقکم نادین اشارت است  
 باین مفهده چه حاصل ترجمان آنکه اگر راستی که از دروغ گفتن پاک ندارد و خبری برای شما آورد  
 آرام گیرد و تحویل کنید و از دروغ بودن درست بودن انچه تفحص کنید که مبادا بنیادان کارهای روی  
 جستجو کردن از صدق و کذب انچه خبری و گزندی بقومی رسانید انگاه پشیمان شوید و مراد از آن  
 فاسق و لیدین عقیبنی ای معطلت چنانچه از باب سیر و تفسیر ذکر کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را  
 به نبی المصطلق فرستاده بعد از فتح مکه تا ایشان صدقه بستانند میان ایشان در جاهلیت  
 عداوتی بود چون قوم او را بدیدند با استقبال او برون آمدند برای تعظیم فرمان رسول  
 صلی الله علیه و آله و گمان برد که ایشان او را بخوانند کشتن تبرسید از ایشان و نزدیک  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شده اند و صدقه ندادند  
 و من خواست که بکشتن رسول صلی الله علیه و آله نختم آمد و خواست تا انفراس ایشان رو

ایشان بیایند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیاید یا بکراست او را استقبال کردیم چون ما را  
 بدید برگردید و باز پس اندانیم سبب چه بود اکنون بیاییم و گفتیم ما و اما غلات را بستی بفر  
 رسانند که از آن تر خشمی پدید آید و صدقات معد است تا کسی آید و از ایشان قصه شیخ  
 دروغ و لید فاسق تباهی این قبیل بود که خداوند بخوانست و این آیه را فرستاد و بعد از  
 استماع آن خبر دروغ او معلوم و خود سوا شد و و هم آنکه متعلق دروغ و محال آن بیاید  
 که حقوق ناس باشد و از آن دروغ آزار و اذیتی بجان یا عرض یا مال غیر برسد و در  
 شراب خوردن جرق الله چیزی نباشد پس بجهو و غفران حضرت منان نزد یک  
 خواهد بود از دروغ گفتن که علاوه بر حق الله یا اوقات شقوق حقوق بسیاری است  
 سیم آنکه دروغ ضرر باصل ایمان دارد و اساسش را نیست و نباشش را منهدم کند چنانچه  
 در کتاب کافی مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود الله کذاب  
 خراب الایمان دروغ بعمایت ویران کننده ایمان است و در محاسن ربی  
 مروی است از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود شخصی از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله پرسید که مومن بد دل و ترسان میشود فرمود بلی عرض کرد بخیل میشود فرمود بلی  
 عرض کرد دروغ گو میشود فرمود نه و در اختصاص شیخ مفید قدس سره مروی است  
 که کسی عرض کرد خدمت حضرت صادق علیه السلام که مومن بخیل میشود فرمود  
 بلی عرض کرد بخیان میشود فرمود بلی گفت دروغ گو میشود فرمود نه و نه ستم کار انگاه  
 فرمود مومن آفریده میشود بر طبیعتی خیر حیانت و دروغ گوئی و در کافی مروی است  
 از حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام که فرمود و الله نخواهی چشید مزه و طعم ایمان را  
 تا آنگاه که ترک کنند دروغ را چاره از وی چهر باشد یا مزاج و وحش طبعی و گذشت

که انجناب فرمود روی کنید از دروغ که دروغ دواست از ایمان و در دعوات <sup>قطعی</sup> و انبوی  
 علیه الرحمه و مجموعه شیخ و زام رحمه الله مروی است که مروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 پرسید که مومن زننا میکند فرمود گاهی چنین میشود گفت مومن دروغ میکند فرمود گاهی  
 چنین میشود عرض کرد یا رسول الله مومن دروغ میگوید فرمود نه خدای عز و جل فرموده  
 انه ساء یهتدی الکذب الذین لا یحقیقون بحقیقت دروغ بهم یافتند آنکه ایمان  
 نیاروند و در تفسیر عیاشی مروی است که حضرت امام رضا علیه السلام مرد دروغ و غلوئی را  
 ذکر نمود بد آنگاه این آیه شریفه را تلاوت نمودند و اما شراب پس چون اثرش در بدن  
 شراب خوار تا چهل روز باقی میماند همان نمازش را چهل روز از درجه قبول ساقط  
 نمودند چهارم آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه خلالتی حتی خود  
 شراب خوار است چه نوع انسان بکند مگر مربوط و مخلوط و در مقامات شهادت  
 در سالات و معاملات و وکالات و اقرار و انشال اینها بکند مگر محتاج و بدو دروغ گو  
 اعتماد نکنند در آنچه خبر دهد و کلماتش را تصدیق ننمایند چه متعلق باشد با مورد خوش  
 یا با مورد سائرین پس کار با معوق باند و امور محتمل و نظم معاش از هم گسسته شود و در کافی  
 مروی است از امیر المومنین علیه السلام که فرمود سزاوار است که مرد مسلم برادری نکند  
 با دروغ گو زیرا که او آتقد دروغ میگوید تا اگر وقتی راست گوید بقصد نقیض آنکند و نیز در  
 دو موضع از کافی مرویست با اختلاف و تفسیر جزئی که بود امیر المومنین علیه السلام که چون  
 بالائی خبر میرفت میفرمود سزاوار است برای مسلمان که اجتناب کند از مصاحبت  
 کسی که شمر و آنسه را که ستم ایشان کذاب است و بعد از شرح حال هر یک میفرمود  
 و اما کذاب پس بدستیکه توار نخواهند شد تر ازندگان با او چه شان دروغ گوان است



که نقل میکند گفته تور برای مردم نقل میکند گفته مردم را برای تو بدروغ و هرگاه با خبر ساند  
نقل حادثه عجیبی را متصل کند بان نقل حادثه عجیب دیگر را بدروغ و دروغ گویا هست  
براستی سخن گوید ولی تصدیق کرده نشود و نیز شان دروغگو آنست که در هم می اندازد  
مردم را به شتمنی پس از آن میروید و مانند کینه را در سینه با نقل دروغهای دیگر پس برپیش کنید  
از عذاب خدای تعالی و فکر کنید برای خودتان باینکه باور نکنید سخنان او را و عداوت  
مورزید با یکدیگر بقرینه های دروغ او و صاحب نکند با او و در بنی از مصاحبت که ایش  
برادری با او اخبار عیدیه واروده شده چشم آنکه شرابخوار چون از کار خود پشیمان شود  
و استغفار کند براستی آسوده گردد و از عقوبات و عقوبات خوردن شراب ببرد و ادا شود  
پس از آنست و طلب مغفرت باید از عهده تمام مناسد یک از دروغهای او پیداشده  
و خلایق بان مبتلا شده اند و ضرر بال یاتق یا عرض الشیطان رسید بر آید چشم آنکه شراب  
اگر توبه کند نزد حاکم شرع مطلع שלא خیا نچه در نقه مذکور است توبه ایش پذیرفته و  
شهادتش مقبول خواهد بود و یانی بحکم اختلافی در خصوص یک مورد آن و لکن دروغگو  
اگر توبه کند و شهادت دهد قبول آن محل اشکال است زیرا که عادت دشمن او بدروغ گفتن  
نگذارد که حاکم شرع و غیر او وثوق و اطمینان بصدق توبه ایش پیدا کند چه حال قوی  
میرود و بلا محظنه عادت او که درین کلام هم دروغ گفته باشد پس شهادت او محل ریب  
نمست خواهد بود و بشرحیکه در نقه مذکور است چشم آنکه داعی و محرک گفتن دروغ غالباً  
ذات طبع و لیبی فطرت و حرص است چنانچه در کتاب غایات جفرن احمدی علیه السلام  
مروی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود دروغگو درویش از همه کس کمتر است و چنانچه  
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایای خود با ما حسن علیه السلام فرمود و الله کذب ذل

و در کتاب اختصاص شیخ مفید نور اندر مرقده مرویست از آنحضرت که فرمود هیچ دروغگوئی  
 دروغ نگوید مگر بجهت خواری و پستی نفسش و گاه شود بجهت حسد و عداوت باشد که او را  
 وادارند که دروغ بگوید و او مانع نباشد و او را شراب خوار چنانچه نقل کنند غالباً دارای علوم است  
 و شمه سخاوت است هر چند عطاش در غیر محل و بدش در غیر موقع است در بیشتر اوقات  
 و لکن اصل خلعت نفسانیه او که سخا و علم است محبوب مرغوب و اشرف از  
 صفت قدسیه که است که حرص و بخل و زدالت طبع و پستی نظرت است <sup>ششم</sup> آنکه شرمناک  
 غالباً در زمان پیش از این خجل و شرمند و از خلق حیا کند چه خود دانا است بزرگی اثرش  
 و خواهد کسی بر آن واقف شود و این صفت جایز پسندیده و ممدوح کافه عقلاً است  
 بخلاف دروغگو که پرده حیا را دریده نه در نزد خود خجل و نه از خلق شرمی هر چه بخواهد بگوید  
 و هر چه بگوید بگوید باکی ندارد و این از صفات مذمومه است که هر عاقلی از آن متنفر و صاحبش  
 را از حریم انسانیت بیرون داند <sup>هفتم</sup> آنکه آنچه از شر و منفعد که از شراب خوار بنظر رسد  
 در حال بی شعوری و بی عقلی او است بخلاف منافذ و شروریکه از دروغ و غلو پیدا شود که  
 در حال شعور و ادراک او است و البته تیج آن بیشتر است و باین وجه اشاره نموده  
 مرحوم اخوند ملا محمد صالح در شرح کتاب کافی و هم آنکه عمده اسباب تیره انسان بر حیوان  
 و شرافت او بر آن سخن گفتن و کلام است که بآن خبر میدهند هر یک دیگر را با آنچه نمیدانند و  
 و این نشود مگر آنکه صادق باشد و از واقع خبر دهد و هر کس دانا شود با آنچه دیگری میداند  
 پس اگر نبائی دروغگوئی شد سبب تیره و شرافت بالمره از میان برود بلکه صفت شیطانیت  
 پیدا کند و از جهت بدتر از شراب خواهد شد چه آن اگر عقل را از ازل <sup>کند</sup> اما چند ساعتی بدینسان  
 پس از آن بجای خود برگردد و الله العالم بر گشتم برشته کلام سابق در جمیع الاجزاء مرویست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دروغ گوید مومن بدون عذر لعنت کند  
 اورا هفتاد هزار ملک و از قلبش بوی گندی بیرون آید و بالا رود تا برسد بعرش لعنت  
 اورا جمله عرش و می نویسد خداوند بزرگ او باین دروغ هفتاد زنا که آسان تران  
 این است که با مادر خود زنا کرده و نیز زنا است کرده که جناب موسی علیه السلام عرض کرد  
 ای پروردگار من کدام یک از بندگان بهتر است در عمل فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید  
 و فرحش زنا نکند و در کافی مرویست که امیر المومنین علیه السلام در ضمن یکی از خطبه های خود فرمود  
 بهیچ بدی بدتر نیست از دروغ گوئی و در کتاب دعائم الاسلام و صیغی طولانی از حضرت  
 روایت کرده که در وقت وفات بفرزند خود امام حسن علیه السلام و سایر اولاد و شیعیان  
 کرد و از او نوشت و یکی از فقرات آن اینست ولا تخترن من افواهکم کذبة  
 صافقتی برون نکنید یا بیرون نرود البته از دامن شما یک دروغ ما را سیکه زنده آید و در  
 کتاب شهاب قاضی قضای مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود از اعظم گناهان  
 زبان آلود و غلو و ابوالحسن کوفی در کتاب خلاق روایت کرده که مردی خدمت پیغمبر صلی  
 علیه و آله عرض کرد یا رسول الله دلالت کن مرا بعملی که متقرب شوم بوسیله آن نزد خداوند  
 عز و جل فرمود دروغ مگو پس این سبب شد که همه معاصی را بجهت خدای تعالی ترک کرد زیرا که  
 اراده نمیکردن بصیغتی را از معاصی مگر آنیکه می دید دروغی یا چیزی که بدروغ میکشید  
 پس همه معاصی را از او دور کرد و نظیر آن خبری است که در کتاب فقه الرضا مرویست  
 که مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرف شد و عرض کرد یا رسول الله  
 بیاموز مرا صفتی و ادبی که فراموشم آرد برای من خیر دنیا و آخرت را فرمود دروغ مگو پس  
 آن مرد گفت بعضی حالات داشتم که مکره بود نزد خداوند تبارک و تعالی یعنی بدعت بودم

به پاره گناهان پس ترک کردم آنرا از ترس آنکه سائل از من سوال کند که فلان کار را کردی  
پس رسوا شوم و اگر دروغ بگویم در جواب پس مخالفت کرده باشم رسول خدا صلی الله علیه و آله  
را در آنچه مرا بآن واداشت و نظیر سیم آن مروی است در کتاب لب لباب قطب رافندی  
علیه الرحمه که مروی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کردم من نماز نمیکنم و زنا نمیکنم و  
دروغ نمیگویم پس از کدام یک از اینها توبه کنم فرمود از دروغ پس آنرا قبول کرد و عهد کرد که دروغ  
نگوید چون برگشت و قصد نمود زنا کند پس بخودش گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد  
بیداران عهدی کردم اگر بگویم نه دروغ گفتم و اگر بگویم بی مرا حد میزند انگاه خواست در نماز تسبیح  
کند پس بخود گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسد نماز کردی اگر بگویم کردم دروغ گفته  
و اگر بگویم مرا عقوبت کند پس توبه بکوازه هر سه اینها توبه را خلاق ابوالقاسم مروی است که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله فرمود سه چیز است علامت منافق اگر خبر دهد دروغ گوید و اگر دانت با بوی پیر  
خیانت کند و اگر وعده دهد خلاف کند و در مصباح التشریع مذکور است که حضرت صادق علیه السلام  
فرمود علامت منافق قلت مبالات او ست و دروغ و خیانت انگاه شمردند جمله دیگر از  
اوصاف رذیله او را و شیخ شهید اول رحمه الله در کتاب البیارة الباهرة روایت کرده از حضرت  
امام حسن عسکری علیه السلام که فرمود تمام خباثت را در خانه گذاشتند و دروغ را کلید آن  
قرار دادند و در تحف القبول مروی است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود هشتم بن حکم  
ای هشتم عاقل دروغ نگوید هر چند میل و خواهش او در آن باشد و در پنج البیانة مروی است  
که امیر المؤمنین علیه السلام در وصایا خود با امام حسن علیه السلام فرمود مرض دروغ زشت ترین  
مرضی است و در لب لباب قطب مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ  
دور است از ایمان و نیست رایی برای دروغگو یعنی در مقام مشورت نباید است برای

او عمل کرد و آنرا بجناب روایت کرده که فرمود در وی کنیز را گفتن دروغ اگر گمان برید  
 در آن نجات راپس بدرستیکه تباهی شما در آن است و نیز فرمود زینهار از دروغ که آن  
 از فجور است مبرود و آنها در آتش دوزخ است و نیز فرمود بنده چون دروغ گوید ملک آن او  
 دور شود بجهت بوی عفتی که از او بیرون بیاید و نیز فرمود من سرشته شوی بر صفات عدیه  
 یعنی از صفات قبیحه و لکن سرشته نشود دروغ گفتن و در آتش آلوده القلب و دلی مری است  
 که مری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله علی اهل دوزخ چیست  
 فرمود دروغ گفتن هرگاه بنده دروغ گفت فاجر میشود و چون فاجر شد کافر میشود و چون  
 کافر شد داخل شود در دوزخ و در جفایات و غیره مری است از آنحضرت که فرمود در ای شیطان  
 سرمه ایست و لوقی یعنی انگشت پیچی و سوطی یعنی آنچه در دماغ کند که او را بر این احصا نموده  
 گویند پس سرمه اش خواب است و لغوش دروغ گفتن و سوطش که در نخوت و در دعوات  
 راوندی و منتخب البیاض حسن بن سلیمان حلی مرویست از آنحضرت که فرمود و بروایت حلی در آن  
 خطبه که هنگام بیرون رفتن بفرزده بنوک النساء فرمودند ای ابی الدنوب الکذاب بزرگتر و قبیحتر  
 اقسام ربا که بزرگی معصیتش معلوم است دروغ گفتن است پس دروغ از اقسام ربا محسوب  
 و از سایر اقسامش خراب تر و محتمل است که غرض آن باشد که زیادتیی که از دروغ پیدا میشود  
 و نشر میکند بیش از زیادهای هر معامله ربائی است چه نهایت آن داده شده چهار است بحسب  
 متعارف و از یک کلام دروغ شاید هزار بار دروغ متولد شود و فساد تمام آنها بان کاذب  
 برسد بدون آنکه چیزی از کسی کم شود و در خصال صدوق علیه الرحمة مرویست که رسول خدا  
 صلوات الله و سلامه علیه و آله فرمود یا علی تو را اینی میکنم از سه خصلت بزرگ حصه دروغ  
 و نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود چهار خصلت است و هر که باشد پس او منافق است

و اگر در او یکی از آنها باشد در او یک خصلت از اتفاق است تا آنکه از آن خود دور کند کیسکه  
 چون نقل کند دروغ گوید و هرگاه وعده کند خلاف کند و اگر معاهده کند وفا نکند و چون با کسی  
 خصمه کند گناه کار شود و نیز از اجتناب طاعت کرده که فرمود من خصما نم خاتم در گوشه جنت و خانه  
 در وسط جنت و خانه در بالای جنت برای آنکه ترک کند مجاهده را هر چند محقق باشد و برای آنکه  
 ترک کند دروغ گفتن را هر چند بهر دل و شوخی باشد و برای آنکه خلقش را نیکو کند و نیز از امیر المؤمنین  
 علیه السلام روایت کرده که فرمود عادت کردن بدروغ گفتن مورت فقر است و نیز از آنجا  
 روایت کرده که فرمود دروغ گفتن خیانت است یعنی در امانت خداوند که زبانست  
 و او را از این قسم تصرف در آن نمی فرموده و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که حضرت  
 عیسی علیه السلام فرمود که دروغ بسیار سیوید با و جنبش بر طرف میشود و صدق علیه الرحمه را مالی این  
 مضمون را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام  
 که فرمود از جهل آنچه بد کرده خدای تعالی بان مردم را که غالب شوند بر جماعت دروغگویان فراموشی است  
 و در آن اشاره است بآنچه مشهورست که دروغگو حافظه ندارد و از آنچه کلمات متناقضه و سخنان متضلفه  
 از آنها بسیار صادر میشود و همان خود را رسوا دروغگوی خود را واضح کند و نیز از آنجا روایت کرده  
 که فرمود دروغگو هلاک میشود از روی پینه یعنی از روی علم و یقین که میدانند چنان نیست که میگوید  
 و پیرایش هلاک میشود از روی شبهات که در آن دروغگویان گمان نیک برند که آنچه گویند راست  
 است یا آنکه مخالف است با حکما کتاب و سنت و اولاد کامل دروغگویان روسا رضالت میشود یا  
 گر اینها چنانچه شمه از کیفیت دروغ بافتن آنها و کیفیت نسبت شدن آن دروغها بر پروانسان  
 در کتاب سلیم قمی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است و نیز در آنجا روایت کرده از حضرت  
 علی بن حسین علیهما السلام که بفرزندان خود سفیرمود که هر چه بیدار دروغ در امر کوچک و بزرگ بخواه بگویند

خواه بنزل و خوش طبعی بدستیکه کسکه دروغ کو چک میگوید بر دروغ بزرگ جرئت بهم میرساند  
 یار خداوند بزرگوار جرئت کرده که مخالفت او نموده است مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید یا خداوند او را صدیق می نویسد و بنده پیوسته دروغ میگویی  
 تا خداوند او را کذاب می نویسد و در امالی شیخ طوسی ره مردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 به ابوذر فرمود ای ابوذر کسکه مالک شود و حفظ نماید آنچه میان دوران اوست یعنی در جنت را  
 از حرام و آنچه میان دو لجه اوست یعنی زیارتش را از لغو باطل داخل است شود ابوذر گفت گفتم  
 یا رسول الله ایام را مواخذه میکنند با آنچه گویا می شود بان زبانهای ما حضرت فرمود ای ابوذر هرگز مردم  
 را می اندازد بر درویش جهم چیزی بغیر از دروغ های زبانهای ایشان بدستیکه تو پیوسته سالمی  
 از سر زبان ما داسیکه سکتی پس چون سخن گفتی یا ثواب می نویسد برائی تو یا عقاب ای ابوذر  
 بدستیکه شخصی در مجلسی تکلم می نماید بیکه که اهل آن مجلس را بخنداند پس سبب آن فرمود در دطلقات  
 جهم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر داسه بر سر سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی  
 را بخنداند و ای برو و ای برو داسه ابوذر هر که خواش شد نجات یافت پس بر تو باد  
 راست گویی و از دستان خود بیرون کن هرگز دروغ و غیر او نگو گفت گفتم یا رسول الله چه چیز است  
 تو بیکه عداوت دروغ گوید فرمود استغفار نمودن و نماز پنجگانه و لوث این گناه را بشوید و در مجموع  
 شیخ در امردیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دروغ درمی است از دو یکی نفاق و در  
 خصال شیخ صدوق علیه الرحمه مرویست حدیثی طولانی از حضرت صادق علیه السلام که در آن  
 شرائع دین را نوشته اند و در آنجا که این ششم و نهم و بعد از ذکر استعمال مکر و تجر فرمود دروغ و در آن  
 و تبه و خیانت و نیز در امالی خود روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شائسته نیست دروغ  
 چه بگوید و چه بفرماید و نه آنکه یکی از شما ما کو دکان خود را وعده دهد و نگاه داند و نکند برای آنها زیرا که

دروغ راه می نماید بسوی بخور و فخر راه می نماید بسوی آتش و پیوستگی از شما دارد و غ میگوید  
 تا گفته میشود باید که دروغ گفت و فاجعه شد و پیوستگی از شما دارد و غ میگوید تا آنکه باقی نمی ماند  
 جایی سوزنی در دل او از راست و امید می شود و در نزد خداوند از دروغ گویان و نیز در اینجا  
 روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قبول کنید برای من شش خیر را که قبل منم برای  
 شما هست راه گاه سخن گوید و نقلی کنید پس دروغ نگوئید و چون وعده دادید پس خلف کنید  
 و چون بیگانه است پس در خیانت نکنید و در بیگانگان خود را بنویسید و فروج خود را حفظ کنید و  
 زیاده و دستهای خود را نگه دارید و نیز در آجا از آن حضرت روایت کرده که فرمود و اعظم الخلیفین  
 عند الله عز وجل لسان من ذاب عظیم ترین خطاکاران در نزد خداوند و حل زبان  
 دروغ و عداوت و در دعوات قطب را وندی علیه الرعه و رستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند  
 که در پیش خواب دیدم که دو نفر آمدند نزد من و هر یک در دامن مقدسه و ذکر فرمودند جمله از عجایب  
 که در اینجا دیدند و از آنها این بود که دیدند مردی را که بر پشت خوابیده و دیگری بر سر او ایستاده  
 و در دستش مانند عصائی بود از آهن که سر آن کج باشد پس می آمد بر کتف روی و با پنجه در  
 دستش بود و نیز در کتف دامنش تا قفایش و از آن قطعه قطعه و پاره پاره میکرد و هم چنین  
 بنیش تا قفایش و هم چنین چشیش تا قفایش آن آنگاه می آمد بر کتف دیگر و میکرد با او آنچه بفر  
 دیگر کرده بود و از این طرف فارغ نمیشد که طرف دیگر صبح و بحال اول بر گشت پس میکرد با و  
 آنچه در مرتبه اول کرده بود پس گفتم سبحان الله این چیست خبر طولانی است و در آخر آن ذکر شده که آن  
 دو نفر تشریح نمودند برای آنحضرت آنچه را که آنحضرت دید و بودند در شب از عجایب استخاصیه ایشان  
 عذاب میکردند تا آنکه عرض کردند اما امروز دیگر رسیدند و از آنکه قطعه قطعه میکردند دامنش را تا قفایش  
 و بنیش تا قفایش و چشیش را تا قفایش آن مردی که صبح از خانه اش بیرون می رود پس دروغی میگفت

دروغ و عداوت  
 دروغ و عداوت



که با قاق میرسد پس باو چنین گفتند تا روز قیامت و در بعضی کتاب معتبره این خبر را چنین نقل کرده اند که آن  
 فرمود دیدم مردی را که نزد من آمد و گفت بر خیز را و برخواستم پس دیدم دو مرد را یکی ایستاده و دیگری  
 نشسته و در دست ایستاده مانند عصائی آهنی بود که از او گوشه دمان نشسته فرمود تا میرسد  
 میان دو نشانه او را نگاه کن زیرا درین میکشید و بطرف دیگر میزد و میگردد پس چون برون می کشید طرف  
 دیگر بر میگشت بحالت اولیه داشت پس بآنکه مرا بر خیز اینده گفتم این چیست گفت این مرد دروغ  
 گو است که در قبر خدایش کند تا روز قیامت و نیز از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود آیتان را خبر  
 دهم بزرگترین معاصی که هر شرک بخداوند است و عقوبت و الدین و قول دروغی دروغ و نیز  
 فرمود که بنده یک دروغ میگوید پس ملک از او در پیشتر و باز از یک سبیل بجهنم میری و خبری  
 که از دواش بیرون آید و نیز فرمود چه قدر بزرگ است چنانکه اینک از نقل کنی برای برادرت  
 حدیثی که او تور الصدیق کند و تو در آن حدیث که نقل کردی دروغ و غلو باشی و در کافی به شرح  
 مرویات از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ایضا از تمارت آنچه شریفه فمن فرض فیهن  
 الحج فلا رقت ولا فسوق ولا جدال که در آن نمی فرمود خداوند در ایام احرام حج  
 از رقت و فسوق و جدال که رفت جماع است و فسوق دروغ و فسوق دروغ و فسوق دروغ و فسوق دروغ  
 از علی بن جعفر از پدرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و شیخ صدوق قدس سره روایت کرده اند  
 زید شامی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از معنی رفت و فسوق و جدال فرمود از رفت  
 پس جماع است و اما فسوق پس آن دروغ است آیتان شنیدی قول خداوند عز و جل را  
 یا ایها الذین آمنوا ان جئتکم فاسق بنیاقبلین ان تصیبوا قوما بجهالة  
 اشاره فرمود که خداوند ولید را فاسق نامید چه معصیت دروغی که گفته بود و شیخ عیاشی نیز در تفسیر خود  
 سه خبر نقل کرده که مراد از فسوق در آیه است یفر دروغ است و در ارشاد شیخ مفید نیز از آن فرموده

مرویت که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا در انگاه که در میدان خطبه میخواند فرمود و الله قصد  
 نکردم گفتن دروغ را از آن زمان که دستم خاوند غر و جل دروغگو یان را بجهت دروغ گفتن منقبض  
 دارد و در کافی مرویت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود علامت کتاب یعنی آنکه دروغ بسیار  
 گوید آنست که خرد بد تو را از شیر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی او را از مسئله  
 حلال خدا یا تعالی بپرسش نباشد نزد او چیزی و بعضی از تار حین کتاب کافی فرموده مراد از این  
 کتاب اصحاب کثافتند که دعوی علم غیبت و آنچه خواهند گویند و در امر دین اقرار بکمال خود کنند و  
 بعضی حکایات نقل کرده از آنکه شخصی پسند از یکی از مدعیان کثافت اگر کسی در نماز شک کند  
 میان دو و سه حکم این چیست گفت دل ماضی است بگزشتن نیکنیم و در عیون شیخ صدوق  
 طاب ثراه مرویت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج نیز آیدیم که سرش مانند سحر  
 بود و بدنش مانند بدن دراز گوش و بر او بود و در نماز رنگ عذاب نیز خیزد و دیگر را که دیده بود  
 با شکال مختلفه و با انواع عذاب مغذی بودند و کردند صدقه ظاهره علیها السلام از کرد او بیشتر  
 آنها پسید فرمود اما آن زن که سرش مثل سحر و بدنش مثل بدن غر بود پس او تمام دروغگو بود  
 و در کتاب تطبیق مذی مرویت از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود وصیت کرد مرا از خدا  
 صلی الله علیه و آله زانی که فاطمه علیها السلام را بمن ترویج کرد پس فرمود زنیها را زور و غ گفتن  
 زیرا که آن روی را سیاه میکند و در حلال الشرائع شیخ صدوق علیه الرحمه مرویت که حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود بدستیکه مرد هر آئینه سگویی یک دروغی پس محروم میشود بسبب آن از نماز  
 شب پس چون محروم شد از کردن نماز شب محروم میشود از روزی و در عقاب الاعمال مرویت  
 از آنحضرت که فرمود سه نفرند که در روز قیامت ایشان را عذاب میکنند یک که بسازد صورت حیوانی  
 را عذش کنند تا آنکه بد را و یعنی خوش دهد و نتواند در او میدان و کسی که دروغ گوید و خواب

باینکه گویند چنین و چنان در خواب دیدیم و حال آنکه ندیده عداوتش کنند تا میان دو جور اگر نهند  
 شوند میان آن دو اگر نزن و کسی که گوش فرا دهد بجهت شنیدن سخنان تو میگوید آنها را ناخوش  
 دارند پس در گوش او سرب بریزند و در دعای شریف سحرناه مبارک که ابو حمزه ثمالی روایت کرده  
 نه کور است اولعلائک و جدتتی فی مقام الکنز ایمن فرقتنی امی آفای من شاید  
 مزاجیگاه در و غلویان یافتی پس ترک کردی و بخودم و گد اشتی فراموشم را بدست خودش داری  
 که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهند آید از دروغ گویان میشود هرگز یاد دروغ گویان با  
 که بآن عادت کردی باشد یا مردی بخاخص دروغ گویان یا خداوند عزوجل است که پیوسته در شب  
 در در زبان او را کند که ایمان آوردیم و دروغ گویان را نکند و اینک بعد از بدی که پیش نمائیم  
 غیر حضرت مقدس تو را در دروغ گویند و در اینک دستتین طلب و اعانت غیر از جناب  
 اقدس تو نمائیم و دروغ گویند و همچنین در سایر مقامات ایمان و مواضع اقرار و اعتراف بآن و آن  
 این باب است آنچه در کافی روایت کرده از ابی اسحق نخعسان که حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 میفرمود ای کافر و الکاذب فان کل واج طالب کل خائف هادب زنیهار  
 از دروغ انرا از خود دور کنی بدستی که ظاهر شود دروغ باینکه هر که امید دارد پیراست طلب  
 رسیدن و بدست آوردن آنست بگردانیکه او را بآن رساند و هر که ترسان باشد از چیزی  
 گریزان باشد آنان افعال که او را بآن کشاند پس نخواهد که دعوی کنی مقام خوف و جاد را  
 باینکه اغرب شائق و بر رسیدن بهشت امید داریم چرا در توسل با سبب رسیدن بآن مباح  
 دارد و از شدائد و احوال برترخ و قیامت و انواع عذاب و ذرئ ترسانیم چرا از آن فرار  
 نمیکند و بخداوند پناه نمیدهند و حضرت امیر علیه السلام در تفسیر خطبه که در نهج الایمانه موجود است شرح  
 فرمودند باین کلمات یدعی بزعاه انه یوحی الیه کذب و العظیم ما بالک

لا یتبیین رجائیه فی عملہ وکل من رجاء عرف رجائیه فی عملہ  
 الا رجاء الله فانہ مدخل وکل خوف محقق الا خوف الله فانہ معلول  
 یرجوا الله فی الکبیر ویرجوا العباد فی الصغیر یعطى العبد ما لا یعطى الرب شيئا بال الله  
 محیل تنائیه بقصره عما یمنع لعباده اتخاف ان تکون فی رجائك له کاذبا  
 او تکون لآراء الرجال موضعا وکذا ان هو خاف عبدا من عبده اعطاه  
 من خوفه ما لا یعطى ربه فجعل خوفه من العباد نقدا وخوفه من خالقها رجا  
 وعدا آدعا دار وکفته باطل خود که امیدوار است بخداوند دروغ میگوید والله العظیم چه  
 شده است اورا که امیدواریش ظهور اثری ندارد و در مقام عملش هر کس را امیدوار باشد  
 البته ساخته خواهد شد آن امیدواری در عملش مگر امید می که بخداوند دارد و این از آنست که  
 را از جای نام نهاده خیریت معیوب که از او کار درست و صحیح نیاید یعنی برستی و درستی رجاء  
 تا نشاء آثار خاصه حقیقت رجاء بتواند شد و هر خوف و بی که از هر چه و هر کس که دارد ثبات و محقق  
 است بجز خوف و بیم از خداوند و این از آنست که آنچه را در این موقع خوف ندارد مانند شخص  
 رنجوری است که از او کار تمیز درست ساخته نشود شاید حقیقت آنکه رجاء او بخداوند در امر بزرگی  
 است یعنی در امر تسکین انسانی نفوات آن نتواند رضا داد و حرمان از او بر خود سهل و آسان  
 نتواند گرفت در جهاد او به بندگان در امر کوچک ناقابل است که نفوات آن تین و سهل است  
 باین حال مبذول دارد در باره مخلوق آنچه را که مبذول ندارد در حق خالق پروردگار چه شده است  
 خداوند را جل شانہ که در حق او کاسته میشود از آنچه در باره بندگانش مرعی داشته می آید آیا بیم آن دارد  
 که در رجاء بخداوند امید نارد و یا آنکه او را نشاء تمه و محل امیدواری عملی و هم چنین است  
 حال این کس در مقام خوف بهر گاه بنده از بندگان خدا را خلف باشد بنوعی داشته در حق

ان بنده انا تا خوف آنچه را که در حق پروردگار خود در مقام خوف از او مرعی ندارد پس در حقیقت خود  
 خود را از بندگان تقدیر گرفته و خوف از خالق خود را نسبی و در کانی مرعی است از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 که فرمود بدترین روایتها روایت دروغ است مولف گوید بجهت سهولت حفظ کردن و پیوسته در نظر  
 حاضر بودن مناسب ندیم خلاصه فغان دروغ و خرابی دروغ و غلور که از آیات و اخبار گذشته مستفاد  
 میشود در رشته مختصر در آوریم دروغ فسق است لاف و کلاه و دروغ غلو فاسق از حال آنکه  
 فاسق بنیاد فتنه و دروغ تحول در دو بابت است در یکجا ذکر شده و اجتناب الرحمن لا فنان  
 و اجتناب اولی الزور و دروغو ایمان ندارد و انما یقتری الکذب الذین لا یعلمون دروغ را اثم نامیده اند  
 خمر و قمار و دروغو بغوض خداوند است دروغی دروغ غلو سیاه است دروغ از شراب پر است  
 دروغو بوی دهنش متعفن و گندیده است طاک او دوری کند یا ندانند یک سبیل خدای تعالی  
 او را لعنت کند ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فنجعل لعنة الله علیه  
 الکاذبین بوسی کند دامن دروغ گو برش رسد حمله عرش دروغو را لعنت کنند دروغ مخرب  
 ایمان است دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است دروغو تخم عداوت و کینه در سینه باک  
 دروغو مروتش از همه خلق کمتر است بجهت یکدروغ بقصد هزار ملک و دروغو را لعن کنند دروغ  
 علامت تهاق است دروغ کلید خانه است که تمام خیانت و راد است دروغ فجور  
 دروغو غلو فاجراست دروغو را پیش در مقام شورت پسندیده نیست دروغ رشت ترین  
 مرضهای نفسانیه است دروغ گشت هیچ شیطان است دروغ بدترین ربا است  
 دروغ سورت فقر است دروغ محسوب خیانت است دروغ فراموشی آورد دروغ در  
 از برای تهاق دروغو غلو برای مخصوص در بر مغرب باشد دروغ محروم کند دروغ کور از نماز  
 شب پس محروم شود از روزی دروغ سبب خذلان آلی است دروغ سبب گرفتن صورت

انسانیت از دروغ و غلو دروغ بزرگترین جنایت است دروغ از کبار است دروغ  
 از ایمان و در مجانب او است دروغ غلو از بزرگترین گناه کاران است دروغ هلاک  
 کند صاحبش را دروغ حسن و طراوت و بهار از صاحبش ببرد دروغ گو قایل بر اداری کردن  
 کسی یا او نیست و از بر اداری و مصاحبت یا او نمی نمودند خدا تعالی او را هدایت نکرده  
 حق را با او نشان نداده ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار مقام سیم در ذکر  
 بزرگی مصیبت دروغ بستن بر خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله طاهرین علیهم السلام  
 خدای تعالی در سوانح عذیده بیان حال این جماعت را فرموده و بعضی از ان تینا و  
 بزرگا اشاره میشود و یقره فویل للذین یکتبون الکتاب باید یهم ثم یفیلون هذا  
 من عند الله لیشره وایه تمنا قلیلا فویل لهم فما کتبت اید یهم و ویل  
 لهم مما یکسبون و وراک عمران فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک  
 فاولئک هم الظالمون و وراک النعام و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک  
 یا ایته انه لا یفلح الظالمون و وراک اعراف فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا  
 و وریوس فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و کذب بایاته انه لا یفلح المجرمون  
 فیزفرهم و معاظن الذین ینفرون علی الله الکذب یوم القیمه فیزفرهم و ان الذین  
 ینفرون علی الله الکذب ینفون متاع فی الدنیا ثم الدنیا صرجهم ثم ینفون  
 العذاب الشدید بما کانوا ینکفرون و وریود و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا  
 اولئک یرضون علی ذنبهم و یقولون لا شیء الا الذین کذبوا علی ربهم الا ان الله  
 علی الظالمین و وریو ان الذین ینفرون علی الله الکذب ینفون متاع قلیل  
 و لهم عذاب الیم و وریو فمن افتری علی الله کذبا و وریو و لکن لا تقفروا

علی الله کذب یا فاستیکم ایذاب و قد خاب من افتری و دوغیبت و من اظلم  
 من افتری علی الله کذبا و کذب بالحق لما جاءه الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین  
 و در زمره من اظلم من کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی  
 الکافرین نیز فرموده و یوم القيمة تنادی الذین کذبوا علی الله و یجی بهم مسجونوا الیس  
 فی جهنم مثوی للمتکبرین و در صنف و من اظلم من افتری علی الله الکذاب  
 و هو یدعی الی الاسلام و یحین پانزده آیه مبارکه قناعت شود برای اثبات نگی این  
 معصیت و نیز علی باکان از ارتکاب آن و داخل نمودن خود را در زمره ظالم ترین از بنی نوع  
 انسان و سیاه نمودن خسار خویش در حساب شرکاشدن با تکبیرین و در مقام عقاب  
 شیخ کلینی نور الله مرقدہ در کافی و برقی علیه الرحمہ در محاسن روایت نموده اند از حضرت صادق علیه السلام  
 که فرمود دروغ بستن بر خداوند و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله از گناہان کبیره است و نیز از ابن  
 از حضرت روایت کرده بسند دیگر باضافه و دروغ بستن بر اوصیاء علیهم السلام و در تفسیر عیاشی  
 نیز همین قسم روایت کرده و نیز در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود ابو النعمان  
 ای ابو النعمان دروغ بستن بر ما که مبادا بر طرف شود گرفته شود از تولد اسلام یعنی این دروغ  
 صاحبش را از حیم اسلام بیرون برد و این خبر را شیخ مفید قدس سرہ در کتاب ایشاد با خبری نقل  
 روایت کرده و نیز در کافی مرویست که خدمت حضرت صادق علیه السلام ذکر شد که حاکم یعنی حواله  
 ملعون است یعنی این خبر در محضر انورش مذکور شد پس فرمود ما از آن کسی است که می بافد بر خدا و رسولش  
 صلی الله علیه و آله و نیز در اینجا از آنجا روایت کرده که بروی از اهل شام فرمود ای برادر شامی بشنو  
 حدیث ما را بر ما دروغ بستن زیرا که هر که بر ما دروغ بند و پس تحقیق که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 دروغ بسته و هر که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بند و پس تحقیق بر خدا تعالی دروغ بسته و کسیکه

برحق تعالی دروغ بند و خدای عزوجل او را عذاب خواهد کرد شیخ صدوق قدس الله روحه در کتاب فقیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود با امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود یا علی هر کس عهد بربن دروغ بند پس جایگاه نشستن خود را در آتش جهنم قرار دهد و ابوعلی طوسی طاب ثراه در امالی و غیره روایت کرده اند از ابن ابی الدنیا از امیرالمومنین علیه السلام که گفت شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود هر کس عهد بربن دروغ بند و تا آخر و محمد بن ابی طیری آملی در کتاب بشارة المصطفی از آنحضرت روایت کرده که فرمود از من شنیدید و مراد دیدید پس هر کس از روی عهد بربن دروغ بند پس جایگاه تا آخر آنچه گذشت و نیز دعوی اللہی این ایلی جمهور احسانی به مرویست از آنحضرت که فرمود پرهنر پر از روایت کردن مگر آنچه را که علم دارید بان و اینکه از من صادر شده که هر کس بربن دروغ بند و تح و حکیم بن متیس هالی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام در کتاب خود روایت کرده اند از آنجانب که فرمودند تحقیق دروغ بسته شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهد آنحضرت تا آنکه برای خواندن خطبه برپا بستاد و فرمود اگر مردم دروغ گوین بربن زیاد شدند پس هر که بربن دروغ بند و آخر و اسانید این خبر شریف در کتب احادیث خاصه و عامه بسیار است بلکه از اخبار متواتره شمرند و نیز در آنجا روایت کرده که چون عمر بن العاص بعضی دروغ بربن پیغمبر صلی الله علیه و آله السبت و بر منبر اندازد نمود بحضرت امیرالمومنین علیه السلام رسید فرمود عجب از انا دل اهل شام که قول عمر و را قبول میکنند و او را تصدیق میکنند حال آنکه کار سخن گفتن و دروغ بستن و کمی و عیش با نجار سیده که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد و هر که دروغ بند و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواند و او را بنقد و نوبت لعنت میکند و شیخ شمس الدین قدس سره در کتاب در آئینه خود بعد از اینکه خبر متواتره را بیان کرده و بسیاری از اخبار را که در آن دعوی تواتر کردند کرده میفرماید بی حدیث من



کذب علی تعدا اخلاقی مقعداً من التکامل است دعوی تو اتراد را کردن  
 پس تحقیق که نقل کرده انحراف از پیغمبر صلی الله علیه و آله از صحابه جماعت بسیاری گفته شده که او یا  
 آن خبر از صحابه چهل نفر بودند و گفته شده که شصت و دو صحابی بودند و پیوسته حد در او بیان  
 این حدیث در زیادتی بود آنحضرت در کانی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بدستیکه  
 یک دروغ هرگز نیاید باطل میگردد و روزی که گفت گفتم و کدام زمان است که صادق بنشیند از او  
 یک دروغ فرمود مراد من نیست اینجا که تو خیال میکنی جز این نیست که آن یک دروغ بر  
 خدای تعالی و بر رسول صلی الله علیه و آله و بر آنکه علیه السلام است و در تندیست شیخ طوسی اثر آن  
 مرویست ابابلی بصریکه گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود یک دروغ و قصور را  
 میشکند و در روزی که گفتم عرض کردم بنیابیش که همه مانتا به شنیدن پس حضرت همان کلام  
 سابق را یاد فرمود و نیز در آنجا روایتیکه راوی گفت پرسیدم از آنحضرت از حال مردیکه در راه و غما  
 دروغ گفت فرمود و افطار کرده و بر او واجب است قضای آن روز گفت پس نفتم دروغش  
 چه باشد فرمود دروغ بنده و بر خداوند و بر رسولش و در فضیلت شیخ صدوق علیه الرحمه مروی است  
 از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود شیخ چیراست که روزه روزه دارد آنستاید خوردن و آشامیدن  
 و جماع و آرتماس و آرتب دروغ بستی بر خداوند و بر رسولش و بر آنکه صلوات الله علیه  
 در نواد را محمد بن محمد بن عیسی مرویست از آنحضرت که فرمود هر که دروغ بنده و بر خداوند و  
 بر رسولش و در روزه و در آیتش پس زوره و وضویش شکسته یا ناقص شده اگر گفتن آن  
 باشد و بر این مضمون اخبار عدیده رسیده و در تفسیر عیاشیه مرویست از حضرت صادق علیه السلام  
 که فرمود هر کس کمان کرده که خدای تعالی امر نموده بسوختن و خنابین تحقیق که دروغ بنده بر خداوند تعالی  
 و بر خداوند کلماتی چند فرموده هر که دروغ بنده بر خداوند تعالی که خدای تعالی او را داخل کند و آتش

و نیز در انجام روایت که شخصی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید از قول خداوند عز و جل و اذا  
 فعلوا فاحشه قالوا عیننا علیهم انما ننا و الله امرنا بها قال لا الله کایاص بالفحشاء و الحق ان  
 علی الله صلاة علی و چون گفتند کاریکه نجاست زشت است گوئید یا نه میم بران خصصت پدر  
 خود را و خدا می بارایان ام فرموده بگوئی بدستیکه خدای امر کنه بخصصت بدایا بگوئی بر خدای تعالی  
 چیز را که نمیدانند پس حضرت فرمود بآن سائل آیا دیدی احدی که گمان کند که خدای تعالی امر کرده مار  
 بکودن زنا و خوردن شراب خیری از این محرمات پس گفتیم نه فرمود چیست این شبه که دعوی کنند که خدا  
 ما را امر نموده کردن آن پس گفت گفتم خداوند ما را تراست بآن و پیش فرمود این سخن از پیشوایان  
 جور است که دعوی کردند که خدای تعالی امر کرده خلایق را که بالیشان پیروی و اقامه کنند پس  
 خداوند ما را خبیه میدهد که ایشان را خداوند دروغ بپسند و این دروغ بپسند را خداوند

فاحشه نامیده و شیخ کشی در کتاب جلال خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که  
 فرمود ما اهل بیت میباشیم راست گو و خالی نیستم از دروغ غلوئی که بر ما دروغ می بند و در روایت  
 ما باجهت سخنان دروغ غلوئی که بر ما بسته در نزد مردم بی اعتبار بکنند انگاه حضرت جماعتی از دروغ  
 در هر طبقه را شمرند پس فرمود خداوند لعنت کند ایشان را ما خالی نیستم و گفته ای که بر ما دروغ  
 می بندد و یا آنکه در را می عاجز دے دست پا است خداوند نجاست کند رحمت بر دروغ  
 گوئی بر ما و اگر می آهمن را بالیشان بچسباند و نیز روایت کرده از حضرت علی علیه السلام از پدران بزرگوار  
 صلوات الله علیهم که رسول خدا صلی الله علیه آله فرمود هر کس دروغ بندد بر ما اهل بیت خداوند او را  
 محسور کند در روز قیامت بحالت کوری و در زمره یهودان و اگر در کینه دجال را ایمان آورد  
 با و در قبر خود و شیخ صدوق ره در کمال الدین و علل الشرائع و طبرسی ره در احتجاج روایت کردند  
 از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت من جماعتی نزد ابی القاسم حسین بن روح قدس سره

که نائب سوم حضرت حجه علیه السلام است بودیم که مردی برخاست و از او سوال کرد و جوابی  
 طولانی دادند محمد بن ابراهیم گفت فردای از در باز برگشتم خدمت ابی القاسم و با خودم میگفتم  
 ایامی بینی و او را که آنچه دیر و زبان کرد از پیشش خودش بود پس ابتدا بدین آنکه اظهار کنم فرمود  
 ای محمد بن ابراهیم لان اخر من السماء فتحت طير و نقوى بالريح في مكان  
 سميت احب الى ان اقول في حين الله تعالى ذكره بدائي ومن عند نفسي  
 هراينه المقيم از آسمان پس پرده مرا بر باید یا فرو دار و در باد در جای دور محبوب تر است نزد من  
 از آنکه بگویم در دین خدای تعالی برای خود و از جانب نفس خود بلکه آنچه گفتم از اصل بود و شنیده  
 شده بود از حجه صلوات الله علیه و نیز در کتاب سانی الاخبار روایت کرده از حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پیر میزد از کذب نبودن خدای تعالی شمار کسی  
 عرض کرد چگونه است این یا رسول الله فرمود یکی از شما میگوید خداوند فرمود پس خداوند غرضی  
 میفرماید دروغ گفتی من آنرا گفتم و یکی از شما میگوید خداوند فرمود پس خدای تعالی میفرماید دروغ  
 گفتی چنانکه آنرا گفتم و شیخی را در جواب خود روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود و الله  
 هیچ کس نیست که دروغ بنده بر ما کند چنانکه خداوند با دگر می آید و در کافی روایت که حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود و کسی که بگوید خدای میداند چیزی را که خداوند نمیداند یعنی کاری کرده مثلاً و جلالت  
 واقع از نقل میکنند و خداوند الواه میگرد که حضرت تقدسش میداند و حال آنکه چون بی اصل است  
 خدای نمیداند فرمود در اینحال عرض خداوند بزرگوار می آید محض تعظیم جلال حق سبحانه و این ضمون را  
 بسند دیگری نقل کرده و نیز در اخبار از انجاء روایت کرده که چون بنده بگوید خداوند داناست  
 حال آنکه دروغ گفته خداوند غرضی میفرماید آیا پیدا کردی احدی را که بر او دروغ به بندی غیر از من  
 و این ضمیر را هم میفرماید جزای در انوار چنین نقل نموده که خداوند نداند که میفرماید ای ملائکه من نفر کنید و

لا یست  
 و انما یست  
 و انما یست

بنده من که احدیر نیافت عاجز تر از من که این دروغ خود را بر او حواله کند تا اینکه از حواله کرده علم  
 من پس من خواهم کرد باو چنین و چنان از عذاب و عوارضی در کتاب صحاح دیده نشده اند ان شاء الله تعالی نقل کرده  
 مختصری نمائیم که قوی دادن بغیر حق گاهی چنان باشد که از حکم خدای تعالی بخرد بد بانی که از احلال کرده  
 و این را احرام و از او جزیئ میسر است و کما پس علاوه بر آنکه از اخبار سابقه که مال حال بن کاویاد به آنها  
 بیان فرمودند مضامین دست دیگر از آیات و اخبار که در آنها تمهید شده در فتوی دادن بغیر علم و بغیر  
 و وعده عذابهای گوناگون بانیطائفه دادند شامل بن مفتی کاویاد سابقه که بود و آن آیات  
 و اخبار را باینجه که شست میختم خواهد شد چون برای اهل بصیرت و انصاف آنچه نقل شد کافی است لهذا  
 از نقل بن طائفه از آیات و اخبار که موجب تطویل رساله و ملالت ناظرین بود اعراض نموده بزر  
 مطلب ای هم نمائیم جدیدیه نافعه که بسط آن در جای دیده نشده پرداخته و بابت التوفیق مقامی که  
 در اشاره اجمالیه باقسام دروغ و حکم آنها در اینجا و مطلب اول در بیان اقسام آن  
 پوشیده نمائیم که دروغ بلاحظه آنکه برادر دروغ بنده و بلاحظه آنکه برای او دروغ گوید و بلاحظه  
 کسی و زیادی آن و بلاحظه قصد یکد گفتن آن دارد و بلاحظه آثار یکد بر آن متبر میشود و اصلاح و فساد  
 و بلاحظه ظهور و خفای آن برای شنوندگان و بلاحظه عضو یکد دروغ از صاحب انصاف در میشود و متوسط  
 آن و بلاحظه منفی دروغ و لغت و عرف و مصلح آن در شرع و غیر آن قسام عده شده بود بعضی اقسام  
 آن با بعضی دیگر جمع شود پس بجهت توضیح گوئیم اول دروغ گاهی بر خداوند عز و جل و بر خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و آله و بر ائمه طاهرين صلوات الله علیهم است و گاهی بر غیر ایشان و گاهی بر کسی ندارد  
 افزونی بر احدی بسته نمیشود بلکه مجرد گفتن خلاف واقعی است و جملة بزرگان علماء و صدیق طاهره  
 علیهم السلام را در حکم طمع نموده تقسیم اول و دوم چنین سائر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را خصوصاً اگر در قرن  
 باشد که برگشت دروغ بر بنی یاصی در آن حال السوی دروغ بر خداوند عز و جل است و دوم دروغ بر

پیغمبر و امام صلوات الله علیهما گاه در امور دین است یعنی آن چیزهایی که از نشان ایشان است که باید آنها را بیان  
 کنند از واجبات و تجار و مکروهات و آداب جمال و حرام و آنچه متعلق است به ریاست و خلافت  
 ایشان از امور سیاه شده مثل نعل و نصب و گرفتن اموال و دست دادن و عساکر و اشالی و اینها شالی و در مقام  
 انچه در خطبه خوانان بخوانند که در حق علی علیه السلام میخوانند و آمدن پهلوانی حضرت باورش ملی فرمود بر خیز  
 و در خلوت دعا کن برای فرزندان که من از جدم شنیدم که سیفر بود دعای مادر و حق فرزند مستجاب  
 میشود تا آخر آن که نام دروغ است و گاهی در امور دنیا و رسوم معاشرت ایشان است با خلایق که  
 در آنها بایشان شریک باشند از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و حرکت و سکون اشالی و اینها شالی  
 آن دروغی که انجاعت خوانند که جناب نبی سلام الله علیه در حالت احتضار حضرت آمد بایکین جناب  
 و کلماتی زبان عربی از زبان آن مضمعه نقل کنند که در نزد ایشان بر زبان بر صحت انچه مجبول است پس  
 نقل کنند که فومعها بطرفه فقال لها اکتبه ارجعی الی الخیمه فقد کسرت قلبه  
 و زدت کفری الخ پیغمبر که دروغ بر پیغمبر و امام گاهی بنسبت کلامی است بایشان باینکه چنین  
 فرمودند و حالانکه فرمودند مثل و شالی گذشته و غیر آن که احصا ندارد و گاهی بنسبت فعلی است بایشان  
 که چنین کردند و حالانکه نکردند مثل قول انجاعت که حضرت چند جمله کرد در روز عاشورا در هر جمله ده هزار  
 نفر را کشت و گاهی بر تفرقه ایشان است باینکه در محضر ایشان کسی کاری کرد و نکس را از انکار منع نمود  
 باینکه تقیه نبود و در منع کردن ترس و بیمی از کسی نداشتند پس آن کار جایز بلکه مرغوب و محبوب بود  
 چهارم دروغ گاهی از کوفیه زیاد صادر میشود تا بحدی که صاحبش در متعارف و مغلو میگوزند و  
 آن کسی است که دروغ گفتن را عادت کرده و طبعی و بلکه او شده و از او بسیار صادر میشود و در زبان  
 عربی او را کذاب میگویند که در اجبار مکرر ذکر شده و بعضی علماء در ترجمه آن گفته بغایت دروغگو و کفر منظر  
 چیز ترجمه آن همان دروغگو است چه اگر کسی بدو دروغ گفتن عادت ندارد و لکن گاهی یک دفعه یا

در این نزدن سیاه شده از کلام  
 امام فرمودن انچه در خطبه خوانان بخوانند

دروغ است که در خطبه خوانان بخوانند

دروغ است که در خطبه خوانان بخوانند

دود و فیه دروغی گفت میگویند دروغ گفت و لکن آن شخص را دروغگو نمیگویند اگر چه محسوس است  
 صحیح است و می آید در خبر یک دروغگوی مذموم آنستکه مبلوع شده بر دروغ یعنی بر آن سرشته  
 و بان عادت کرده و برتر آن است که مقابلین قسم کا و بی نامیده شود و آن کسی است که دروغ  
 عادت ندارد و لکن گاهی از او سرزید می آید آنکه دروغ از دروغگو گاهی از روی جبر و تحقیق ظاهر می آید  
 واقع صادر میشود مثل سائر مقاصد و مطالبیکه دارد و اظهار میکند پس نموده کار از روی جبر و اعتقاد خلاف  
 واقع خواهد انداخت و آنچه واقع نیست متعقد ایشان میکنند و بر جعل ایشان می افزاید و گاهی از روی  
 مزاج و خوش طبعی است که بر خندان و شوخی نمودن مقصد می ندارد و واحدی از شنوندگان  
 اعتقاد خلاف واقعی نکنند ششم آنکه از دروغ گاهی فساد بلکه فساد عظیمه ظاهر شود چنانچه در بعضی  
 از اجناد بان اشاره شده است که اگر کسی که ظاهر ایا او ثوقی دارند خبر دهد که فلان که غائب صاحب  
 اهل و عیال است مرد پسین بکرم اعتقاد بر خبر او مالش تقسیم شود و در شش شوم کند و از این دو کار  
 احصا نتوان کرد چه قدر فساد و خرابی پیدا شود و گاهی مقصود ندارد و خبر اعتقاد نمودن شنوندگان  
 خلاف واقع را که با اعتقادش بواقع آن در بی فائده بودن یکسانست مثلی آنکه فلان سلطان  
 یا برطان غلبه کرد یا عساکر دلاش فلان مقدار است و حال آنکه نمرود نکرد و نیست و لکن در بود  
 و نبود هیچ کدام برای شنونده ثمر و فائده نیست و گاهی نتیجه دروغ نفع بلکه مضار بسیار باشد  
 مثل دروغیکه سبب نجات پیغمبری یا امامی یا مومنی از کشته شدن و غیر آن از اراده اوست  
 یا بان حفظ مالی و عرض ناموس محترمی شود یا بر اعدا و دین در محاربه غلبه کند و نظامران که  
 فساد و دروغ در جنب مصلحت و منافع مستهلك بود است هفتم آنکه دروغ گاهی ظاهر و  
 آشکار است و بر غالب شنوندگان راه شناختن دروغ بودن آن خبر مستور و شکی نیست  
 مثل غالب و غمهای متعارفه و این را که در حجب می گویند و گاهی خفی و مستور است که هر کس راه

بشناختن دروغ بودن آن ندارد و این را کذب خفی گویند مثال آنچنانچه با پروردگار خود در غالب  
 اوقات عرض کنیم و مدح و ثنا و تحمید و تقدیس کنیم ذابیت کیش را و حالات عجز و افتقار و  
 مسکنت و نیازت و شرمندگی و بندگی و اطاعت خود را عرضه داریم بلکه صفات جوارح خود را شرح  
 و همیم با خدا و مدح جبار که دلم ترسان و هر اسنان و در طیش و اضطراب اشک چشمم ریزان و یاد مرک  
 حضرت ملک الموت و احوال و عقبات بر سرخ و قیامت خوار این من ربود و ابطله ام را  
 در گلوئی من گره نمود و امثال این از سخنان که ابد او قهی ندارد و معانی و محتای آن در کلام  
 نیست و آنچه گوید همه بی اصل دروغ و این دروغ است برای خداوند تبارک  
 و تعالی و متجاوز است از حد و احصا شلای هر روز و هر شب در هر وقت نماز که بایستی در محضر  
 جلالتش با تمام عجز و انکسار بایستیم می ایستیم و میگوئیم الله اکبر یعنی خداوند عز و جل بزرگتر است  
 از هر چیز یا آنکه بوضوح و صفت و نعت در آید و یاد در همه و خیال صریح بگنجید یا در اوقات متعذر  
 بعقول و حواس نتوان کرد یا در آنچه قیاس توان نمود و لکن این معانی ابد او قلیست  
 و بزرگی و عظمت حضرت حق تعالی شانه هرگز در دل جای نگرفته و آثاران در جوارح و اعضاء  
 ظاهر نشده چنانچه در بزرگ بودن و شمردن و دانستن بزرگی و عظمت بعضی از مخلوقین مانند  
 سلاطین و حکام در دل علائم و آثاران در تمام اعضا ظاهر میشود و در کتاب فی صیاح الشیخ  
 است که حضرت صادق علیه السلام فرمود هرگاه بیک گفتمی بس بایست خورد و حقیر بشمار می در  
 جنب عظمت و کبر یائی او هر چه در آسمان و زمین است پس بدستیک حق تعالی چون مطلع  
 شود بر دل بنده و او بیکر میگردد و در دلش عارضی است از حقیقت بیکر یعنی چیزی که پیش  
 از حق تعالی العظیم و توقیر می نماید حق تعالی فرماید ای درو غلو ایما فریبی بهی قسم بغیرت  
 جلالتی که تو را محروم می نمایم از خلوات ذکر خود و محبوب میگردد و از نزدیکی و همجاری با خود و ابد

تکبیر یا این قلب غافل خراب گوئیم و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب  
 والشهادة حنیفا مسلما و ما اتا من المشرکین روی دل خود را متوجه ساختیم بان کسیکه بعض  
 قدرت کامله بیافرید اسماء از زمین را ان دانای نهانی و شکارا در حالتیکه از همه دایان باطله و مذکور  
 فاسده مائل و کناره کرده بتوحید و اسلام ملتزم متوسل تا آخر دعا که حاصل ترجمه آن آنکه هر چه کنیم  
 و گوئیم و ابرایم و برانیم همه برائی خداوند عزوجل است پس اگر در وقت گفتن این کلمات تمام روی دل  
 بحق و انداخته و همه کارهای خود را با و انداخته بلکه بسته کار و بار و زمین متاع بازار و متجو از و ما  
 و غرق شمول و وسوسه باشد در اول فتوح نماز دروغ گفته و ازین رشته کلام حال سائر آیات  
 و از کار و ادعیه که با آنها باید و در کار خود سخن میگویی و برائی جانیقیشش و در دل میکند معلوم میشود و  
 آیه مبارکه الحمد لله رب العالمین و آیه شریفه ایاک نعبد و ایاک نستعین و شرح دادن  
 این سبب رساله نیست و در فصل اول نیز اشاره بیان شده و هر کس بعد از تامل در حال خود و مقام  
 و معانی کلماتیکه میخواند در شبانه روز تا چه اندازه دروغ میگویی در حال عبادت خود پس ششم  
 که نتیجه بیشتر باز گفتن دروغ بسیار است که غیر از ذات مقدس متعالی کسی راه معرفت و فهمیدن  
 دروغ بودن آن ندارد و نیز معلوم شد از تمام کلمات گفته که دروغ گاهی بر خداوند است و  
 برای خداوند است و گاهی بخداوند است و ان قسم دروغ است که خواهد آمد انشاء الله تعالی و  
 نیز از قسم دروغ خفی است دروغهایی که گفته میشود و گاهی اشاره و تعریض که آنهم شائع و باران  
 رواج دارد و ششم آنکه دروغ گاهی بمعنی لغوی است باینکه بگوید چیزی را که اصلی و واقعی ندارد  
 و گاهی شرعی باینکه در مقام نقل اخبار خطی کند از آن دستور العمل که با و دادند که هرگاه خواست خبری  
 نقل کند این قسم خبر را نقل کند و الا در نزد شارع مقدس دروغگو باشد هر چه خلاف واقع است  
 یا راهی برای شناختن صدق و کذب ان نباشد و انی طلب در مقام آمیزه توضیح خواهد شد انشاء الله تعالی



ششم آنکه دروغ بر خداوند و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر سه وجه محقق میشود اول  
 بنحو متعارف بر رسوم که خداوند چنین فرمود یا چنین کرد و پیغمبر یا امام چنین گفت یا کرد و بی اصل باشد  
 و دوم آنکه کاری شود دروغ و غلو کرده یا نکرده و خلاف آنرا یعنی کرده را نکرده و نکرده را کرده تعقل میکنند  
 و برای اثبات صدق کلام گواه می آورند و میگویند خداوند یا پیغمبر یا امام میدانند یا شاهد است که من  
 کردم آن کار را یا نکردم و حال آنکه دروغ گفته و گذشته و خبر گاهی که خداوند در خیال پیغمبر یا امام پیدا  
 نکند و یا احدی را که بر او دروغ به بندی غیر از من و فرمود و عرش بطرزه می آید و بر وایتی خدا میفرماید  
 بملأ که که نظر کنید بسوی بنده من که احدی را نیافت عاجز تر از من که این دروغ خود را اعلا کند  
 با و تا آنکه حواله نمود از ابر علم من به هم آنکه دروغی گوید و برای اثبات و تحقق آن قسم میخورد و بخواند  
 تبارک و تعالی و صفات و اسماء شریفه ذات مقدسه یا بر رسول خدا صلوات الله علیه یا بر یکی از امامان  
 صلوات الله علیهم و این دروغ را دروغ بخدا گویند و این قسم را همین غوس گویند که صاحبش را  
 در عصیت و در شش و در رخ فرو می برد و عین کاذبه و عین حائضه دین نیز گویند یعنی دین صاحبش را  
 میبرد و مانند تیغ دلا گاهی که موی سر را میبرد و هم آنکه دروغ گاهی بزبان است و این قسم شلغ  
 متعارف و مصداق حقیقی آن است و گاهی بدست محقق میشود و باینکه پیوسته از همه اقسام گذشته  
 آنچه را که اصلی ندارد و این هم در شیوع و تعارف مثل اول است بلکه آثار و ضرایب آن از زبان  
 بیشتر چه آنچه بزبان با فخر و در خاطر نامحشود و لکن آنچه نویسد باقی و مستمر قرار نگیرد و آن پیوسته  
 گفته و دیده و شنیده شود و گاهی بسبب دروغ گوید مثل آنکه کسی از او پرسد که پیغمبر یا امام صلوات الله  
 علیهما یا فلان چنین فرمود یا کرد پس بر اشاره کند در این مقام آری و باید بگوید نه یا بسبب اشاره یا بالا کند  
 یعنی نه در آنجا که باید بگوید آری و همچنین قسم ششم و ابرو توان دروغ گفتن بلکه بسیار گفته میشود و گاهی  
 بگوش دروغ گوید چنانچه مسموع شده از بعضی از مدعیان مقامات عالیه که گاهی دزد در میان

یا آنکه قصد صید کردنشان را دارد گوش بدو یا فرزند و چون گوش کنندگان ساکت و آرام  
 شود و با جماعت زبان حال گوش خود خبر دهد که کسی مطلق یا جفتی با من سخن میگویی و اسرار می آموزد  
 و گاهی بدان میشود و چنانچه اگر کسی پرسد که امر از اول ماه رمضان است یا آخر شعبان یا از نظر است  
 یا آخر ماه رمضان و بداند و اول که اول است و در آخر که آخر است پس مثل را جواب بخورد  
 چیزی و بهمان خوردن خبر دروغ دهد که آخر شعبان است و نیست و در زعفران است و نیست  
 بهین قسم و تشریح فرض میشود آن کرد اگر پرسنده زوجه یا محلو که نشانی باشد و گاهی بسکوت و تقریر شود  
 مثل آنکه سالی از شخص خواهش کند که من در پیش روی تو وضو میگیرم یا تیمم میگیرم اگر پیوسته شریعت  
 مرا منع کن پس وضوی باطل بگیر و مثل آنکه بعضی مسح پاره بشوید یا دست را بشوید یا با اهل  
 وضو را معکوس بگیر و هم چنین در تیمم پس شخص ساکت شود و چیزی نگوید و باین سکوت او را بگویند  
 که وضو یا تیمم شرعی همین است که بجا آوردی و حال آنکه نیست و در عبادات مثل آنکه جاهلی بر دانائی  
 گوید من بنور محمد شهادت تو خوانم هر جا که درست نیست مرا آگاه کن و تعلیم ناپس نخوازد و نگوید صبح یا شب  
 ازان درست نباشد و شخص ساکت باشد و بسکوت خود خبر دهد که صحیح است و حال آنکه نیست  
 یا از هم آنکه دروغ را گاهی برای شنونده عاقل گوید و گاه شود که شنونده طفل یا دیوانه باشد  
 که راست را از دروغ تمیز ندهد و گاه شود که اصلاً مخاطب از و چنانچه مسموع شده که بعضی از  
 روضه خوانان در زمان تحصیل علم روضه خوانی در غیر اوقات نماز مسجدی رفته در مسجد را از داخل  
 بسته بالائی منبر رود و چشم بر هم گذارد و مسجد را بر از منبر و درن فرض نماید و شغل شود بخواندن بهمان اسم  
 معمول در مجالس حتی در امر بزرگستین و بر سر زدن و اشغال و دعا کردن حتی برای خدام پس آنچه  
 گوید شنونده ندارد و حکم آن میباشد انشاء الله و بسیار شود که مخاطب و غلو اموات باشد و برای و گاهی  
 دروغ گوید چنانچه از بدعتهای جدیده قبیحه شایعه شده که زائرین حرم منور حضرت الشیخ محمد علیه السلام

بلکه از وزیر بعد از خواندن زیارت و اوست که از زیارات ماثوره معتبره است تقلید للعوام  
 کالافام این چند جمله سلام بر آن می افرازند السلام علی ابیضا و علی  
 اسود که و علی من کان فی الحائر معکم و علی من لولیک  
 فی الحائر معکم خصوصاً سیدی و مولای ابوالفصل العباسی  
 امیر المومنین و قاسم بن الحسن و مسلم بن عقیل و هانی بن عروقه  
 و حبیب بن مظاهر و الحارث شهید الریاحی و السلام علیکم و علیکم و علیکم  
 و مولی جمیعاً و رحمة الله و برکاته و این کلمات که تسبیح چند در روغ واضح  
 و سقم لایح است علاوه بر دعوت و حیات افزون بر فرموده امام علیه السلام  
 شائع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مقدس رابی علیه السلام  
 علیه السلام و محضر ملائکه مقربین و مطاف انبیاء و مرسلین علیه السلام با و از بلند خوانده شود  
 و احدی بر ایشان ایراد نیکند و از گفتن این در روغ و از کتاب این بصیصت نهی می نماید  
 و کم از کم این کلمات در مجموع همانیکه در زیارت وادعیه اجماع از عوام جمع میکنند و گاهی  
 اسی برای آن میگزارند جمع شده و چاب رسیده و منتشر شده از مجموع این حق مجرب  
 آن حق نقل گردیده و کار بجای رسیده که بعضی از ظلمیه شنیده شده و بعضی از ظلمیه دیدیم  
 دروغهای قلیه را برای شده اینخواند و سستی کتفش گذاشته گفت من شنیدم که از اهل علم قبیح  
 نیست چنین اکاذیب در چنین محضری گفت گروهی نیست قبیح کردیم گفت و کتابی  
 دیدیم گفت و در کدام کتاب گفت اتفاق اجماع است که چه کسی که در بی اطلاعی کارش  
 باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده مستند قرار دهد قایل سخن گفتن نیست  
 و باطله بآن و در از رحمت ایزدی مبدع حق که این کلمات باطل کرده و این صفت ستمی را

در روغهای قلیه را برای شده اینخواند و سستی کتفش گذاشته گفت من شنیدم که از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری گفت گروهی نیست قبیح کردیم گفت و کتابی دیدیم گفت و در کدام کتاب گفت اتفاق اجماع است که چه کسی که در بی اطلاعی کارش باینجا رسد که جمع کرده بعضی عوام را کتاب شمرده مستند قرار دهد قایل سخن گفتن نیست و باطله بآن و در از رحمت ایزدی مبدع حق که این کلمات باطل کرده و این صفت ستمی را

قرار داده و در تبعه خواندن و نوشتن آن با همه شریک است باید گفت اول شیخ مفید قدس سره در  
 کتاب شهادت فرموده چون پس سرحد حرکت کرد قومی از بنی اسد که در قاضیه منزل داشتند بیرون  
 آمدند نزد حسین علیه السلام و اصحابش پس بر ایشان نماز کردند و دفن کردند امام حسین  
 علیه السلام را مکانیکه الآن قرار است و دفن کردند پسرش علی بن اکیل را و نزد پانے  
 آنحضرت و گودالی که نزد برای شهداء از اهل بیشتن اصحابش که در کنارش افتاده بودند  
 از طوف پانامی امام حسین علیه السلام و همه را جمع کردند و همه را با هم دفن کردند بعد از آن  
 در دفن حضرت عباس را ذکر فرمود و بعد از چند ورق باز آنمطلب را شرح داده و در آخر کلام  
 فرموده فاما اصحاب الحسین علیه السلام رحمه الله عليهم الذین قتلوا  
 معه فانهم دفنوا حوله و لست اخصل لجماعا لثا على التحقيق الا انما  
 لا نشك ان الحائز فحیط بهم رضى الله عنهم اما اصحاب حسین علیه السلام  
 که با آنجا کشته شدند پس ایشان را دفن نمودند در کنار آنحضرت و ما برای ایشان تحقیق  
 قبوری نتوانیم تحصیل نمود یعنی نمیدانیم هر کدام در کدام موضع دفن شده زیرا که شک نداریم  
 که حائر محیط است با ایشان و همه داخل حائرند و این کلام را علما بخوبی نقل فرموده و آن  
 مطاوعی زیارات ماثوره ظاهر و هویدا است و نیز حضرت ابی الفضل همگی در زیر پا امساک  
 بعد از شهادت او اطمینان فرمودند و اما حرا کتون چیزی غیر از سیره ستمه شیعه بدست نیامد که در آنجا  
 باشد که حال زیارتش کند بلکه از کتب معتبره و اخبار زیارت ظاهر میشود که با سایر اصحاب  
 بی شیخ شهید اول طاب ثراه در کنار دروس میفرماید بعد از ذکر فضائل زیارت حضرت ابی  
 علیه السلام و هرگاه زیارت کرد آنجناب پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسین علیه السلام  
 را و هرگز زیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حرمین یزید را آنجا و این صریح است

که در آن عصر قزاق و در آنجا معروف و در نزد مردم مشهور بود و برای اعیان ما را همین قدر کافی است  
و اما سایر آنچه گویند در سینه برون بیرون خزانیه آن شهید و دق کردن او را موضح پس  
داخل در محبوبات و باقیهای در و غلغلیان است تا آنجا که اسم بن حسن علیه السلام را آن  
ظلم و ستم که در زندگی کردند پس بنمود که حال او را از جوار عم اکرم و سایر اعمام و عزیزان گان  
برادران بیرون بردی ای احمد کذاب حالی که این ظلم را بآن شهید مظلوم کردی پس محل  
دفنش را معلوم کن که در آنجا زیارتش کنند مثل بسیاری از مکانها که نسبت و همند به بزرگان  
و اصلا اصلی ندارد و کسی ذکر نکرده و ستمی دیده نشده مثل خانه مشوخت امیرالمؤمنین  
علیه السلام و قبور بسیاری که پاره بی ماخذ و پاره مظلوم است دروغ پوشش مثل قبر همداد  
در شهر وان که ظاهر از بعضی مشایخ اعراب باشد و بعضی محققان نسبت میدهند به همداد بن  
اسود کندی از صحابه کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آنکه همداد و معروف که کفیر سخی  
مدینه است فوت شد و از آنجا او را حمل کردند و در بقیع دفن کردند و قبر مختار که شیخ جلیل  
ابن نما تصریح فرموده در کتابش شرح ندارد و شرح حال مختار و آن قیسه لکل من حج  
من باب مسلم بن عقیل کالنجمل اللامع قبر مختار برای هر کس که از مسجد کوفه اذدر  
مسلم بیرون رود مانند ستاره و دشمنان پیدا است و معلوم میشود در آن زمان قبر مختار ظاهر  
از صحیح مسلم هم دور بود حال در داخل مسجد جائز امین کردند و مختار را در او دفن کردند  
و تصدیق آن را از علما نقل نمودند تمام دروغ مجبول مبلغی گویا قبر نیکوکار صد تومان بود  
بعضی خوانین قاجاریه از طران نزد مردم خلد اشیا ن فقیه عصره و علامه دهره شیخ عبدالحق  
طهرانی طاب ثراه فرستاد بجهت شناختن قبر مختار نوشتن قبر معلوم نیست مصرف دیگر شود و چنانچه  
اصرار مبلغ کرد که باید و همین محل صرف شود شیخ مرحوم در مقام انقباض برآمدند حقیقت هم در حدیث

ایشان بودم غیر از این عبارت ابن نافعیری بدست نیامد اعراض فرمودند بعضی دیگر گفتند کردند  
 آنچه کردند به حال این کذاب بی شرم کاش جای را همین میکرد که اگر از او پرسند که بهر مظلوم کجاست  
 نشان دهد همان الله حضرت بدست مبارک جسد پاره پاره و قاسم را بغل میکردی آورد در پهلوی  
 جسد علی اکبر میگذازد با یاقی شهید از اهل بیت و شیخ مفید نور الله مرقدہ در ارشاد میفرماید بعد از ذکر  
 اسامی شهداء اهل بیت و هم کلام صدق و فوایدی رحلی الحسین علیه السلام فی  
 مشهد که حقه و حقیقه و القوا فیها جمیعاً و سوی علیهم التراب لا العباس  
 بن علی علیهما السلام و این بی انصاف آن جسد شریف را برداشته نمیدانم کجا پرده برای  
 چه پرده مظلوم با او چه کرده بود که باو چنین کرده و احسنت ترازا و انانکه میخوانند و ابد املتقت  
 و علامه بر آنکه در آن محضر انور باو از بلند چنین دروغ مستحسن گویند غالباً معتقدند که این کلمات  
 از ائمه و زیارت است و این خود بدعتی است در دین و خیانت در شریعت حضرت  
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بزرگ و کوچک بودن علی را آنچه را اعتقاد کرده که از ادنیست البته  
 سبب دخول اول در بهشت و خروج دوم از آن نیست و بحال خود گذشتن عوام در اشال  
 این امور در تفسیر و بدعتها می محقره مثل غسل اولی قری و آتش بود در تاریخ و مخلص حقیقی معویه و  
 در ذره صحت که در نور سخن نگویید و غیر آن که احدی در مقام نبی بر نیامده سبب بخری عوام شده  
 که در هر راه و سال دسته دسته از دین خدای بیرون میروند و ثالثاً مسلم بن عقیل حلیل الفت  
 عظیم الشان از شهداء اهل بیت علیهم السلام است اما داخل در این سلسله نیست و لذا در زیارت  
 ناحیه مقدسه که برای شهداء رسیده و نامهای ایشان مذکور است و همچنین در زیارت اولی حب  
 که اسامی ایشان را ذکر فرمودند از جناب علم اسمی نبرند یا آنکه دو پس او را اسم بردند و را اعلی  
 حال بانی تاکنون درست مشکوف نشده و نزد علماء هنوز بجد و اذاعت زبیده سید جل جلاله علم علیه السلام



و اخبار گذشته است و وجهی برای مقید نمودن آنها با موردین معلوم نشده خبر توهم بعید یک مقام  
 ذکر آن نیست و علامه علی قدس سره در کتاب منتهی و تحریر تصریح فرموده و جماعتی نیز از متأخرین مثل  
 صاحب تفسیر و شیخ فقیه در جواهر و نجاة العباد و الدلالة علامه قدس سره در شرح ارشاد بلکه ان را نسبت  
 به جماعتی داده و خطائی از طبقات سابقه نقل نشده و مقتضای احتیاط و احترام الشیطان نیز تقسیم است  
 در حکم داند العالم و اما در تقسیم سیم نسل هر یک مقطوع نبودن فرق است میان اقسام سه گانه حکم  
 بحرمت و فساد و روزه زیرا که نقل و حکایت قول یا تصریح الشیطان که بخوبی شرعی ثابت شد حجت  
 و متبع و بایست بان عمل کرد و از آنست گویند در مقابل کتاب خدا و پس هم چنین اگر دروغ  
 و بی اصل شد در هر یک از ان اقسام صادق است که بر الشیطان دروغ بافته پس حکم دروغ  
 بر الشیطان در ان جاری و نافذ خواهد بود و جماعتی از علمای تصریح فرمودند و جای شبهه نیست  
 و اما در تقسیم چهارم پس حکم اول آن که دروغ از دروغ غلطی صادر شود که بآن عادت کرد  
 در ان سرشته گشته باشد و وضع و قدر متیقن از اخبار و فتاویست و اما قسم دوم پس اگر دروغ  
 بر خداوند تعالی و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باشد پس انهم جای شبهه نیست که بیک دروغ  
 عهدی مکلف فاسق و سائر احکام جاری است و اما در غیر این صورت پس فی الجمله تا ملی در ان  
 که آیا بیک دروغ فاسق میشود یا بعد از لیکن مفاد اخبار کثیره آنست که دروغ یکی از معاصی است  
 پس حال آن حال آنها خواهد بود و از بدیهیات است که در هیچ کینه حتی آنچه متعلق است بسجن  
 گفتن و محل آن زبانست مثل شرک غیبت و قذف و فتنه و غیر آن شرط نشده و کسیره شدن  
 و محصیت بودنش آنکه از انسان مکرر صادر شود بلکه هر کدام از آنها اگر یک دفعه عدا از مکلف  
 صادر شد فاسق آورد و حد و سائر احکام بر آن جاری است و قبح کذب شرعاً و عقلاً کثیر از جمله آنها  
 نیست بلکه از پاره از آنها سخت تر است چنانچه گذشت که از شراب بدتر و کلید خانه تمام حجاب



است و بعضی علما فرموده در شرع مطلقاً برای دروغ حد قرار داده نشده بآنکه از شراب  
 بیزبانت بکثرت و شیوع است در محاورات و مکالمات و لذا قبح آن از انظار بزرگان  
 شده و نیز توانند دروغ خود را را بکنند و بگویند که پاره و جوه برای گفته یا گفتن خود که لاجمله شبهه بشود  
 پس واضح شد که در خصیت بودن و گیره نمودن دروغ فرقی میان این دو قسم نیست  
 اگر چه قسم اول است و مقاسدش از جهاتی بیشتر است اما در تقسیم پنجم پس قسم اول آن جلش  
 واضح است و اما قسم دوم پس آن نیز بزرگ قسم است اول آنکه اصل کلامی که میگوید و خبریکه  
 میدهد بزرگ باشد یا نیکه قصد معنی از لفظ نمیکند بلکه کلمات بی قصد معنی از زبانش جاری شود  
 نظیر آنکه در جواب یا سهواً سخن گوید و این قسم کلام در غیر انتمقام در شرع انور حکمی ندارد و از حد  
 و جزا و محنت و فساد در عقود و ایقاعات و شهادات و غیر آنکه از چنین شخصی صادر شود  
 و لکن باقرینه ظاهره در کلام آن از ادب بے قصد صادر شده و در حد و لغو و بیهود و محرم  
 است و اما در انتمقام پس بعضی از علما از اشل سایر کلمات بزل و سخنان بیهوده شمرده و  
 از دایره کذب بیرون نموده زیرا که کذب خبر دروغ است و بی قصد معنی کلام خبر نخواهد  
 پس برای کذب محلی نیست و لکن بعضی از بزرگان علماء محققین اشکال کرده در بیرون  
 کردن آن بلاحظه اجزاء عدیده گذشته که امر فرمودند در آن ترک دروغ چه بجه باشد یا  
 بزل و از داخل در کذب حرام شمرند و این مقال را مویید فرمودند با آنچه گذشت که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود به ابو ذری ابو ذری ای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه حاکم  
 را بخنداند و ای بر او و ای بر او زیرا که غالب قصهای باطله و حکایات دروغ  
 مضحک در این مجالس بزل و خوش طبعی گفته میشود و آنچه فرمودند مطابق احتیاط است و هم  
 آنکه قصد معنی دارد و لکن این نقل دروغ و حکایات اصل را در مقام شوخی و مزاح و مجالس

الس بطلالین میکند که ایشان را مشغول کند و بگذارد و البته این قسم داخل است در مراد از  
 بنزل مذکور در اجازت گشته که امر فرموده تبرک آن در این نیست برای اجازت آن و اما در قسم  
 ششم پس قسم اول آن حکمش واضح است و حرمت آن ضرورت است و هم چنین قسم دوم زیرا که  
 حرمت دروغ با ضرورت مقتضی نیست بوجوه مقسده در آن و اما قسم سیم پس حکم اجمالی آن  
 معلوم است زیرا که در مقام تقیه و وقت خوف بر جان یا مال یا عرض جائز بلکه در بسیاری  
 از مقامات گفتن آن واجب است و همچنین در مقام غلبه بر اعداء دین و اصلاح بدوختان  
 مومنین و دفع شر و ابل و عیال جائز است بلکه فرموده ما اصلاح دروغ نیست و لکن  
 اشکال در دو مقام است اول آنکه در وقت ضرورت بدو غ گفتن بهجت دفع شر و  
 خلاص شدن آیا جائز است دروغ مطلقا یا اجازت آن در آن وقت مقتضی است یا نه  
 ندانند یا نتوانند که توبیه کنند یا نه بگوید کلامی و قصد کند از آن معنی صحیح و اقصی را و لکن غرض  
 و گفتن این کلام که ظاهر معنی آن دروغ است و مخاطب بهمان قناعت کرده و دست  
 از او میکشد در مثل موارد مذکوره و مثل آنکه کسی در خانه اذن میطلبد خادم صاحب خانه  
 بامر او یا بجهت میل و میگوید اینجا نیست و غرض او از اینجا محل معینی است از خانه که در آنجا نیست  
 و لکن آن شخص از کلمه اینجا خانه میفهمد چنانچه ظاهر است پس میگوید و دو کتا سبب از شیخ تقیه  
 ابن ادریس حلی رحمه الله روایت از این بیکر گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام  
 برویت کسی از او اذن میطلبد پس میگوید نه نزدیک خود بگو اینجا نیست یعنی جای معین خالی  
 از خانه فرمود یا کی نیست و این دروغ نیست پس اگر بداند و بتواند توبیه کردن را بتوبیه  
 بگوید و از خود ضرر و شر را دفع کند و دروغ گفتن بر اسی او جائز نیست زیرا که با دست رسیده  
 بتوبیه ضرر درستی ندارد و دروغ گفتن و این مختار جماعتی از اکابر محققین است و لکن این

کلام بسیارست و محل آن فقه است و تکلیف هر مقلدی رجوع بمجتهد است که او را ملجأ بود  
 قرار داده بهر بخواند و ادبها را قسم عمل کند و هم آنکه میزان صلاح حدیث و چه اندازه  
 از نفع عمومی کافیست در بردن قبح کذب و آذو رن اذن در ارتکاب آن و ایضا این  
 دروغیکه جائز شد ارتکاب آن بجهت صلاح مفسده مطلق دروغست هر چند بر خداوند رسول  
 و ائمه صلوات الله علیهم باشد یا مخصوصست بغير این صفت از دروغ عقل تو ضعیف است  
 کتب فقهیهست و ظاهر کلمات فقها در رضوان الله تعالی علیهم حرمت کذب بر خدا و رسول است  
 مطلقا هر چند در آن نفع و صلاح عمومی باشد و وضع حدیث را برای پیچ و پللی جائز ندانند  
 شیخ شهید ثانی علیه الرحمه و غیره در مقام بیان اخبار موقوفه و مجبوره باین مطالب ذکر کرده است  
 اشاره نموده و فرمودند که جماعته بودند که کار ایشان این بود یعنی جعل کردن اخبار دروغ  
 بعضی بجهت جلب مال و بعضی بجهت تقرب بخلق و جور و لکن ضرر آنرا که این جماعه عرفت بودند  
 زیاده صلاح و مردم ایشان را می شناختند و از ایشان می شنیدند و قبول میکردند و بجهت  
 خیال فاسدی اخبار جعل میکردند بیشتر از جمله است زیرا که این احادیث دروغ را از ایشان  
 میگرفتند و نشر میدادند و خلق اعتقاد میکردند که از خدا و رسول است و بآن عمل میکردند  
 چنانچه از ابی عصمت نوح بن ابی مریم مروی نقل کردند که باو گفتند تو از کجا آوردی از  
 عکرمه یعنی خبر یک نیت میدهی از ابی عکرمه از ابن عباس در فضائل هر سوره جدا جدا این  
 حدیث در نزد اصحاب عکرمه یعنی آنرا که راوید از او نیست گفت دیدم مردم را که از قرآن  
 اعراض کردند و مشغول شدند بفقہ ابو حنیفه و بخانی محمد بن اسحق پس این حدیث را قریبه  
 الی الله جعل کردم و این ابی عصمت را جامع میگفتند و ابو حاتم بن جان که از معروفین علماء  
 جرح و تعدیل هستند است گفته که ابو عصمت جمعه کرده همه خبر را مگر است گوئی و این جان

در حدیثی که از عکرمه  
 روایت شده است  
 از ابی عکرمه  
 علیه السلام

روایت کرده از ابن ممدی که گفت گفتم بمسیح بن عبد ربیع که آیا آوردی این احادیث را که  
 هر کس بخواند فلان سوره را برای او ست چنین ثواب پس گفت آنرا وضع کردم که مردم در  
 قرائت قرآن رغبت کنند و از مولی بن اسماعیل روایت شده که گفت شیخی روایت کرد برای  
 من خبری طویانی که سندش میرسد برای من که در ثواب خواندن یک یک از سوره های  
 قرآن پس بآن شیخ گفتم که برای تو اخیر نقل کرده گفت شخصی در میان دوازده است  
 پس رفتم نزد او و با او گفتم که این حدیث را برای تو نقل کرده گفت خبر داد مرا بآن شیخی در وسط  
 دوازده است پس رفتم بسوی او پس گفت روایت کرد آنرا برای من شیخی در بصره پس نزد  
 او رفتم پس گفت خبر داد بآن شیخی در عبادان پس نزد او رفتم پس دست مرا گرفت و داخل  
 کرد مرا در خانه پس دیدم در آنجا جماعتی از متقدمین و افراد ایشان بود شیخی پس گفت این شیخ حدیث  
 کرد مرا بآن خبر پس بآن شیخ گفتم که برای تو نقل کرد گفت هیچ کس برای من  
 از آن نقل نکرد لکن چون دیدم که مردم از قرآن اعراض کردند پس بخیث را برای ایشان  
 وضع کردم تا قلوب خود را برگردانند بسوی قرآن و تسمیه ثانی در شرح درایه خود فرمود که  
 این حکایت را جماعتی از علما یعنی از اهلسنت نقل کردند و باجمه گان میزنود احدی از علما از  
 و در وضع حدیثی هر چند مختصر باشد برای نفی هر چند کلی باشد چنانچه این باب خراب کردن  
 اساس شریعت است و پیداشدن آئین تازه و دین جدیدی در هر ماه و سال و ظاهر آنکه  
 بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی تقلید کرده اند و لکن آن شیخ <sup>حکیم</sup> حرمی  
 بی رغبتی خلق از قرآن توهم تقری کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل خیال جلب نفی  
 برای او بنود و اما این جماعت در هر منبر که برآیند دروغ تازه آرند و در هر مجلسی که در آیند مستی از  
 تخم دروغ بکارند و هرگاه فوری در سامعین بنیند خبری فوراً بیاوند و اگر خبری معتبر نقل کنند

از او شاخ و برگ بی اندازه درآرند و لهذا منقولات ایشان از ضبط و حساب صحیح آوری در  
مطاوی کتاب گذشته و کرام کاتبین را استعجب عجز آورده چنانچه در اخبار بان اشاره شده منجه  
اینها برای نفع خبری عاجل و متاع قلیل زائل و از این کلمات مکتوف شد که محل دروغ جای  
برای اصلاح مفاسد امور غیر دروغ یزداند و رسول خدا و انبیا صلوٰات الله علیهم است  
و از آنچه بایست در انیمقام بران تبیین نمود آنکه حکایات و اشغال که از زبان حیوانات بگفته اند  
و جهادات ساخته میشود بلکه از زبان انسان ساخته و نوشته شده اگر سب  
غرض یا باغرض فاسدی باشد حکم آن مثل حکم سایر دروغهاست گفتن و نه شنیدن و فروختن  
و خریدن آن حرام و معامله بران باطل است و اگر برای توضیح و نشان دادن آثار حکم الهیه و  
واقف نمودن بر دقائق صنائع ربانیه و ظاهر کردن نتائج حستیه اخلاقیه ای پسندیده و آشکارا  
نمودن مفاسد و آثار قبیحه صفاتهای ذمیه و غیران از منافع علمی و فوائد عملیه که کافه بنی نوع انسان  
بان محتاج در ترغیب و ترهیب و تکمیل نفوس برای آن تاثیر است تمام پس در جواران حبیب  
و فتوی بلکه مقتضای عقل نبایست شبهه نمود و از حریم دروغ محرم بایمان را بیرون نمود  
و در عداد کلمات حکمت و سخنان و عطا و نصیحت محسوب داشت و در احتجاج شیخ طبرسی براه  
مروی است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در آن مجلس مشیوم عوییه که برای مفاخره طعن  
بر آنحضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود در جواب کلماتی که پسر عثمان فرمود اما تو ای عثمان  
عثمان پس باین حقی که در جلیت تو است که توانی در کشف این امور غوری کنی پس  
مثل تو داستان ان پشه است که بر نخل نشست و نخل را گفت محکم باش که منچو ام از تو بیزیرم  
نخل باد گفت من ندانم تو کی بر من نشستی که فرو شدنت بر من کران آید و علامه حلی ره در  
تذکره محقق ثانی قره در جامع المقاصد در کتاب اجابت بعد از ذکر جواز اجاره دادن انسان خود را

برای کتابت قرآن فرمودند و کذا کتب السید و الاحبار الصادقة و الشعر الحقیق و  
 الکاذبة و الالباس بالامثال و المحکایات و ما وضع علی السن  
 العجند آوات و هم چنین جایز است برای نوشتن کتب سیر و اخبار صادق و شعر حق نه خیا  
 یا شعر دروغ و بابی نیست یعنی در اچیر شدن برای نوشتن امثال و حکایات و آنچه وضع نمودند  
 و جعل کردند بر زبان گنگ زبانان یعنی حیوانات و ظاهر نظر برد و بزرگوار بمقاله حیوانات کتاب  
 اخوان الصفا باشد که در این باب بی نظیر است یا کتاب کللیه منه که حکای اینها برای تدریس عیفات  
 و تکمیل خلاق وضع نمودند و آن هم در این فن عدیلی ندارد و باید التوفیق اما در تقسیم هفتم  
 پس حکم دروغ جلی واضح است و همچنین حرمت قسم خفی آن اگر سبب خفا صریح نبودن لفظ باشد  
 در افاده آن معنی دروغ بلکه آن دروغ را با اشاره و کنایه و تعریض بگوید مثل آنکه کسی گاهی نیاز  
 شب نکرده بخوابد چنانچه برساند که سبب پس از فروعات جزئیة و فوائد مسائل نماز شب سوال  
 میکند بخوبی که همه معتقد شوند که کار دانی او گشت یا خدا را بسیار کم بخورد در حضور غیر و برساند باین  
 که از کم خوراکان است و حال آنکه نیست و این عمل بکلیت دیگر یا هم میشود بهر حال در حکم آن نباید  
 شبه کرد چه پیوسته خلق بسیاری از مقاصد خود را بوسیله اشاره و کنایه بیان میکنند و دیگران میخواهند  
 و توسط آنها از مقاصد خبر میدهند پس اگر خلافی در آنها شد و بر طبق واقع جاری نشد دروغ خواهد بود  
 و حکم آن برایش نباید و اگر سبب خفایان بودن معنی دروغ است در سو یاد و قلب و  
 کتفون خاطر پس فهمیدن حکم آن از خواص مسائل است و امر گوینده داور است میان دروغ و  
 اگر نخواهد بخواند چنانچه بسیاری از آن واجب و حله است و حکم آن که از خواندن آنها گزیری نیست  
 و اگر نخواهد بخواند چنانچه بخواند خود و اندک آن چه با خدا می خورد را نکند و از حال خود خبر دهد دروغ  
 اصلی ندارد بلی آنکه معانی کلماتی را که بخواند نمیدانند فی الجمله از این غایله و محاطه آهوده اند

مثل آن طائفه که در آنچه از حال خود خبر دهند صادق باشند تمام مصیبت و تخریب برای دست نیست  
 که میدارند معانی کلماتی را که بزبان نخوانند و در اینست آنچه را که گویند و این مقام را بطی لازمست  
 که مناسب رساله نیست اما در تقسیم ششم پس حکم لغوی آنکه قدر متیقنست از دروغ حرام  
 واضحست و حکم دوم آن خواهد آمد در مقام پنجم انشاء الله تعالی اما در تقسیم نهم پس قسم آن از  
 گمان کبیره اند و آیات و اخبار در بزرگی قسم دروغ خوردن بخداوند عزوجل بسیارست و در جمله  
 از آنهاست که قسم دروغ خاتما را خراب و ویران میکند و هاشم و بال آن قسم پیش  
 از مردن خواهد دید و مثل را منقطع میکند و خدایتعالی از او تیراست و بهشت را بر او حرام میکند  
 و از آن سه نفرست که حق تعالی درباره ایشان فرمود لا یکلهم الله ولا ینظر الیهم یوم  
 القيمة و لایزکیهم و لعل عذاب الیه و فرموده غیر سام رحمت خود را بکسانیکه مرا عرصه  
 قسم دروغ خود قرار دادند اما در تقسیم دهم پس ستور نمائید که هر فعلی که قصد شود بآن خبر دادن  
 کس را بامری در حکم آن تو نیست که در این مقام گفته میشود از صدق و کذب و حرمت و کراهت و  
 وجواز و غیر آن چنانچه در این مقام جماعتی تصریح فرمودند و در نظیر آن غیبت حرام نیز تصریح  
 کردند که فرقی نیست میان قول و فعل شیخ شهید ثانی قدس سره در کشف الریبه فرموده بدیهه  
 این یعنی غیبت حرام و یاد کردن برادر مومن بیهی مقصور نیست بزبان بلکه گفتن آن را  
 یعنی غیبت کردن بزبان را حرام کردند بجهت اینکه در آن فحاشیدن غیرست نقصان برادر  
 مومن بود شناساندن آن غیرست بجهتیکه آن برادر مومن را از آن یاد و ناخوش دارد  
 پس تخریض بآن مثل تصریحست و فعل در آن مثل قولست و اشاره و ایما و حتی یک  
 زدن در مز کنایه و حرکت و آنچه بجهان مقصود را داخلست و غیبت و مساویست  
 بازبان در معنی که سخن گفتن بجهت آن حرام کردند و از این بابست آنچه روایت شده

از ایشان گفت داخل شد برانی چون مراجعت کرد بدستم شماره کردم غنی کوتاه قد است پس  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود غنیت کردی او را و ازین رقم است محاکات بانیک راه رود و لکن  
 انگار مثل آنکه او راه میرود و بکار آن محنت تراست از غنیت زیرا که آن عظم است و قنوت و از غنیت  
 و فغاندن غیر از غنیت بر زبان آنتی و قریب باین را استاد اعظم انصاری طاب ثراه در کتابی که  
 فرموده اند این نکات را اگر چه در باب غنیت ذکر کرده و لکن در اینجا فرقی بیان آن و کذب  
 نیست با غنیت غنی است اقسام خبر صادق است و اگر دروغ شد از این بیان گویند پس این  
 در وجهت حرام خواهد بود پس واضح شد که بگویم که در این هر خصوصیتی برای فهمیدن مطلبی که وقتی  
 ندارد صاحب آن در قطار دروغگویان محسوب و چنان است که آن را بر زبان گفته باشد  
 و اما در تقسیم این هم این حکم دروغی که گویند آنرا مخاطب زنده شنود و عاقل داشته باشد واضح است  
 و همچنین آن مخاطب که چنین است هر چند بظاهر در عداد غیر ایشان محسوب است مثل حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین صلوات الله علیهم چه مقتضای اصول مذاهب بسیار  
 و فقرات آن و دخل در مشاهدات ایشان که باید گفت اشهد انک تشهد مقامی و  
 تسبح کلامی و تود سلاهی گواهی میدهم که می بینید جایگاه مرا و می شنوید سخن مرا و می بینید  
 سلام مرا خطاب با ایشان و در دو قبور مطهره ایشان مثل خطابی است که بازندگان حاضر شنود  
 عاقل کرده میشود بلکه تورو مبین نیز ملحق است و اقد مشوره ایشان چنانچه بعض فقرات زیاده  
 ایشان معلوم میشود و این طایفه علیه الرحمه در کتاب سلاح السائل از کتاب تبتیه العلم صدق بر نقل  
 کرده که در آنجا روایت کرده از محمد بن مسلم گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که من کار را  
 زیاده میکنم فرمود آری گفتیم چون بدیم نزد ایشان آگاه میشوند با با گوش سید هندستان و فرمود  
 از منی تمام عبادت که بر حق است انسان و ناله میشود شما یعنی بر نفس شما نزد ایشان و فر خاک میشوند

در این کتاب  
 از حضرت امام  
 علیه السلام



بزین شهادتش بگنجد بشما و نیز در اینجا از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتیم بحضرت ابی الحسن  
 علیه السلام که آمده بشنود سلام آن را که بر او سلام میکنند فرمود آری شنیدید اینجا است و حال آنکه  
 کفار بودند و مؤمنین نمیشدند یعنی مؤمنین من را و از ترس از شنیدن آن کفار و حضرت و این کلام شریف  
 ایشان را فرمودند بجهت کشته شدن کفار و جنگ بدر که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شرح میدهد قرآن  
 و شرح عقائد صدوق قد و غیر او روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با او بر سر چاه و پس فرمود  
 بشتر کنی که کشته شده بودند و از فرور و انهار او چاه انداخته بودند چه بسیار گمانی بود و برای رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کرد و او را آواره نمود و از گناه جمع شدند و با او محاکمه کردند پس بنا  
 یافتیم که آنچه خدا می بین و عهده داده بود راست شد یعنی ظفر بن شام و مالک است نمودن نمایان شد و گفت یا  
 رسول الله چه پست این گفتگوی تو با کلمه ای بوسید و پس فرمود ساکت شو ای سپهر خلافتیم خدا که  
 شنونده تر نشستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آنکه بگریزانان بلکه با عهود و  
 آئین چرا که هر چه خود را چنین از ایشان برگردانم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده  
 که سوار شدند از فراغت و آمدن کی از حربه اهل بصره و در میان صفوف کشت تا که کشته بکعب  
 بن سور و او تاختی بود و در بصره که عمر بن الخطاب ولایت قضا آنجا را داده بود و از آنجا میفرستاد  
 فضل قضا یا سیکر و میان اهل بصره زمان عمر و عثمان و چون نامه قلعه مشعل شد و در بصره قرانی برگشت  
 مطلق کرده با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیر المؤمنین علیه السلام قتال کردند تا تمامی کشته شدند پس  
 امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتهگان افتاده بود پس فرمود بکعب بن سور را بیا  
 پس او را نشان داد و میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد و جدات ما و جدات  
 دخی حقا فوکل و جدات ما و جدات بکث حقا آنچه پروردگار من وعده داد و انصر  
 و ظفر یافتیم که حق بود آیا تو هم باقی آنچه پروردگار تو وعده داده که حق بود یعنی از خداست که

که برای آنکشتن همیافروده پس فرمود کعب را بخوابانید پس اندکی سیر کردند که گذشتند بطریق بر سر عید  
 افتاد و فرمود طایفه را بنشینید پس او را نشاند پس همان کلام را با او فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت  
 عرض کرد یا امیرالمومنین چیست این سخن گفتن تو با او گفته که نیستی و فرمودت سم بخاوند هر گاه  
 که شنیدند کلام مرا چنانچه شنیدند اهل قلیب چنانچه چاه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را و از خبر صفوان  
 گذشته معلوم میشود که شنیدن کفار کلام آنحضرت را از روی احمقانه و تصرفی بنوی در اجساد خبیثه آنها بود  
 بلکه بحیثیت نظرات خلیفه انما و عدم و حقیقت و شبهات بود و لهذا فرمودند مومن احمق است باین سخن  
 بجهت قوت وجود و صفات روح او و نیز باید میکند و دعوی مذکوره را آنچه دوتا در علی بن اسباط  
 مردی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودید وی هرگاه زیارت کردید مردگان خود را پیش  
 از طلوع آفتاب شنیدند و جواب میدهند و هرگاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع آفتاب  
 میشنیدند و شما را جواب نمیدهند پس فیض شد که هر یک از مردگان مومنین را در وقت زیارت  
 ایشان یا بابت مانند مخاطب حاضر و غایب داشت و یا او سخن گفت که میدانند نمی شنوند و جواب میدهند  
 بلکه گاهی جواب را بگوشت زیارت کننده میرسانند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عربی و غیره بواسطه  
 مستور و است کرده اند حضرت صادق علیه السلام که فرمود که گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه در روز  
 بهقاری بلخ پیاده نگاه گفت السلام علیکم یا اهل الدیار فنعم دار قم و قم صفاست  
 یا اهل الجبل مع صلح علمتم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانه با چه خوش خانه است  
 گروه مومنین دای اهل جمع ایامی که امروز جمعه است فرمود نگاه برگشت چون در خواست  
 خوابید کسی ندانده بود و گفت یا با عید الله امروز آمدی و بر ما سلام کردی و ما سلام تو را نیاقتیم  
 یا گفتی ای اهل الدیار با عید الله امروز جمعه است و بر شما سلام میدانیم که برندگان چه میکنند  
 در جمعی میگویند که یا عید الله امروز است و از آن نیز میگویند حضرت امیر را که این سخن گفت که

بفرق شمار انش میگردد بشمار افزوده را بخارج صفوان بن یحیی روایت کرده گفت گفتم بجهت ابی الحسن  
 علیه السلام که آمده نشیند و سلام ان را که بر او سلام میکنند فرمود آری شنیدند انجا هست و حال آنکه  
 کفار بودند و مؤمنین نمیشوند یعنی مؤمنین منرا و از ترس بشنیدن ان کفار و حضرت و این کلام شریف  
 اشاره فرموده بقیصه کشتگان کفار و جنگ بد که ایشان را در چاهی انداختند چنانچه شیخی مفید قرین  
 و شرح عقائد صدوق قدس و غیره روایت کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بآباد و بر سر چاه و بر سر فرمود  
 بشتر کنی که کشته شده بودند و را بر و را نهاد و چاه انداخته بود و پیغمبر بیا کفانی بودید برای رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله او را از منزلش بیرون کرد و با او را آواره نمود و با نگاه جمع شدند و با او محاکمه کردند پس  
 یافتیم که انچه خدا می بیند و عده داده بود را نیست شد یعنی ظفر بر شاو با کشت نمودن شاپس شکر گفت یا  
 رسول الله چه بیت این گفتگوی تو با کلماتی یوسیده پس فرمود ساکت شو ای پسر خطا شستیم خدا که  
 شنونده تر نشستی از ایشان و نیست فاصله میان ایشان و میان آنکه گیرند شتابن بلکه با عود و  
 آتشین بخواند که روزه خود را چنین از ایشان برگردانم و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند  
 که سوار شدند از فراغت و آمدگی از حرم بابل و در میان صفوف یکشت تا که انشت بکعب  
 بن سور و او قاضی بود و در یحیی که عمر بن الخطاب و لایست قضا آنجا را با و داده بود و انچه انچه  
 فصل و قضا یا میکرد میان اهل یحیی و زمان عمر و عثمان و چون ناره فتنه مشتعل شد در یحیی و قرانی بر کرد  
 محلق کرد و با اهل و فرزندانش بیرون آمد و با امیر المؤمنین علیه السلام مقابله کردند تا تمامی کشته شدند پس  
 امیر المؤمنین علیه السلام بر سر او ایستاد و او در میان کشتگان افتاده بود پس فرمود بحسب بن سور را بشنید  
 پس او را نشاند میان دو نفر پس فرمود ای کعب بن سور قد وجدات ما وعدتني  
 رجباً حقاً و فضل وجدات ما وعدت قبلت حقاً انچه پروردگار من وعده داد و انچه  
 و ظفر یافتیم که حق بود آیا تو هم باقی انچه را پروردگار است وعده داده که حق بود یعنی از خدا نکال

که برای ناگشتن مهیا فرموده پس فرمود کعب را بخوابانید پس اندکی سیر کرد نمک گذشتند بطریق بر عهد  
 افتاده فرمود ظاهر را بختانید پس او را نشانید پس همان کلام را با او فرمود پس مردی از اصحاب آنحضرت  
 عرض کرد یا امیرالمومنین چیست این سخن گفتن تو باد و گشته که نمیتواند فرمودم بستم بخداوند هر آنست  
 که شنیدند کلام مرا چنانچه شنیدند اهل قیامت بپناه بدر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را و از خبر صفوان  
 گذشته معلوم میشود که شنیدن کلام آنحضرت را از روی اعمی از تصرفی بنوی در اجساد خبیثه نمائند  
 بلکه بجهت افکار است خلقیه نه از روی اعمی و خبیث است بود و لهذا فرمودند من احمی است یا رب  
 بجهت قوت وجود و صفاء روح او و تیرناید میگوید و عوامی تذکره را آنچه در کتب اهل علمین است  
 مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودید هر گاه زیارت کردید مردگان خود را بشی  
 از طلوع آفتاب شنیدند و جواب میدهند و هر گاه زیارت کردید ایشان را بعد از طلوع آفتاب  
 میشوند و شما را جواب میدهند پس واضح شد که هر یک از مردگان مومنین را در وقت زیارت  
 ایشان بایست ماند و خطای حضرت زین العابدین گفت که میداند می شنوند و جواب میدهند  
 بلکه گاهی جواب را گوش زیارت گفته می رساند چنانچه جمعی مثل صاحب کتاب عربی و غیره با شنید  
 متعجب و راجع است که در آنحضرت صادق علیه السلام که فرمود گذشت سلمان فارسی رضی الله عنه در روز  
 تقاری السج بادانگاه گفت السلام علیکم یا اهل المدینة فنعیم دار قوم منی و الله  
 یا اهل البیت مع صلح علیکم ان الیوم الجمعة سلام بر شما باد ای اهل خانه ما چه خوش بماند  
 گروه مومنین را ای اهل جمع ایامی است که امروز جمعه است فرمود انگاه برگشت چون در خوابگاهش  
 خوابید کسی نزد او آمد و گفت یا اباعبدالله امروز آدوی ویر باسلام کردی و باسلام تو را با بختیم  
 یا گفتن ای اهل البیت که امروز جمعه است دیدم شکر بر آئینه میدانیم که بندگان چه بگویند و  
 در جمعی صدقه بیا که ما هم سهم داریم از این روز و آن روز است از آنکه انقضی گفت که



یا بجهت آنچه در مستندین شاره نمود چو بسیاری از آنچه در انقیام و در مقامات دیگر گویند و نسبت به حقاری  
یا کرداری کسی بجهت بی برهان و اغراق و تشبیه و استعاره است که در آنها معنی ظاهر فقط که در کتب  
قصه شده بلکه مطلبی دیگر که بلاخطه آن کلام از انکاش که قبیح منزه و میری خواهد بود معلوم است  
که آن بلاخطه دارای هر ایضای فصاحت و بلاغت و در هر یک از کلام محسوب نموده شده است  
کاشی که در کتب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با جلال امیر المومنین علیه السلام در آنجا که در هر یک  
در میان میدان مبارزه مطلبی که کسی جواب نداد حضرت امیر المومنین علیه السلام چنین فرمودند  
پیر سر و دوش که عصبه است این که دست سینه آتش است  
عصبه گفت ای شاه اینکستم که کیبته شیر است در هشتم

و ما قطع داریم که چنین کلامی از آنجا نصیب در نشانه زبان عربی در آنجا خیال این کلام  
از در هر یک محسوب است زیرا که متن خبر نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر یک  
این عمرو بن عبیده و است فارس امیر المومنین علیه السلام عرض کرد منم علی بن ابیطالب علیه السلام  
است که در حق معنی این اسم پاک در این محل تشریف که ذات مقدس علوی است و در این  
و تفاوت فرادوت و شهادت و سایر صفات پندیده آنچه ممکن است که مخلوقی از او ظاهر شود  
و توان او را تصور کرد پس هر شجاعی که کس در هر موردی بر چه تشبیه کرد یا توان تشبیه نمود و یا بخواهد  
و اشیع صادق او است پس مراد از کلام حضرت که منم علی ان خواهد بود مثلاً که منم صاحب آن قلب  
شجاعی که هر چه تمام قوتها و شجاعتهای شیران بنشیند و کذا آنچه بر این سخن گفته شود و این  
بابی است و صبیح و شعارف و در کلام خداوند تبارک و تعالی نیاید یافت میشود و یا بجهت همین دیگر  
که انهم تعارف و مرسم است در نظم بلکه ترنمایان چنان است که انسانی یا حیوانی یا نباتی را  
چیزی دارای حالت و صفاتی است که بعد از اطلاع بر آن می توان بر او دوری دیگر کرد

و از ای آن حالت یا صفت زبان گوید داشت و توانا بود و میخواست از آن امور خبر و همچنین خبر  
 میداد که حال ناقل از ناقل میکند و میگوید فلان از انسان یا غیر چنین گفت و این کلام است  
 است و این نسبت دروغ نیست زیرا که عرض گوینده آنست که فلان و از ای فلان صفت است  
 که کاشف است از آن امور و این را زبان حال گویند و از روی تعجب است که میگویند موجودی  
 شهادت میدهد بر وجود صانع قادر عالم حکیم رزقی و شهادت خبر است و این خبر در نزد هر نفسی و  
 با انسانی از اخبار صادق است و همین بیان علم الهی سید مرتضی و جانشین از متکلمین که برای ما  
 یادگار است و شعور و نفی قائل نیستند آیات و اخبار که دلالت بر وجود آن در آنها میکند تاویل کرده  
 و سیر و مسائل طریایات در بیان حکایت مور با جناب سلیمان علیه السلام که خدا تعالی در  
 کلام بیانی کرده بعد از بیان آنکه مور اولی که شکر آن حضرت را بدیده ترسید و فرمود که آنکه که حکایت  
 ترسید و ترساندن سائر موران است چنانچه نظیر آن در سائر حیوانات در صورت چنین  
 فرمود و قتل الحکایة البلیغة الطویلة لا یحب ان تکون الحکایة قائمة  
 بها ولا ذاهبة اليها و انما ما خفت من التعبد بالذی اشرف  
 النمل علیه جاران یعنی الحکایة لانه الحکایة قتل الحکایة البلیغة  
 الموتیة لانها لو كانت قائمة فاطقة و مضمونة و لسان و بیانات  
 الاصلی ذاک یعنی این حکایت بلیغة طولانی که خداوند تعالی در قرآن حکایت نموده  
 که بیان جناب سلیمان علیه السلام و مو که شست و واجب نیست که موران را گفته باشند و  
 انور چون ترساندن موران را از خبر کج شرفت شدند بران یعنی جهت نزدیک شدن و حاکم  
 سلیمان است و از آنکه در حالت آنرا نقل میکند و با گویند حکایت طویلی  
 این را چون ترسید نزدیکان و گویند و ترسید و ترسید و ترسید و ترسید

نیگفت گرامر اندر آنچه در قرآن از احوکامیت نموده و نیز در کتاب غرر و در راز این مطلب شری  
 داده و در اثر فرموده که در نسبت گفتن بهر مجاز و استعاره است و از اینجا فرق با این و جدید  
 و جداول ظاهر میشود زیرا که در اول اصل نسبت قول مطابق واقع و حقیقی است و با استعاره  
 و استعاره در گفته‌هاست او شده و در اینجا بعکس او است چنانچه بر ابل و دانش مخفی نیست آنچه در  
 و غیر او در قصه مورد و در غیر آن فرموده اند اگر چه خلاف نصوص بسیار و تحقیق محققین است  
 غرض از نقل آن کلمات شهادت ایشان است بیرون چون قسم کام از دایره کذب خارج باشد و در  
 اشیاء نمی‌دارد و پیوسته علماء را بچند در نظم و شرایین قسم سخن گفته بلکه آن سخنان خرد و روشن را داده  
 در دواوی خود را بنصبه قبول رسانده و لکن در نظم چون زیاده و دواوی آن مرسوم است و از اینها  
 بقدری که مراد از آن گفتن است زبان حال نه زبان دکان گذشته بخلاف نظری که گمان است  
 تنبیه نموده و چنانچه متعقبات و بابت است که باید و اظهار آن را گرفته و نسبت در دواوی پادشاه شود  
 از اینجا است که امیر المؤمنین علیه السلام در آن خطبه که در آن است سورة الملک را خواندند  
 در میان حال مردگان میفرمود و این عمیت افکار هم و انقطع اختیار هم و از دست  
 فهم هم العباد العیر و سمعت عنهم اذان العقول و تکلموا من غیر جهات النطق فقالوا  
 کلکمت الوجوه الخواصر و خوت الاجساد و الفی عمر و لیسا اهدام الیل و نکادنا ضیق  
 المنصب و نوارثنا الوحشة و تھکت علینا الذیوع الصموت فاختصت بحاسن اجسادنا  
 و تنکرت معارف صورنا و طالت فی مساکین الوحشة اقامتنا فلم یجدوا کرم  
 فرجنا و لا من ضیق مخزنا و سید السالکین علی بن طاووس طایب ثراه در آخر مرقم فرموده  
 که چون حضرت سجاد علیه السلام از شام مراجعت نمود و داخل در مدینه طیبه شد و در منزل غشیان  
 یعنی پیر بزرگوار و برادران نزول جمالی فرمود و یافت آن منازل را که بسیار حال خوب میکنند و گاه



سوزناک طوافی از زبان آنها نقل کرد و آن باین تشبیه در اول کلام دارا آنچه گفتیم معلوم شد که کلام  
 تشبیهی در زنده در غیر صورت بهائیات شریع و خوطرات شائسته نیست بلکه صورت زبان حال هم  
 در کلام انصوت است چنانچه دانستی و الله العالم علیه السلام مقام هم هیچ چیز باین درود و عبادت و قائل  
 اجبار و تصدیق اصل برای مثل روضه خوانیست که باین گاهی تحصیل تبار و اخوت گفت و گاهی کسب ثانی  
 و نیوی و چون بیان شد مقابل آن کذب در انقیاد نیز معلوم خواهد شد و غرض شرح حال حال شدت  
 چه برای آن معانی عدیده است بحسب آن که قائل است و فعل و قلب را بدو و غرض و بیان و در حقیقت  
 است مختلفه بحسب اختلاف جهت و اجزای و در هر محل و در هر کفایت شود و مقابل آن که بانی  
 باشد و شرح این مطالب بعضی در کتب اخلاق و بعضی در کتب طایفه این در اصل است اگر آن  
 در اینجا سبب نیست آنچه لازم است در انقیاد شماره مراتب آن و در این کتب از آیات  
 و اخبار مستفاد میشود پس میگویی مخفی نماید که صدق حقیقی و اقری آثار مقامات انسانیت و انوار  
 کمالات نفسانیه است چه صادق حقیقی آن باشد که این گوید از محاسن و اصول دین و مباحث  
 تأیید و اخلاق و ذمه نفسانیه و اعمال و واجبات و محرمات و غیر آن حقیقت آنها را باین  
 اقتدارش صادقانه از کمترین و قلبش بخیر و نه چنان باشد که در حق آتش و خلیفه الهی فرموده  
 یقولون با حق ابراهیم صالیس فی قلوبهم یبینه فی خود گویند آنچه را که در کتابها و انوار نیست  
 داخل شود و زمره منافقین که بزبان خود شهادت دادند بر حالت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند  
 نشهد انک المرسل الله و چون در دل اعتقاد داشتند با آنچه بزبان گفتند خدای تعالی و برادرشان  
 فرمود و الله لیشهد انک المنافقین الکاذبون و خدای شهادت میداد که منافقین هر ایند و شما  
 میگویی در آنچه شهادت خود داد عانمودند که این از روی دل و اعتقاد و یگوئیم و یا آنچه گویند بطریق عمل  
 که نمیدانند از اعضا و جوارح خود را باقتدار زبان یکسان نماند و احوال خود را با دست و پادشاه

بیان از ادب و عفت و تقوا

اقوال خود قرار دهند نه آنکه بزبان بگویند و باعمال و کردار خلاف گفته خود را کنند یا نشنند زیرا که اگر است  
 بود و نزد گوینده و البته خود بخلاف آن عمل ننماید و چون خود بخلاف آنچه گوید رفتار کند پس آنچه گوید  
 در نزد او راست نباشد و از تمام و کمال انقیام است و فا کردن یا پنجه و عده دهد و در عده گیر و که  
 آزاد کند براسه خالق یا مخلوق و وعده خود را صادق کند و بعضی از محققین گفته که آیه مبارکه یا  
 ایها الذین امنوا لم تقولون الا لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا کلاما  
 تفعلون ای کسانی که ایمان آورید چرا میگویند چیزی را که نمیکند یا از بزرگست و نزد خدا استغالی  
 سمحیت این کار که بگویند چیزی را که نمیکند از ظاهر است در بیان حال آنانکه خلف وعده کنند  
 و این همه تهدید و وعید و سزایش برای ایشان است که وعده کنند و بان وفا نکنند و اینجاست  
 را در جاه دیگر از کاذبین شمرده چنانچه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن آتاهم من فضله  
 لنصدقن ولنكونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله نخلوا به وتولوا وهم  
 معرضون فاعقبهم لفساقی قلوبهم الی یوم یلقون به بما اخلفوا الله ما وعده  
 و بجا کائنات یگانه یار از مردان یا منافقان که است که عهد کرد یا خدا تعالی  
 که اگر عطا کند با فضل خود هر آینه صدقه و هر آینه بیایم از شایسته پس چون عطا  
 فرمود ایشان را از فضل خود بخیل نمودند بان دروسی گردانیدند و اعراض کردند پس از پی دادند  
 آن بخیل مرض نفاق را در دلها ایشان تار و زیکه ریزند بخراشی خداوند بسبب آنکه خلاف کردند  
 یا خدای آنچه را که وعده داده بودند با و بسبب آنکه بودند که دروغ میگفتند در این عهد که  
 یا خدای خود کردند و براسه حالت اینجاست که در این آیه شریفه اشاره بایشان فرموده در آیه  
 شانزدهم که آیه طبعی بشری بسط و تشویش و در آن خواند بسیار است هر که رجوع کند با نجا بهره مند  
 و از این طایفه این دو مرحله است آنچه در قلب پسرده و در مکنون خاطر و دیده گذاشته یا واقع آن

یکسان باشد و واقع بهمه جهت مطابق باشد با آنچه در قلب اوست و این در باب معارف  
 چنان است که هر چه را معتقد است بوجودش و صفاتش و افلاش و خویله لائق در شایسته  
 ان موجود است چون ذات اقدس حضرت باری جل جلاله و انبیا عظام و اوصیا کرام علیهم السلام  
 و ملائکه و روز قیامت و بهشت و دوزخ چنان باشد که دانسته و اعتقاد کرد و در مرحله اعتقاد  
 چنان است که آنچه دار است بگفتن و اعتقاد خود راست باشد یعنی حقیقت ان صفت در  
 موجود باشد مجرد دعوی نباشد و بر او مشتبه نشده باشد و الا در این مرحله کاذب خواهد بود چنانچه در  
 مقام دوم در شرح قول امیر المومنین علیه السلام که فرمود **ایکسر و الکذب فان کل راجع خطا**  
 و کل خائف هارب بیانی فی الجملة از این مطلب است و این فقره تشریف اگر چه در بیان میزان همین  
 صدق و کذب در مرحله خوف ورجاست اما در ان دستور العملی است از برای سایر صفات حمیده مثل  
 توکل و محبت و رضا و تسلیم و غیره تا تمام آنها در نتیجه تشریک برای همه آنها آثار و علامات است که خود  
 دیگران توانمند تیزه هند بیان صادق و کاذب آن خصلت و اما در مرحله زبان و سایر اعضا پس  
 آن معلوم و عموم ناس خراین معنی ندانند که هر چه از ان خبر دهند هر گاه چنان است که خبر داده  
 از اصدقی و گرنه کذب دانند و چون مجاهد فی الله در تمامی این مقامات بایست موجه بوده انباز  
 تشریک برای حق تعالی در هیچ مرحله نگیرد و آنچه گوید و کند و در دل جای دهد یا خلوص و پاکیزگی از همه صفات  
 باید خالص برای ذات مقدس حضرت احدیت باشد چنانچه در آیه مبارکه ان صلواتی و نسک  
 و عیبای و محلاتی لله رب العالمین که در اول نماز خوانده میشود ترجمه آن در فضل و دل گزشت  
 اشاره است باین مقام و صدق در این مرحله شوب نبودن هیچکدام از آنها است بحقیقت و راستی  
 پیمیزی غیر از قصد طاعت آن ذات اقدس تعالی شانه و بیان قدم صدق و در مرحله اخلاص تواند آن  
 طیبه را که دل نشانده یا آو کند و از ان تشرای گوناگون در آمد و این قسم از صدق کامل یافت نشود

خود را به عصمت و طهارت صلوات الله علیه و آله خدا تعالی ایشان را در کلام خود صادق خوانده  
 و فرموده که نواصع الصادقین و امر خود که در همه حالات از اقوال و افعال و عطا و اخلاقیات  
 و اطاعت هر کس بقدر محبت و میسور خود با ایشان باشند پس در محبت موجود و صنف باشند صنفی  
 صادقین و صنفی که با امور بتبعات کنند ایشان را و نشود مراد از صادقین در اینجا مجرد راست  
 گویان بزبان باشند هر چند در قلب حق یا در عمل جوارح عاصی باشند زیرا که محال است خدا تعالی  
 امر کند بتبعات و محبت با منافق یا عاصی پس مراد از صدق در اینجا صدق در تمام ان مقامات باشد  
 که بآن اشاره شد که دست کسی بآن غیر رسد بخاک خدا تعالی او را بر گزیده و تربیت نموده و برای تکمیل  
 و تزکیه و تربیت بسوی سائر عباد فرستاده و احدی را چاره نباشد جز تمسک بصاحبیت و محبت  
 با ایشان و چون نشود که حق تعالی امر بتبعات و اطاعت جمعی کند که راه معرفت ایشان مسدود <sup>صعب</sup>  
 باشد لهذا او صافی بر آید آن صادقین ذکر نموده که هر کس تواند بوسیله یافتن آن او صادق شخصی  
 بتبوع و مطاع خود را پیدا کند پس فرمود لیس البیان لقولها و جوه که قیل لشر و المخر  
 ولكن البر من امن بالله واليوم الآخر والملك والكتبة والنبیین والی المال  
 علی حجة ذوی القربی والتیامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفوالق  
 واقام الصلوة واتی الزکوة والموفق لبعدهم اذا حاهدوا و الصابرين الباسک  
 والضعفاء وحین الباس و ملک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون نیکوئی  
 ان نصیت که برگردانید رویتان را بجامه شریق و مغرب لکن نیکو کارانکه ایمان آورده <sup>نیکوئی</sup>  
 و در باز پسین و فرشتگان و پیغمبران و مال و دهر دوستی او بخویشان و یتیمان و درویشان و او  
 گدازان و سائل کنندگان و در آزار و نمودن بندگان و بیای و در دوزخ و آزار او بفرموده راه و مانع <sup>نیکوئی</sup>  
 به پیمان خود چون پیمانی کنند و عهدی نمایند و صبر کنندگان در حال پشیمانی و تنگدستی و در حال <sup>نیکوئی</sup>

بامراض و اسقام و در عین کارزار انیشتند آنانیکه است گفتند و انیشتانند که بر نیز کارانند و در جای  
دیگر فرموده انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثوابهم یاربوا و یجاهلون  
باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصالحون قرین نیست که ایمان از بندگان  
یعنی بایمان کامل تمام نمانند که ایمان آوردند بخدا تعالی و رسول او انگاه بهی و شکی نکردند و مجاهده  
بمالهای خود و جانهای خود در راه خداوندانینند راست گویان و بر تمام پوشیده نیست که این  
دو ایرکرمه دار امت تمام آنچه در مراتب صدق گفته شد پس آن صادقین که است مامورند بقیامت  
الشیان دارای این اوصاف و اعمال خواهند بود و بر صفت متفحص مطلع بر احوال سابقین مستور  
مخفی نیست که انسان دارا تمام این اوصاف دیده و شنیده نشده غیر حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام و یار و نه نفر از فرزندان صلوات الله علیهم چنانچه در کتب امامت شروع شده و آن  
اوراق محل ذکر آن نیست غرض در اینجا اشاره بود بمقامات صدق و انیکه درجه سامیه این  
مختص بآن بزرگواران است و باقی بندگان محبت یم الهی در هر درجه خطی و ضعیفی دارند و پس  
درجات آن صدق لسان است که عموم خلق غیر از این درجه مرتبه نمانند چه رسد بداران  
ویر آمدن در صد و تحقیر آن و با این قصور فهم و همت این مقام پست سهل آسان در نظر  
ایشان انقدر اهمیت بهم نرسانده که در مکالمات و مخاطبات و میاشقات و مکاتبات  
مراقب و اطلب گفتار خود باشند و آنچه را اینند یا شنوند چون در مقام نقل آن برانید چیزی  
که از تفسیر و هدیه آن نینفرانید یا از آن نکاهند و نام خود را در زمره کاذبین و درینارند و آن  
عقوبات و مفاسد دروغگوئی که گذشت بقبلا نکنند بلکه کم قبح آن از میان خلق برشته  
شده تا آنجا که آنرا از صفات بزرگواران و مکرمات در علم شمرند نمی بینی بیچاره اگر در غدا خود میر  
و مروتش کسی افتد بجهت فی الجمله بوی بد و دانشش چهرش کند و سخنانش ناشایسته تر از آن

شمرده اش نماید و هزار بار دروغ در مجالس و محافل و در مساجد و مقابر و مشاهد مقدسه  
یکدیگر گویند و بمقتضای بعضی از اخبار سابقه عفو است آن تا قائمه عرش الهی برود و ملائکه  
را از خود آزرده و دور نمایند و ابدیابی ندارند و در خاطرشان نگذرد که کار قبیحی کردند  
و برای این رشته کلام تمهید است که خواهد آمد انشاء الله تعالی و عرض ام هم در مقام پنجم بیان معنی  
صدق و کذب است که باید در وضع خوان و اشغال او آفرید و در مقام عمل رعایت کنند  
و تکلیف خود را بدانند که چگونه اخبار و قصص را نقل کنند علاوه بر رعایت صدق اسان  
و تحریر از کذب باین که دانستی بودن آن را از کبائر و مهمه تکفین در آن شرکتند و ما این  
قسم را صدق و کذب شرعی میگوئیم متابعت بعضی از علماء و اعلام تو ضیح هر او آنکه چون ناقل  
خبر و قصه را از واسطه نقل کند و آن از دیگری تابرسد باصل خبر و قصه غالباً در نزد ناقل آنچه  
نقل کند قطعی و خبری نباشد چه رسد باینکه از او میشود بلکه احتمال است بودن و دروغ بودن  
هر دو را باید بدلی و بعضی اخبار و قصص بطرف مظنون میشود و لکن باین ظن و گمان  
اعتناء نیست مگر بعضی از آن که از راه مخصوصی پیدا شود یا بدربار بعضی برسد چنانچه در  
محلش مذکور است و از اینجا که جمله از امور محاش نبی آدم و بسیاری از امور مساو ایشان معلق  
و مربوط است به نقل ناقصین و روایت رواه کند از شرع مطهر نیزانی برای این امر قرار داد  
که تا بیان شرع از روی آن رفتار کنند و آنرا محکم بگیرند و از قاعده قانون الهی تجاوز نکنند که  
اگر تجاوز کرد در شرع او را کاذب گویند پس ملوا کذب در اینجا مخالف حق و مخالف ضامی خدا و  
و قانون مقرر در شرع باشد در مقابل کذب نفوی و عریف که کلام مخالف واقع است بلکه گاه  
شود که آنچه گوید راست باشد و ناقل خود باین دیده یا خبر را گوید و لکن برای نقل آن شرطی در  
شرع مقرر شده که اگر آن شرط محقق نشد نبایست آنرا نقل کند اگر نقل کرد او را نیز کاذب گویند

و هیچ از ان صدق از کذب

با آنکه آنچه گوید راست باشد مثل آنکه اگر کسی زن خود را نسبت بر نهد هر چند عادل است حق راست است  
 باشد و خود دیده باشد بنیاید آن را نقل کند مگر آنکه چهار شاهد داشته باشد که همه دیده باشند آنچه را  
 که او دیده و اگر کرد باید بر او حد قذف جاری کرد و در نزد خدا و در نزد کاتبین خواهد بود زیرا که  
 خداوند عالم در سوره نور میفرماید لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَجِدُوا لِیَ اثْبَتَةً  
 فَالَّذِیْنَ كَذَبُوا لَهُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِكُونَ یعنی قاضین بر آن دعوی که کرده چهار گوا  
 پس وقتی که نیامورند آن گواهان را پس آن گروه در نزد خدا تعالی دروغگو بمانند و در اینجا تمام  
 احکام کتب بر این گروه جاری است و اما در غیر این مقام پس تکلیف ناقل آنست که نقل کند از شخص  
 یعنی کسیکه انسان مطمئن باشد نقل او دان نشود مگر آنکه آنکس از دروغ گفتن متحرز باشد و بیکی  
 راست گفتن باشد و این سیرت برای او ملکه و عادت شده و باین صفت معروف شود و نزد  
 آنکه او را پیشیناستند و با او معاشرت دارند و نیز بسیار فراموش کار نباشد و سهو و بیان او زیاد نباشد  
 و اما در سیرت داشته باشد آنچه نقل کند و چون چنین شده شونده نقل او مطمئن شود و مدار نظام امور  
 تمام عقل او در همه اعصار و قرون بر نقل و اجاب چنین اشخاص است بدون ملاحظه نهیب که بر حق  
 است یا بر باطل و فرتی نیست در این مقام باین نقل و روایت او که زبان کند یا در کتابی و وقتی  
 از اشیاء کند و اگر از غیر نقل کند و نیز در حکم و عکواست و شرع مطهر و لکن فی الجمله قسیر  
 با قسم اول دارد که معلوم خواهد شد انشاء الله و دلالت کند بر این دعوی کلام غیر نظام حضرت امیر  
 علیه السلام در ضمن وصایا که نفرزند خود جناب امام حسن علیه السلام کرده اند آن وصایا طولانی است  
 و از برای این جناب نوشته و بیشتر از آنست که رضی الله عنه در نسخ ایمانه نقل کرده و تمام آن را  
 سید رضی الدین علی بن طاووس قدس سره در کشف الحجه از مسائل فقه الاسلام کلینی قدس نقل کرده که  
 ایشان پسند خود روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام در حلیه فقرات آن اشیاء و اختلافات

بیان از آنکه در مقام نقل و روایت

الا عن ثقة فكتب كتابا بالكذب ذل و حدیث نقل کن مگر از ثقة و گرنه یعنی اگر از غیر  
 ثقة نقل کنی خواهی بود دروغ گو و دروغ گوئی ذلت و خواریست یعنی سبب ذلت و خواریست در  
 دنیا و آخرت یا علامت پستی و طعنه بر دانستن طبع آدمی است و قریب باین خبر است آنچه در  
 نسخ البلاغه و ولایت از امیرالمومنین علیه السلام در طی مکتوب شریف که بشارت هدانی نوشتند  
 ولا تحدث الناس بكلام سمعت فكيف بدالك كذا یعنی نقل کن برای مردم آنچه را  
 که شنیدی که همین سبب نبالاقی در نقل کردن آنچه را که شنیده کافیت برای دروغگو شدن تو  
 و موبدیان و خبر است آنچه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب فی الاخبار و ولایت کرده از عبد الله  
 بن اعیان گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام حدیثی است که از مردم روایت میکنند که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود حدیث گوازی اسرائیلی یعنی نقل کن قصص و حکایات ایشان را که حرجی و  
 نیست فرمود ای یمنی این خبر راست است گفتم پس نقل کنیم از بنی اسرائیل آنچه را که شنیدیم  
 و بر حرجی نیست فرمود آيا شنیده که کفایت میکند در دروغگوئی مردان که نقل کنند آنچه را شنیده و علامت  
 مجلسی قدس سره در بکار در شرح این خبر گفته که دلالت میکند بر اینکه سزاوار نیست نقل کلام حکیمه طینا  
 بنقل و نیست از این باب است آنچه گذشت که مصلح دروغ گو نیست چون شش موافق حق  
 در ضایع التمسیت و جاهل تمام این اخبار حتمه آنکه مکلف در مقام نقل مطلبی چه دینی و چه دنیوی  
 بجهت افاده امری و اتقی برای غیر خود را بجا که باید از واسطه با واسطه یا کتب یا نقل نماید باید از شخص  
 که اطمینان بقول و راست نقل کند و اگر با اشکال این فرمان خطائی ظاهر شد و واقع چنان نبود که  
 شنیده یا در کتابی نوشته شده خداوند تو بسج و ملامت خلق و ذممت ناقل از نقل کردن آن  
 ان این ثقة نخواهد بود زیرا که در این امر عذر دارد و در نزد خالق جاع علامه او را اذن داده و نقل آنرا  
 و در نزد خلق زیرا که مدار امور زندگی ایشان بقول از ثقة و اعتماد بر خبر او است پس اگر خلاف آن ظاهر شود



اگر گفته خودشان نشود و اگر دو مقام نقل تسلیم کرد و فرق میان ثقه و غیر ثقه گذاشت از هر کس هر چه شنید  
 و از کتب هر مولفی هر چه بدیقل کرد و دروغ برآمد یا علاوه بر آن مقصده مترتب شد نزد خداوند  
 و خلق عذری ندارد پس آنچه در حق دروغگو بماند رسیده از دست و ملامت و برایشان میاشد و از  
 و عقوبت و باره او جاری است و نتواند عذر آورد که من نیکو انتم در غیبت چون احتمال دادم  
 راست باشد نقل کردم زیرا که با و خواهند فرمود ما بقوا اعلام دادیم که از هر کس هر چه شنیدی نقل کن هر چه  
 هر جا دیدی حکایت نما و از این راه هر که اگر در جاهای اقصادی بایدست راهنمی گرفتار شدی و مزایه  
 نیست و بجات دهنده نداری پس ببقای دروغ گفتن منتهی و بمفاسد مترتب بر آن مواضع و ترا تا  
 خواهند گرفت هر چند در وقت گفتن ندانی دروغ است و در مثال صادق مستور نیست که در آنجا که  
 یا ایها الذین امنوا ان جئکم فاسق بنباء فتبينوا ان تصيبوا قلوبکم الله فصب علی  
 علی ما فعلتم فلا مدین نیز اشاره است بآنچه گفتیم زیرا که تعلیلی که در این آیه شریفه از برای شروع  
 از عمل بآنچه فاسق ذکر شده ثابت میشود که ندانسته کاری عقلا و شرعا مذموم و ممنوع و هر شبهه و تمیز  
 سوئی که بر آن عمل مترتب شود و امن گیر عامل گردیده و از کرده خود پشیمان نخواهد پس باین تاقتل  
 حدیث چون نه خود علم و اطلاع بر صدق آن خبر دارد و نه از جانب شرع دستور العملی با برسد  
 که بآن خبر معامله صدق کند پس اعتماد کردن بغیر ثقه در نقل البتة عملی خواهد بود بجهالت و نادانی و هر گونه  
 که از آن نقل بآید امن گیران ناقل گردیده و عاقبت از نقل خود پشیمان خواهند شد بخلاف آنکس  
 که از ثقه نقل کند که هر چند خود اطلاع بر صدق آن خبر ندارد و گن چون از جانب شرع او دستور العمل  
 داشته که بالغتة و نقل شخص ثقه البتة باید معامله صدق کند پس هر گاه مطابق این دستور عمل شرعی  
 رفتار نمود و از شخص ثقه نقل کرد ندانسته کاری نموده و فرضا اگر گفته ثقه خلاف واقع باشد و نقل  
 آن ثقه مقصده یا مفاسدی مترتب شود چون باید دستور العمل شرع مطهر بوده بجهالت آن بهر چه

آنکس نخواهد شد و این عمل خود هرگز پشیمان نخواهد گردید و در نزد خداوند جل و علی و خلق معذور  
 خواهد بود و نظیر حاکم شرع مطلع که از روی شهادت دو مومن عادل بر دزدی کسی دست  
 او را قطع نماید و بعد از قطع معلوم شود که آن حدود غیر محل بودند و شکا دیگری بود یران حاکم مجری  
 نیست چون بیگانه‌ای که در این مقام بدست او دادند عمل کرده و البته تدارک آن خرابی را از جای دیگر  
 خواهند کرد پس پشیمانی و وبال در مقام گذشته برای آنست که دروغ یا لاخر باو منتهی میشود که  
 عداقت یا در مقامات نقل تقصیری نموده و از اینجا است که امیرالمومنین علیه السلام فرمود چنانچه  
 در کافی است اذ احذثتم بحديث فاسندوا له الما الذي حدثكم فان كان حقا فلكم وان كان كذبا فليخيه  
 هرگاه خواستید حدیثی نقل کنید برای کسی پس آنرا که برای شما این حدیث نقل نموده و مستند شما است  
 و نقل ذکر کنید یا اگر کسی که برای شما حدیثی نقل کرد و خواستید از برای دیگر نقل کنید نام از برای شما بگویند  
 علان گفت که حضرت صادق علیه السلام چنین فرمود پس اگر مستند شد و این حدیث و عمل آن برائے  
 همه شما خواهد بود و اگر دروغ است ضررش بر همان ناقلی است که این دروغ را برای شما گفته  
 و بلا حمله اجزا گذشته و قانون مقتدر مراد از آن ناقل باین شخص ثقه باشد پس دروغ بودن کلام  
 او با دیگر که برای او نقل کرده بخوبی است که اشاره شد یا خود دیگر که بیاید انشاء الله تعالی و برای  
 این مقام باین مقامات گذشته چند تنبیه است که ناچاریم از اشاره کردن بآن تنبیه اول چون دانستیم  
 که تکلیف ناقل و نقل موردین و دنیای خود و دیگران نقل ثقه است یا آن معنی که ذکر شد چه از  
 نیاتش باشد یا از کتاب مولفانش که در این اعصار نقل روضه خوان و امثال او غالباً منحصر است  
 در آن و دانستی اینکه در نقل کردن از شخص ثقه محذوری نیست و اگر خبر نقل و خلاف واقع شد بر آن  
 ناقل مجری و ملاست نیست پس باید دانست که شخص ثقه بسیار شود خبر را نقل کند و لکن ثقات  
 دیگر خلاف آن را نقل کنند و گاه بشود که آنچه نقل کرده منافق است یا بعینه از قواعد و اصول

و نقل ثقه بلکه مومن عادل چنین خبر را منافات با وثاقت و عدالت او نداند زیرا که از برای خبر  
احادیث و اخبار و قصص و حکایات بسیار سیاری بود در قدیم زمان که علمای اعلام از انضبط  
کردند و آنکه طاهر بن علی علیه السلام برای معاینه آن اختلافات و تکلیف فعلی مکلف مکر دستور العمل دادند  
و در آنها نیز اختلاف پیدا شده و علمای عظام رضی الله تعالی عنهم بر آن کشیده تا هر طائفه بحسب  
و مذاق که در بابی فقه داشتند طریقی معین و رشته در پیش گرفتند و ذکر آن مناسب اینجا نیست آنچه  
مناسبی است تبیین روضه خوان بصیر متقی است بر آنکه اگر خبری یا حکایتی در کتاب عالم دیده  
اگر چه در نقل آن از اخبار او محذوری نیست و لکن بایست تا مل کند و تلفت شود بلکه تجسس نماید  
که علمای دیگر میا و اخلاف از آن کرده یا شد بخو که خلاف واقع بودن خبر اول ظاهر و مستوفی  
بخو که باید ظاهر آن کلام را تاویل نمود پس چنین مقام اولاستند نقل خود را بگوید و بنحو خود  
خبر را بگوید که مثلاً امام علیه السلام چنین بگوید گفت یا کرد تا اینجا مخالفت از اینها سائرین اشاره کند  
که میا و گوش کنندگان مغرور شوند مخصوص اگر صاحب آن کتاب از این بندگان علماء باشد و برای  
توضیح نموده و مثال بزرگتر مثال اول عالم جلیل بی نظیر و عدیل شیخ مفید رحمه الله در کتاب  
ارشاد در سیاق ذکر معجزات قاهرات و آیات باهرت حضرت امیر المومنین علیه السلام گفته  
و من اذات الله الخارقة للعادة فی میدا المومنین علیه السلام انه کثر  
لا احد من مبارزة الاقران و منازلة الابطال مثل ما عرف له علیه السلام  
من کثرة ذلك علی مزال زمان ثم انه لم یلج احد فی معارسی الحروب  
الا من عرته بشرونیل منه بجراح او شین الا امیر المومنین علیه السلام  
فانه لم یبله مع طول زمان حربه جراح من عدو و لاشین و لا وصل  
الیه احد منهم بلسه حتی کان من امره مع ابن ملجم علی غتیا له ما کان و هذا

اعجاباته افروده الله بالآیه فیها وخصه بالعلم الیاهر فی مضاهها وذل بذاته  
 علی مکانه منه وخصه بکرامته التیان لفضله من کافه الاقسام حاصل تجمه  
 آنکه مدت زمان مجاریه و مجاوله آنحضرت در میدان معرکه یا دشمنان از ایام مجاریه همه شجاعان و فزیران  
 روزگار شتیر بود و پیدانشود از دلیران که پیوسته ایام شمول کارزار بودند کسی مگر آنکه صدمه اندیدی خود  
 خورده و جراحتی یا ورسیده یا عیب و نقصی در اعضایش پیدا شده که بان بد شکل و سیاه شده  
 امیرالمومنین علیه السلام که باین طول ایام مقارنه زحمت و جراحتی و عیب و نقصی در بدن مبارکش رسیده  
 و از دشمن بدی و کمروزی ندید جز ضررتی که از ابن طهم بکرو حمله یا آنحضرت رسید و این آیه باین است  
 که خدا تعالی آنجابران را که عجب در میان تمام دلیران روزگار ممتاز فرمود و او را پیغمبر خود مویده است  
 بنحیر یکیش شجاعان بن جبرئیل را در کتابت نقل کرده در قصه ولادت آنجانب که حماد و مریم  
 علیهما السلام و دوزن دیگر حاضر شدند و آنجانب را مطهر نمودند و در جامه چیدند پس جناب ابوطالب آنوقت  
 در آنحال خفته که عبادت عرب که طفل را در کودکی خفته کنند پس یکی از آن زنان گفت این برادر  
 متولد شده پاک و پاکیزه کرده شد حرارت این نخواهد شد دیگر درست مردیکه خدا تعالی و رسول  
 و ملائکه اسما و نازنین و کوهها و دریاها و اوراد شمن دارند و آتش جنم شتاق او است پرسید  
 کیست گفت ابن طهم را دی آنجانب با آنحال کلام آن شبح معظم و مضمون این خبر را نتوان بیاورد و در کتابت  
 و گذاشت چه آن منافات دارد با اخبار بسیار که بعضی از آنرا خود آن شبح معظم روایت کرده و بعضی  
 بجهل آنها اشاره میشود اول شبح جلیل مذکور در کتاب اختصاص روایت کرده که چون آنحضرت از جنگ  
 برگشت شتاد جراحت در بدن مبارکش بود و قلیله را چون در زخمی داخل میکردند از زخم دیگر بیرون آمد و بخون  
 که جراح بودند و صاحب یکدیگر چنانچه خواهد عرض کردند که این قسم قلیله از زخمی زخمی میزد و در جان او شتر  
 و آنجانب در دراکتمان میکرد و مانند گوشت جویده شده بود و بر روی پوستی جانش را زده

در کتابت ابن طهم را دی آنجانب با آنحال کلام آن شبح معظم و مضمون این خبر را نتوان بیاورد و در کتابت

بودند چون چشم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او افتاد اگر سیت و قوم شیخ معظم مذکور تقدیر  
 ایضا در انجاء روایت کرده که بعد از وفات انجناب شمرند اثر جراحتیکه در بدن مبارکش بود از فرق  
 تا قدم پس عدد آن هزار رسید سیم ایضا آن عالم کامل در آن کتاب شیخ صدوق ره در کتاب  
 خصال حدیثی طولانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از محمد بن اصفه ر روایت کرده اند که یکی از علماء  
 یهود شرفیاب خدمت آنحضرت شد بعد از جنگ نروان و انجناب ذکر کردند برای این بخت ضعیف  
 که خدا تعالی انجناب را امتحان نمود در حیوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و بخت موضوع دیگر بعد از وفا  
 آنحضرت و در همه مواضع صبر نمود در چهارم از بخت اول الجالی از غزوه احد را بیان فرمود  
 و در اخر آن فرمود مجروح شدم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله بنقاد و چند جراحت  
 که از آنهاست این و این و در دارا از خود انداختند دست مبارک را بر یک یک آنان چرا  
 کشیدند آنچهارم ایضا در آن دو کتاب در همان خبر شریف طولانی مذکور است که در موضع  
 پنجم از قسم اول الجالی از غزوه خندق و چگونه مبارزت خود را با عمر دین عبید و بیان نمود پس  
 فرمود بن این ضربت را زد و اشاره کرد بفرق مبارکش آنچشم شیخ طبری قدّه و تفسیر صحیح البیاض  
 روایت کرده که در روز واحد علی علیه السلام را آوردند خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتیکه در  
 بدن شریفش بود زیاده از شصت جراحت که از طعن نیزه و ضربت شمشیر و پیکان تیر رسیده بود  
 پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک بآن جراحت میمالید و آنها را شفا میداد آن  
 خدا تعالی تا آنکه چنان شد که گویا جراحتی نبود ششم شیخ جلیل مقدم علی بن ابراهیم قمی قدس  
 در تفسیر خود بسند معتبر روایت کرده در ضمن ذکر قصه جنگ احد که اصحاب آنحضرت همه فرار کردند و  
 امیر المؤمنین علیه السلام پوسته یا مشرکین مقابله ننمود تا آنکه در روی مبارک سر رسید و شکم  
 و دست و دو پای انجناب بود جراحت رسید پس آنجماعت ترسیدند و از ادکناره کردند و شنیدند

منادی از آسمان که میگفت لافتة الاعلى کاسیفت الاذوالفکر ثم غمض علی منبیل  
 قطب را ندیدی قده در کتاب خج روایت کرده که در جنگ جرجل جراحت بدین امیرالمؤمنین علیه السلام  
 رسید پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مبارک گردید و بران جراحت زخمت پس گویند که در آن  
 زمان حال نبود و ششم رشید الدین محمد بن شهر آشوب در کتاب مناقب طایب کرده که در روز احد  
 حضرت بعلی علیه السلام رسید در حال که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله شکر کین یا از حضرت  
 دفع میکرد و در هر ضربت بر زمین افتاد پس جبرئیل آنجا را بین میکرد و ششم نیز آنجا از آنجا روایت کرده  
 که فرمود در روز احد شانه زده ضربت بمن رسید که در چهار از آن بر زمین افتاد پس پادشاهی خوش روی  
 نیکو خوش بوی نزد من آمد و بازوی مرا گرفت و بر پا داشت و گفت حکم کن بر ایشان که تو در عطا  
 خداوند رسول اوئی و هر دو از تو ضعیفند پس نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آنچه دیدم گفتم فرمود خداوند  
 چشمان تو را روشن کند آن مرد جبرئیل علیه السلام بود و همکرمین الاسلام شیخ طبری در مجمع البیان  
 بسند معتبر روایت کرده از حدیثی که در روز خندق عمرو بن عبدود از اسب فرود آمد و شمشیر بیاورد  
 که گویا شعله بود از آتش پس خشمناک رو کرد بجانب علی علیه السلام پس آنحضرت رو بآورد و با سپر که  
 بر سر کشیده بود پس عمرو ضربتی بر آنحضرت زد که پیر را دینیم کرد و شمشیر از آن گذشت و بر فرق مبارکش  
 رسید و از آنجا مجروح گردید و هم علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر خود قریب بهمین روایت کرده  
 و بعد از آن ذکر نمود که بعد از کشته شدن عمرو علیه السلام همش رو را برید پس روانه شد بسوی پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و خون از سر مبارکش میریخت از ضربت عمرو و شمشیر آنحضرت خون میکید و او از هم  
 ایضا ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ خندق  
 از ضربت عمرو بن عبدود مجروح شد پس آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آن زخم را بست و در آن  
 پس طمضم شد و فرمود کجا میم من در انوقت که غضاب شود این از این یعنی محاسن یا رخسار من از زخم



و اثرم آنکه دندانش شکسته شود و اقصرم آنکه دندان پیش رویش شکسته و اشتراک یک زیرین  
 چشمش منقلب شود و اخرم آنکه دیوانگیش بریده شده باشد و امور آنکه کجاستش کور شود و  
 اعمی هر دو چشم کور و امثال آن بسیار است و شاید برای متامل محال و بجز نظر برسد و اما بجز کتاب  
 فضائل پس پوشیده نماند که مولف آن اگر چه از اجله علماء است و لکن ظاهر این کتاب را در او  
 سن نوشته و لهذا مبنی بر اتقان و احکام نیست و در آن اخبار غریبه منفرد بسیار یافت میشود  
 و لهذا اساتید فن چندان اعتماد بر آن ندارند علاوه بر این در متن این خبر عیب بزرگی است  
 و آن آنست که تمام قصه ولادت آنحضرت و آمدن آن خواتین معظنه بجهت طاعت فاطمه بنت اسد  
 رضی الله عنها و جمله از کرامات و گفتگوی جناب ابوطالب با آنها همه را در خانه ابوطالب نقل کرده  
 و این مخالف است با اخبار پیشمار و نفس علماء اخبار و مضامین خطب اشعار در تمام اعصار  
 که ولادت با سعادت آنحضرت در داخل کعبه مظهر بود و این از خصائص آن جناب است که از آنجا  
 از انبیا و اوصیاء و ران شرکت ندارند و بعید نیست که از ضروریات مذمبه بابا میراثند که پیوسته  
 بان افتخار میکنند و هر گاه اصل درست نشد برای فرع محلی نخواهد ماند چه رسد به جاعل قسم بان  
 همه اخبار معتد به مثال و وم سید جلیل علی بن طاووس قدس اند سره در او اخبار کثیری است که  
 و لما رجع نساء الحسين عليه السلام و عياله من الشام و بلغوا العراق  
 قالوا للدليل من نساء علي طريق كربلاء فوصلوا الى موضع المصارع  
 فوجدوا اجابر بن عبد الله الانصاري رحمه الله و جماعة من بني هاشم  
 و رجالة من ال رسول الله صلى الله عليه واله قد وردوا لزيارة قبر الحسين  
 عليه السلام فقاموا في وقت واحد و تلا قوا بالجماعة الحمد و المظهر و  
 اتهموا المسانم المقتربة الاكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السوء و قاموا في



خلاصه ایام مختصر همین عبارت را جعفر بن محمد علیه الرحمة در کتاب مشیر الاضغان که بیست و چهار  
 سال بعد از وفات سید تالیف کرده ذکر نموده و حاصل ترجمه آنکه شیطان و عیال حضرت  
 سید الشهدا علیه السلام چون در مراجعت از شام عراق رسیدند بدلیل راه فرمودند و مادر از راه  
 کر بلایر چون بسر تربت مظهر رسیدند جابر بن محمد اسد را با جماعتی از مردان بنی هاشم که بزیارت  
 آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت با یکدیگر رسیدند پس مشغول فوج و فراری و بنا  
 تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبائل عرب که در آن اطراف بودند جمع شدند و چند روز باین  
 شغل عزا داری مشغول بودند پس میگوئیم سید معظم که کو جلیل القدر عظیم الشان صاحب کمالات  
 پاهره و مناقب فاخره است و در زو کافه علمای اعلام مولفات و تصانیفش مقبول و مبلوغ  
 است و بسیار فن است و لکن مخفی نیست بر تشدید منصف که مولفات بزرگان دین چه  
 در مطالبی که محتاج بفرمان و نظر ثاقب است و چه در امور یکوقت بطول باع و ثبت  
 اطلاع است و راستد او عمر شان همه بر یک تیره و نسق نباشد کتابیکه در او اتم تحصیل و شرح  
 نویسد و آنگاه و ضبط و جامعیت غالباً شایسته با آنچه در ایام تکمیل و ادان عمر تالیف نمایند و از  
 اگر چه در میان جمعی که هر کتابی بر عالمی نسبت دهند در زمان جلالت و بزرگی که بدین  
 مشهور و مشهور را بجا رسیده تالیف نموده و حال آنکه چنان نسبت چنانچه پوشیده نیست بر ناظر  
 در مولفات او اتم الشیخان و ادان اضران و این سید جلیل کتاب موف را در او اتم تالیف  
 نموده و شایسته بر این دعوی و خویش است اول آنکه طریقه الشیخان در تمام مولفات که موجود  
 و علماء از آن نقل کنند بزرگراخذ نقل و سند و است بقدریکه میسر بود و بر آن وقت  
 شدند بکلمات سیره الشیخان در این کتاب و کتاب مصباح الزائر که در این دعوی که از ماخذ و  
 شایسته و جامع است و تمام الشیخان تمام در آن ایام و وقت اطلاع ندارد و از این مختصر تر هم نیست



کرده و با اینحال آن قصه را از آن راوی نقل فرموده و این هر دو هرگز با هم جمع نشود و و طمّی  
 احدی از اجلای فن حدیث و معتدین اهل سیر و تواریخ در سیاق ذکر متصل اشاره باین قصه ننمودند  
 بآنکه ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتناء بود بلکه از سیاق کلاشان عدم وقوع آن معلوم میشود  
 شیخ مفید در ارشاد گفته ثرا صریحا بالنسبة ان یینزلن فی دار علی حدة معهن  
 اخوهن علی بن الحسین علیهما السلام فاقرء لهما در ایتیهل بدار  
 یزید فاقرأوا یا ما ثم ندب النعمان بن بشیر و قال له یجوز  
 لتخرج بهؤلاء النسوة الى المدينة الى ان قال و انفذ معهم فی جملة  
 النعمان بن بشیر رسولاً لتقدم الیه ان یسیر بهم فی اللیل و یكونوا  
 امامه حیث لا یفوق طرف فاذا نزلوا انتم عنهم و تفرق هو و اصحابه  
 هم لهم کهيئة الحسن لهم و نزل منهم بحیث ان اذا دانسان من جماعتهم  
 و قضاة او قضاء حاجه لدر یجتمه فساد معهم فی جملة النعمان و له نیا انهم  
 فی الطریق و هو یرقی بهم کما وصاه یزید و یرعاهم حتی دخلوا المدينة  
 و حاصل ترجمه مقدار شاهد مقام آنکه یزید بنجنان بن بشیر و او از آن ده نفر صحابی است که باقیه  
 بودند گفت تهیه سفر بهین و این زمان را بهدین برسان و او را وصیت کرد که در شب سیر کند و  
 عقب اهل بیت باشد بخو که از نظر او بیرون روند و در منازل از ایشان دور شود که اگر کسی از  
 مخدرات حاجتی دارد در شرم نکند و لغمان و اصحاب او در اطراف اهل بیت متفرق شوند بمنزله نگهبانان  
 و لغمان بصیّت یزید عمل نمود و اهل بیت عصمت را با آرام و مدارا برود تا داخل مدینه شدند و نشود که  
 ایشان در سیر خود بکربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز غزاداری کنند و شیخ مفید قدس سره آنرا  
 در محل مستند ندیده باشد یا دیده و در انیم مقام اشاره بان نکند و قریب بهمین عبارت را ابن اثیر

کامل التواتر بخ ذکر کرده و بطری نیز در تاریخ خود که از تواتر بخ معتبره است مختصری گفته و میگوید  
 ذکری از سفر عراق نیست سیم آنکه شیخ مفید قدس سره در سال الشیعه در وقائع ماه صفر فرموده  
 و فی ایوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا و مولانا ابی عبد الله  
 الحسین علیه السلام من الشام الی مدینة النبی صلی الله علیه و آله  
 و هو ایوم الندی و رد فیہ جابدين عبد الله بن حزام الانباری  
 صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینة الی کربلاء  
 لوزیارة ابی عبد الله علیه السلام و کان اول من زلزمه و یستحب زیارة  
 در روز سیم از ماه صفر رجوع حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام بود از شام بسوی  
 مدینه طیبه و آن روز زیستکه وارد شد جابر بن عبد الله از مدینه بکربلا بجهت زیارت قبر حضرت  
 ابی عبد الله علیه السلام و او اول کسی است که آنجناب را زیارت کرده و قریب همین عبارت  
 شیخ طوسی رحمه الله در مصباح معتبره و علامه حلی طاب ثراه در منهاج اصلاح و نعمی قدس سره  
 در دو موضع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارت نیست که روزاربعین از شام بیرون آمدند بلکه  
 وارد مدینه شدند چنانچه بعضی توهم کردند چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله متعارف نشود  
 خصوص ان قافله حسب دستور اهل نرید یلعان که بآن رفتار نمود و بعد ما بین این دو بلد زیاده  
 از دو لیست فرسخ است و اگر مراد ان بود تغییر عبارت نمیداد و در حق جابر که اختلافی در روز  
 او در روزاربعین نیست بود و در اینجا رجوع تو نیز مودود و در حال این کلمات هم نیست و زیاده  
 ایشان بگوید الا ذکر ان در وقائع ماه صفر از جهاتی اولی بود چهارم آنکه تفصیل در دو جای  
 دیگر کتابی در دو کتاب معتبر موجود است و باید ذکر کرد و در اولیت طهارت و ملاقات  
 ایشان با جابر در اینجا نیست اولی شیخ جلیل القدر عماد الدین ابوالقاسم طبری آملی که از شیخ

ابوعلی پسر شیخ طوسی است رضوان الله علیه و کتابش **المصطفی** که از کتب نفیسه <sup>سمیه</sup> موجود است  
 سند روایت کرده از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از عطیه بن سعد بن خباده عوفی  
 کوفی حدیثی که او نیز از روایات امامیه است و اینست در رجال خود تصریح کرده اند که او راست  
 گو بود و در **سنن** وفات کرده روایت کرده که گفت با حبابیرون <sup>رضی</sup> تقیم بخت زیارت حسین  
 بن علی صلوات الله علیهما نگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکنایه و اجمال آن آنکه  
 جابر غسل کرد و خود را شبیه محراب نمود و پیوسته خود را بشوید و چون نایب ابوعطیه پیش را بقبر  
 مطهر رساند پس بهوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوزد از خفانی جگر سوز را بنصرت عثمان  
 کرد و نگاه بر شهید اسلام کرد و در آخر کلامش گفت که ما نیز شریک بودیم در آن امر که در اهل شام  
 یعنی مجادله و مقاتله و نصرت و ذیة خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دشمنی داشت عطفی گفت ما هیچ کس را  
 و شمشیری نزدیم و سرهای این کرده از بدن جدا و زنا نشان پیوسته و فرزندانشان تقیم شدند چگونه  
 در ابر با انبیا شریک باشیم جابر در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر نمود که هر کسی  
 دارد عمل قومی یا ایشان در ثواب آن عمل شریک باشند و گفت نیت من و محاسنم بر همان نیت  
 حسین علیه السلام و اصحاب او است نگاه فرمود مرا برید بطرف خانه ای که رفتم چون قدری از مسافت  
 راه طی شد فرمود ای عطیه ای تو را وصیتی میکنم و گمان ندارم بعد از این سفر دیگر تو را ملاقات کنم پس  
 امر کرد و او را بدوستی درستان آلی محمد علیه السلام دشمنی با دشمنان ایشان و از این خبر شریف  
 معتبر معلوم میشود جابر چند ساعتی پیش در اینجا در ناک بگردی ملاقات نمود و بسبب هلاکت نشود  
 که اهل بیت دارد شوند با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر ابدان  
 بان نخواست و هم سید جلیل مذکور طاب ثراه در کتاب **مصلح الزائر** در اعمال روزاربعین روایت کرده  
 از عطاء و ظاهر اجماع عطیه مذکور در خبر سابق است گفت من با جابر بودم روز تقیم صفر چون بغاضبه

رسیدیم آنگاه قصه غسل و سحر و هیئتی را ذکر نمود و پس از آن اقامه زیارتی را اذقل کرد که بآن حضرت  
 سلام کرد و معروف است که در زیارت بنیات الاله و نیز زیارت مختصری برای علی بن الحسین  
 علیه السلام و نیز مختصری برای شهیدان آنگاه رفت بر سر قبر ائمه افضل علیهم السلام و زیارت کرد  
 نماز گجای آورد و رفت و ابد اشاره در آن حضرتان قصه نیست و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی  
 باور کند که حضرت مبارک علیه السلام با نجایا بدو در ظاهر اول زیارت آنجانب باشد و اشاره بآن  
 نشود و زیارتی و سخن از آن حضرت نقل نکند و از جای نقل زیارت کند که تاکنون شیعیان در آن روز  
 بآن عمل کنند چه چگونگی آنکه این مختصر و طریقی از بزرگان محدثین و معتادان باب سیر و توارخ است  
 و نقل از حدیث اعتبار چنانچه از نقل اعظم علمای قدیم ازان و از سایر مؤلفاتش معلوم میشود  
 و کمال فساد که اصل نقل صحیح بی عیب در دست نیست و این نقل موجود که باو نسبت دهند  
 اشتباه است بعضی مطالب که مخالف اصول مذہب ائمه از اعدادی و جمال بجهت پاره از  
 اغراض فاسده در آن کتاب حاصل کردند و از بنجه از حد اعتبار و اعتماد افتاده بر مفردات آنجا  
 هیچ واثقی نیست و لهذا ما قصه در دو اهل بیت را یکبار یاد را بعین باو نسبت ندادیم و حال آنکه قریب  
 عبارت ملوف را از پیروان در دو عالم جلیل شیخ خلف آل عصفور و بعضی رسائل خود که اوجهی  
 مسئله است حرمت بسیاری در تطبیق اعظم منکرات آن کتاب بر اصول مذہب و کتب مشایخ  
 و ازان پوشیده نیست که بزرگ کلف حاصلی ندارد و بهر حال دعوی این اعصار برای آن مقتضی نسخ فسخه  
 بریاده و نقصان دیده شده و آن نسخ در این مطلب مقتضی اهل بیت جلالت را زان حرکت از  
 کوفه از راه تکریم و موصول نصیبین و حدیث شام بردند و آن راه راه سلطانیست و غالباً آباد و بکره  
 بسیار و شهر طائی همواره جوهر میکنند و از کوفه تا شام از آن راه قریب تر است و قضایای عذریه  
 و بعضی کرامات در ایام سیر از آن راه در آنجا موجود و نشود تمام آن اگر ضامن باشد سیرا که در

از آنها داعی بر وضع نیست و علاوه بر آن شواهد بسیار بر صدق اصل این مطلب که سیر از راه بود یافت میشود از سائر کتب معتبره مثل قصه دیر راه قنبرین و بروز کرامت باهره از سربارک در اینجا چنانچه این شهر آشوب در مناقب خود نقل کرده و قنبرین در یکنمزی حلیت است که در سینه سید و پنجاه یک بجهت غارت روم خراب شد و قصه کجی یهودی حرانی و شنیدن او تلاوت قرآن از سر سنور در وقت عبور از اینجا و اسلام و شهادت او چنانچه جمال الدین عطاء الله بن السید غیاث الدین فضل الدین بن السید عبد الرحمن محدث معروف در کتاب فضیله الاحباب نقل کرده و گفته قبر کجی در اینجا است و معروف است یحیی شهید و دهاد بر قبر او سجده و حیران شهری بود در شرقی فرات در بلاد جزیره دان بلاد سیت مابین فرات و دجله و نیز قریه ایست از توابع حلب احتمال هر یک میرود و او نیز اکثر آن منازل را هم برده و قضایا نقل کرده و با آن در آن با آنچه ابو مخنف گفته و تصحیح عالم جلیل بصیر عماد الدین حسن بن علی طبری صاحب مولفات را نقله مثل اسرار الامته و غیره در کتاب کامل السقیفه که معروفست بکامل بهائی بر آن در آن سیر و آمد و موصل و نصیف و علبک و سیافارقین و شیرز عبور نمودند و آمد کناره دجله است مثل موصل چهارم در سه منزلی شام است و پنجم نزدیک بیابان است که از بلاد جزیره است و ششم قریب بحماه بین حلب و شام است و بعضی قصص و حکایات برای این منازل نقل کرده و محل گذشتن سربارک در معرّه که دیرو فرسخی حلب است و از قرائی او است چنانچه بعضی از علماء اعلام نقل کردند و ذکر این منزل و چگونگی رفتار اهل آن با لشکر این زیاده و نقصانی موجود است و نیز طاحسین کاشفی قضایای متخذه و رعین عبور از بسیاری از آن منازل در کتاب روضه الشهداء نقل کرده و غیر اینها وضع که حال در نظر نیست و غرض تسک و تشهدا و بهر یک از آنها نیست هر چند بعضی از آن در نهایت اعتبار است بلکه از مجموع آن

منصف اطمینان تام پیدا خواهد کرد که سیر از آن خط بود علاوه معارضی و خلائی از اخبار و کلمات  
اصحاب تاکنون بنظر نرسیده و چون عاقل تامل کند سیر از کربلا بکوفه و از آنجا بشام بابل و اقل  
ایام توقف در آن دو بلد و از شام تا بکربلا در مدت چهل روز از متنفعات خواهد شمر و اگر از آنجا  
گفتیم اغراض کنیم و فرض نماییم که سیر از بصره و غربی فرات بود انهم بعد از تامل صادق نظیر اول است  
چه از کوفه تا شام بخط مستقیم یکصد و هفتاد و پنج فرسخ است روز دوازدهم در کوفه سیزدهم  
العقاد آن مجلس بشیوم و ایام رفعتن قاصد بشام و مراجعت بکوفه کمتر از بیست روز چنانچه در تفصیل  
گفته نشود و این استند ان ابن زیاد و نیزید و حمل سیر از بشام بعد از آمدن جواب سید و مظهر  
نیز ذکر کرده و این اثر در کامل نقل کرده که چون آل حسین علیه السلام بکوفه رسیدند ابن زیاد ایشانرا  
حبس نمود و قاصد می نزدیک فرستاد و اخبار کرد بحال ایشان روزی سنگی در آن مجلس افتاد  
که مکتوبی بآن بسته بود و در آن نوشته بود قاصد می بجهت امر شما نزدیک رفته روز فلان با شما رسید  
و روز فلان بر سگ و دپس اگر او نه بکبیر شنیدید پس یقین کنید که شمار انخواهند گشت و گرنه شمارا اما  
دادند چون دور و زیاسته روز بآمدن قاصد مانده بود باز سنگی که بآن نوشته بسته بود با آنجا افتاد  
و در آن نوشته بود و صایای خود را بکنید که زمان رسیدن قاصد نزدیک شده چون قاصد  
رسید معلوم شد نزدیک امر کرده که ایشان را نزد فرستند و اما آنچه بعضی از افاضل علماء در حواشی بر دراز  
بحار احتمال داده که استند ان و جواب بتوسط کبوتر بود که ملوک باقی از ابجهت قاصد می و بر وزن  
از بلدی ببلدی می تربیت میکردند فاسد است زیرا که در عصر بنی امیه و اوائل بنی عباس این کار  
متداول نبود بلکه شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الدمشقی تصریح کرده در کتابت رلیف  
که اصلاً آن قسم که انرا حمام می و حمام رسائی میگویند در موصی بوده و ملوک اطمین بسیار با او آشنا  
داشتند و از کتابت الم حکام می الدین ابن عبد الطاهر نقل کرده که اول ملوک که انرا از موصی



نقل کرد که نورالدین محمود ابن زنگی بود در ششم و با حمله از اقبال گذشت که یکماه در حبس شام بودند  
 بعد از بیرون آمدن هفت روز مشغول غرادر می بودند چنانچه در کل برائست و محمد بن بربر طبری  
 در تاج خود گفته که زید ده روز ایشان را در خانه خود نگاه داشت و بعد از آن ایشان را روانه کرد و در  
 مراجعت بانامیت جمال و اکرام توانی و وقار در شب سیر میکردند چنانچه از کلام شیخ مفیدره که  
 گذشت و دیگران معلوم میشود و اگر در هر شب بهشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند نه تنها  
 قریب بهشت و دور فرج خواهد بود و حال آنکه از اینجا به قتل آب و سائر مایعات سیر میر نداشتند  
 خصوص بر ای اتفاقه زنان و کودکان و ضعیفان ششم آنکه باریدن حضرت سجاد علیه السلام در  
 آن روز بکربلا و جماعتی از مردان بنی هاشم و شرف شدن ایشان زیارت حضرت ابی عبدالله  
 علیه السلام جایز در یک روز بلکه در یک وقت مناسب نبود جابر را اول زائر آنحضرت گویند و این  
 از مناقب او است و شیخ مفیدره در سال الشیعه چنانچه گذشت گفته و مکان اول من اری و شیخ  
 طبرسی در صیاح فرموده و مکان اول من زار من الشیخ شیخ ابراهیم قمی ره در حاشیه فصل  
 چهل و یکم خود گفته و انساب السعید زیاده الاربعین لان وقت ضعیفوم العشرین  
 من صفر و خاتمه الاربعین یوم ما من مقتل الحسین علیه السلام و ما  
 هو الیوم و ما من ورد فیه جابر بن عبد الله الا انصار علی بن ابی طالب  
 صلی الله علیه و اله من المدینة الى کربلا لزیادة الحسین علیه  
 السلام و هو اول من زار من الناس زیارت مذکور در متن کتاب زیارت  
 اربعین سیگویند زیرا که قتش در روز بیستم صفر است که چهل روز از شهادت حضرت ابی عبدالله  
 علیه السلام گذشته و آن روز است که دارد شد در آن روز جابر انصاری از مدینه بکربلا جهت زیارت  
 آنحضرت آمده و کسی است که آنجا زیارت کرده و زمان و چگونگی گفته شده

زائر اول جناب است ۴۰ جان فدای آنکه اول زائر است  
 و مقصود آنکه بر هر ناظمی در کتب مقاتل مخفی نیست که بعد از آنکه امت ظاهری حرس پلید تیرید و  
 خواستن و مخیر نمودن آل الله را بین ماندن در شام و گشتن بطن اصلی مدینه طیبه و اختیار کردن  
 ایشان مراجعت الالبیت بعزم مدینه از شام بیرون فرستند و از عراق و کربلاذکری در اینجا نبود و  
 بنا بر متن انصوب بنود راه شام بعراق از خود شام از راه حجاز جدا میشود و قدرشتری ندارد  
 چنانچه تیر و دین شنبه شده و از اختلاف طول بین سه بلد با یکدیگر معلوم میشود پس هر که خواهد از  
 شام بعراق رود از اینجا عازم و بخط عراق خواهد سیر کرد و اگر اطمینان از اینجا بین عزم بیرون آمدند  
 چنانچه ظاهر عبارت ملوف است بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او هرگز برای ایشان سیر  
 نبود و نشود در آن مجلس ذکر این عزم نشود و ظاهر است که در سیر بعراق خیر یا ترتیب مقتضای  
 مقصدی نداشته باشند و گمان نمیرود با آن خبیث سریره یزید و پلیدی فطرتش اگر اظهار میکردند  
 و اذن میخواستند راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را د و چندان کند با آن دنائت  
 طبع و بیجانی که دوست دنیا را بدو بگوید این بعوض آنچه از شمارفته بهر حال این استبعاد و شک  
 بالمره و لوث را از کلام آن راوی مجهول که در ملوف از او نقل کرده و البته یکی از اهل سیر و توارخ  
 است میرد و چون منضم شود بان شواهد متقدمه اساس این احتمال از اصل خراب خواهد شد  
 و با این حال اجبار خبر می رود و خوانان بوقوع این فتنه بجز کلام مذکور کاشف از نهایت  
 جهل و تجریت و کاش بهمان چند سطر ملوف یا مقفل بی مخفقتاعت میکردند و انرا مانند  
 ریشه درخت در زمین شورش از قلب ویران نمی گاشتند و انکاه این همه شاخ و برگ از او  
 نمی رویانیدند پس از آن این همه میوه های گوناگون اکاذیب از آن نمی چیدند و از زبان  
 حجت بالغه خداوند حضرت سجاد علیه السلام ننهد و دروغ و وقت ملاقات خیالی با جابر



۱۲۳

که ناظر بصیرت مجرب میشود از نوشتن چنان عالمی چنین مطالبی را مثلاً باخبار جرمی بدون آنکه نسبت دهد به عالمی یا کاتبی نوشته در قضا یا بی روز عاقل را که چون بعضی از یاران بخمک رفته شهید شدند ناگاه از میان بیابان سواری مکل و سلج پدید آمدند که یکی کوه پیکر سوار بود خود عادی فولاد بر سر نهاده و سپر در بر کتف در آورده و تیغ یانی جوهر دار چون برق لامع حائل گرد و نیزه هجده ذرعی در دست گرفته و سایر اسباب حرب را بر خود آراسته کالدوق السلامع والبدن الساطع بمیان میدان رسید و بعد از طرید و جولان روی بسپاه مخالف کرد و گفت هر که مرا شناسد بشناسد منم هشتم بن عقبه ابن ابی وقاص سپهر عمر سعد پس روی بایام حسین علیه السلام کرد و گفت السلام علیک یا ابا عبد الله اگر سپهر عمر سعد بجنگ شما آمده من آمده ام چنان خود را نشانم تا آخر قصه میا درت و کشته شدن او که تمام آن در روغ است جزو آنرا که ما ششم از شجاعان معروف بود از پنجمه او را مر قالی میگفتند و از خاصه طایران رکاب طغیانشاب حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و علم بزرگ اردوی جلال و رایت عظیمی عساکر منصوره و در جنگ صفین در دست او بود و در همان روز که از جلد نه عمار یا سر و جماعتی بد رحه شهادت رسیدند و از لشکر معاویه ذوالکلاع معروف و عبید الله سپهر عمر پاک شدند ما ششم نیز شهید شد با اتفاق علما و رجال و مؤلفین غرض صفین و در کتاب صفین فخر بن مزاحم بره ایات عدیده کیفیت شهادت و شجاعت و قوت ایمان و جلالت او را ذکر کرده حتی بعضی مرقی که برای او گفتند و شبهه در کتب آنچه در محرق و قبل از او در رفته کاشفی است نیت و ازین عجیب تر آنکه نوشته چون سپهر هزار سوار برای مقاتله با ما ششم فرستاده حضرت نیز برادر خود فضل را با و ده نفر از انصار برای اعانت ما ششم فرستاده است و در قصه مبحوله که بایست از کتاب محو که بجهان انداخته اند به درج و لقب علما و انساب و مؤلفین

حالات آمده علیهم السلام کشیدند و فرزندان حضرت امیر المومنین علیه السلام را از ذکر و انابت ضبط  
نمودند و اگر نادرسی فرزندی دیگر از انجناب نام برده بان اشاره کردند بفضل نامی تاکنون در آن  
شماره دیده نشده و از این رقم در کتاب مکرر است بلکه در ترجمه عبارت عربی گاهی کلامی دارد  
که کاشف است از تالیف آن در او ائسل سن قبل از دخول در مقامات علیه شل آنکه گفته غلام  
غلامی بود شوزب نام تا اینکه میگوید غلام گفت ای مولای من و من خبر این است و جاء عالجش  
بن شیب الشاکری و معه شوزب و الشاکر راجع شاکر قبیلہ است در بیان  
از طائفه همدان که از اولاد شاکرین بر بختین مالکند و عالس از آن قبیلہ بود و برای سولی حاکم  
عبدیه در وقت عربست در هر جایی بناسبت انجایی از آنها را ده میشود و لکن چون از اباطنه  
و قبیلہ نسبت دهند شل آنکه بگوید مولی بنی اسد مولی از مولی یقیف غالباً را یکی از دوضی  
است **اول** حلیف یعنی هم قسم بانیکه شخصی از طائفه بجهت تقویت و حفظ خود از دشمنان  
نزد قبیلہ با قوت و شوکتی میرود و با آنها هم قسم میشود و چونیکه در جاهلیت و اسلام در میان قبائل  
عرب رسوم بود پس آن قبیلہ در وقت شدت و سختی و هجوم اعدای او را یاری میکند  
و و هم نزل یعنی آنکه از قبیلہ خود بجهت بعضی اغراض شل و بصفت معاش یا قرار از نامالومات  
شلا هجرت میکنند و در قبیلہ دیگر منزل میکنند و برفتار و کردار در رسوم زندگی آنها عمل میکنند  
و در پیشتر قواعد رسومه موالیان هر قبیلہ باین دو معنی در حکم آن قبیلہ است و شوزب مولی شاکر  
یعنی حلیف یا نزل طائفه عالس بودند و از آن سفر مبارک با او صاحب بودند آنکه غلام و تابع  
او بود چه شاید مقام او از عالس بالاتر بود چه در حق او گفته اند و کان متقل صافی الشیعة  
و برای مثال همین یک مورد باین است و گاه شود که مولف کتاب بجهت اظهار طول  
یاغ و کثرت تجربه و اطلاع و دانشن کتاب بحصر و احصار و جامعیت کتاب کجای و کجای نوشته ضبط کنند

و در اینجا شیت نماید و از مفاسد عظیمه ترتیب بر آن غفلت نماید و اهل آن مفاسد سحر به و تهنه را بکار  
 از دین و ایمان است بر متناقضات و اکاذیب صفت جمع شده در آن و تسک کردن ایشان بخرابی  
 از اخبار موجوده در آن کتابت قرآنی و بی باجی ساز اخبار امانیه چنانچه گاهی خود احتجاج بیکای بعضی  
 کرامات از قبیل طاهره امه طاهرین علیهم السلام جعل کنند و نشر دهند و بعد از مدتی معلوم میشود و دروغ  
 و بی اصل بود و غرضشان از این اقمرا نشر و تلو و خلاف نامزدن اجوام کالانعام است که ساز کرامات و  
 معجزه که این طائفه برای الله خود تقل کنند همه از این رقم است پس چنین مطالب و ادعیه و اخبار  
 بی اصل و پایه را در کتاب درج کردن و بدست خود دشمن را بر خود چیره و مسلط کردن خلاف عقل  
 و دیانت است و از این رقم کتابست جمله از مولفات آقایان بر خانی قزوینی رحمهم الله و لکن  
 و بعضی از آنها کار را بر ناظر بصیر سهل گردانند زیرا که در آنها مآخذ روایات و حکایات را ذکر میکنند  
 لهذا معتبر و غیر معتبران معلوم و صحیح از سقیم جدا میشود و آنچه بی مأخذ است یا از ذکر آن از کثرت  
 بی پای شرم کنند آن رقم را بلفظ و ابیتی و در روایتی و بعضی گفتند و اشغال اینها بیان میکنند و گویان  
 بهتر آن بود که اصلا متعرض نشوند چه هر ناظری بهره از تمیز ندارد و لهذا اعلام درست کار از آن روایات  
 اعراض کردند بآشتن یا دیدن آن مآخذ و اشتغال تبالیف در تمام عمر و گاه شود مولف  
 کتابت کثرت اخلاص و شوق نشر فضائل و ذکر سبب انعام علیهم السلام با داشتن قوه تمیز  
 صحیح از سقیم التفاتی با آنها نداشته و فرقی بین آنها نگذاشته چه غرض اعظم دادن و بزرگ شمردن  
 آن مصائب و سوز آمیزان قلوب است پس هر چه سبب آن باشد بقول بعضی از طرف این طائفه خوش آید  
 بلکه کار را با بخار سازد که اخبار و احمیه و حکایات کاذبه را بزرگ پاره اعتبارات ضعیفه و نکات منخفه و تحسنا  
 باره با اعتقاد خود محکم کرده و در عداد احادیث معتبره درج نماید بخاطر دارم و ایام مجاورت که گاهی  
 و استفاده از علامه عصر خود شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه که تخریف فضل و اتقان عدیل نداشته است



شدم و تعجب شدم از نقل این و لکن حال که تامل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمع باین  
 کردم که این نقل راست و انهمه وقایع نشود مگر در آن مقدار زمان این حاصل فرمود ایشان  
 است بجهت طول زمان عین الفاظ ایشان بجا نمانده و در آن کتاب نیز از آن قصه است کرده و از  
 این فقره بی بر سلیقه ایشان باید بود و گاه شود که بنامی مولف کتاب بر آن نقل  
 کتب معتده است لکن بجهت عدم مهارت و خیرت بر حال علماء و ارباب سیر و موضوعین و نه داشتن  
 قوه تمیز ثقات ایشان از غیر ثقات باشد و بر کتابی از سیر تواریخ اعتماد کند و در نقل غالباً  
 خود را بر آن گذارد و لکن در نزد اهل خیره چندان اعتبار می ندارد و مطالب بسیار در آن  
 نشان دهندند و کتاب آن مولف منکرات عذیه یافت میشود بآن بنا و دعوی بلکه یا افتخار  
 و طعن بر دیگران و از این رقم بعضی مقاتل یافت میشود چون ذکر آن خالی از غصبه نبود شماره  
 نکردیم و نتیجه تمام این کلمات آنکه چنانچه روضه خوان بنامی درست کاری دارد و مشتاق است  
 که خود را در سلاک ملازمان خاص در آرد و در خود قوه تمیز کتابست مد هر چند از تفقه غیر عالم باشد  
 از کتابست معتد بهر چند از عالم متقی باشد نمی بیند و یا بمقام نرسیده از اساتید اهل فن جو یا شود  
 و از تفقه ایشان تجاوز نکند و الا که با غوای شیطان رسم تازه گوئی را گذاشته و از هر کتابی هر چند  
 جنک مرغوبات باشد نقل کند و از اهرام بصورت جزم بیان کند البته خود را همیاسازد برای تمام قضا  
 نه کوره در مقامات گذشته شخصی در شهر کرمان شاه خدمت عالم کامل جامع فرید اقا محمد علی صاحب  
 مقام و غیره قدس سر رسید و عرض کرد و در خواستیم بنماید آن خود گوشت بدن مبارک  
 حضرت سید الشهدا علیه السلام را سیکتم آقا و را نمی شناخت سر بریزند اخت و تفکر شد پس با و فرمود  
 شاید روضه خوانی میکنی عرض کرد بی فرمود یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن بپایه سیم مستوفی  
 که علماء بهر چنین اعتماد دارند و دعوی کنند که در آن چهل شب در روز که خدای سبحان علیه السلام



در بالایی کوه طور سینا با خداوند تبارک تعالی کلامه داشت الواح توتیه بر او نازل شد و در آن  
 ششصد و سی و ده حکم بیش مکتوب بنمود و نیز قانون و مطالبه عیدیه لسانا را و آنها شد و در سینه  
 انجیل ثبت شد و آنها بمنزله معانی و شرح آن قانون مکتوبی بود و چون از مناجات فارغ و از  
 کوه طور مراجعت نمود هر دو را در حنیفه طلسمید اول آن قانون مکتوب یعنی توتیه را با او تعلیم نمود  
 انگاه قانون ربانی در روایات لسانی را با او موخت و هر دو پس از موختن آن دو قانون برخاست  
 و بر طرف راست جاسوسی نشست انگاه دو پسر هر دو الیغار را و با آنها داخل شدند و آنها نیز  
 مثل پدر خود هر دو قانون را موختند انگاه یکی در طرف چپ و دیگری در طرف راست  
 خواب نمودن نشست انگاه هفتاد و شش آمدند که ایشان را مشایخ سبعین میگویند و هر دو قانون را با  
 گرفتند و در حنیفه نشستند انگاه کسی که مشایخ تعلیم بودند آمدند و یاد گرفتند باین طریق که هر دو برخاست  
 و هر دو قانون را بر ایشان خواند پس هر دو پسرش برخاستند و آن دو را برابر آنها خواند پس مشایخ  
 سبعین که تیره آنرا خواندند و آن شخاص چهار مرتبه آن دو قانون را شنیدند و حفظ کردند و رفتند  
 و میگفتند اینها بر سر علی السلام بدست خود سیزده نسخه از آن قانون مکتوبی نوشت و به فرقه  
 داد و الا آن روایات ربانی را پس بیوشع تلقین نمود و بیوشع را چون وفات یافت مشایخ پسر  
 و مشایخ به هم میران تا آنکه رسید بنجای ارمیا و او به یارخ داد و یارخ به عزرا پسر دو عزرا پسر شمعون  
 صادق و شمعون به یثیم کونوس و او به یونی بن نحیمان و او به موسی بن یوسیر و او به تهمان  
 اربلی و یوشع بن برخیا و این دو به یهودا بن یحیا و شمعون بن شطاه و این دو به شمایا و ابلی طلیون  
 و این دو به یعلی و او به پسرش شمعون و او به پسرش کلسیل که در عصر جنایه بود و او به پسرش شمعون و او به  
 پسرش کلسیل و او به پسرش شمعون و او به پسرش یهودا حق و او به پسرش مقدس پس از طول  
 ایامت که آن روایات و دست قانون از سینه سینه میر میگردانید و این یهودا را در مدت چهل سال با

زیاد در کتابی جمع کرده و نام او را ستانگداشت و این کتاب را یهود بغایت تعظیم کنند و معتقدند  
 که تمام آن از جانب خداوند واجب التسلیم است و در میان ایشان رواج نام دارد و در  
 وند ریس بلکه گویند قانون مکتوبی توراته بمنزله آب است و سنا نیز شراب مخمر و چربا بار نیز نایاب  
 آن و گاه تشبیه کنند اول را به نمک و دوم را به فلفل و ابا زبرگوار و علمای بزرگ یهود و تفسیر برای  
 سنا نوشتند یکی در قرن سیم و در او شلیم یعنی بیت المقدس و دیگری در اول قرن ششم در بابل  
 و این تفسیر را کرا او شلیم و کرا بابل گویند و کرا معنی کمال است یعنی کمال توراته است و مجموع  
 این دو تفسیر را کرا لان گویند و چون با سنا جمع شوند ترا طالموت گویند و بجهت تمیز کار می گویند  
 طالموت او شلیم و طالموت بابل و بجهت اخلاق اول و سهولت دوم غیبت یهود ثبات  
 بیشتر و اعتقاد ایشان بآن زیادتر است این خلاصه معتقد ایشان است در انقیام و حاصل  
 آن آنکه کلمات بسیاری از جانب خداوند تبارک و تعالی در شب طور بر قلب جناب سنا  
 علیه السلام نازل شد و تا قریب بدو هزار سال محل این کلمات صد و اربعه و او صیاد علیه السلام  
 بود و از سینه بسینه نقل میکرد و چون در منزل آخر به سینه یهود احق و دوش رسیده انرا از سینه  
 خود بیرون آورد و در کتابیکه نام آن سنا است جای داد و صدق تمام این اعتقاد و دعوی  
 و کذب آن یا صدق بعضی و کذب بعضی بر معلوم نیست و از اهل بیت عصمت علیه السلام را  
 باب چنینی بنظر رسیده علی صد و چهار کتا خصل روایت کرده و از ابن عباس که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عز و جل را گفت بگشاید بست و چهار هزار کتا در شبانه روز  
 یا موسی علیه السلام دو ساعت طعامی و شرابی خورد و چون برگشت بسوی بنی اسرائیل از شنیدن  
 سخنان او سین ششم شد بجهت حلاوت کلام حق تعالی که در سنا معش جای گرفته بود و این خبر  
 فی الجمله تصدیقی از اصل دعوی ایشان میکند بهر حال بر خوان مومنین مخفی نماند که بلا حاشه

اخبار متواتره در میان مسلمانین که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آنچه در استهای سابقه گذشته نظیر  
 در این است واقع خواهد شد و در اخبار البدر علیهم السلام بعضی از آن وقایع و قصص این است  
 منطبق گردند بر وقایع احم ساله مخصوص بنی اسرائیل با لیسیت برای این قصه مذکوره نظیری  
 در این است باشد و اقرب البصر را بنود واحدیر اندیم بان اشاره نماید و لکن جماعت روایان  
 چشمه را در روشن روی ما سفید و صدق اختیار بنویسند و در مورد کور و اوج و هویدا نمودند  
 و با قوال و افعال خود نظیران واقعه را در این است بمقام حسن و عیان در آورده و توضیح این  
 احوال آنکه روایات بسیاری در این باب بزبان عبری که بهترین اسباب صحت سند و قوت  
 متن خبر است در نزد بسیاری از این جماعت است که بعضی از آنها در نهایت فصاحت و بلاغت  
 است در السند و مضامین و اثر و آثار را با تمام قوت قلب بالای سنای خواهند و برای حمله از آنها  
 راوی مخصوص چنین گفته و نام برند و مجالس اتم را بان اخبار و حکایات روئقی تازه دهند و در  
 استوارند و چشمه را بگریانند و آنها را بپند نمایند و لکن در سنین متطاو که گذشته بقدر قوت و  
 فصاحت و بدیل میسر بهمت در صد و پید کردن ماخذ آن اخبار و کتابیکه از این طائفه  
 روایات را بر داشتند بر آنکه خود و جماعتی از اهل طلاع و خبرت و ارباب دانش و بصیرت آنگون  
 اثری از آن پیدا نشد و در کتب اساتید فن حدیث و خبر و ارباب کتب محصر و حد و طبقات  
 گذشته نشانی از آنها نیست حتی در کتب جماعتی که نهایت مسامحه را در نقل حواشی ضعیفه در مقام  
 داشتند و مکرر سوال از ماخذ شد گاهی حواله کردند بکتاب بعضی از علماء مثل سید خراسانی و مثال  
 او که از حضرت ساجین در اینها مندر عمری صرف کرده و رنج بسیاری کشیده آنگاه است آمد  
 معلوم شد حواله بی محل بود و گاهی حواله بکتابی کردند که اصلاً ذکر آن در اهل فن نیست و گاه  
 بمقتل عالمی جلیل که احدی در سلفاقتش اسمی از مقتل نبرده و گاهی حواله ببلادی مثل بحرین و

و احساک راه تفحص بان مسدود است و باین قسمها و مانند آن از غدار طغی و رتند و این  
 سر را از جانب مخفی نماید و چون جمله از اینجا جماعت در عداوت معتبرین محسوب نماید ای ایشان  
 بر خیز از گفن دروغ خبر نیست عداوناچار با نیست بجهت حل کار ایشان بر صحت بقضا می شود  
 سلامانی ان رشته سنار که در بنی اسرائیل بود و هست یا اینجا بیاوریم و گوئیم این روایات دست  
 به دست و بسینه بسینه و سلسله اینجا جماعت باین طبقات رسید و در اعصار قریب به چهار دین  
 زمان اندک اندک بنای جمع آنها شد در کتاب کاهی قبولی بعضی در مجموعه والد مرحوم و کاهی  
 در بنک استامد مخفی و کاهی در قتل فاضل کدائی و گاه برای آنها اسم تازه گذاشته میشود و گاه  
 از آن مجموعه با اختلاف ترتیب در مجموعه دیگر و بجهت تعدد مانده غرقت میگرد و چون جمع شود  
 سنای این است شود و لکن سنای بیود کتاب صحیح محمود است که با این خط ان و تفسیر  
 از زیادت و نقصان مصون و محروس است و اما روایت سنای این است دارای قوه قویه  
 بنایه است که چون از مجموعه مجموعه دیگر نقل کنند و را نموند و باریک شود و شایسته و باریکهای  
 تازه با طرحت و نقصان برای آن پیدا گردد و چون در سیر منزل منابر بریند و موسم نقل  
 رسد قوه حیوانیه و را او ظاهم گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال و هر آنچه بهات مختلفه پراز  
 کند و با بجهت شال بپاره از آنها اشاره کنیم یا نیکی مخفی می آید و ذکر کنیم که معلوم شود که نام خیر است  
 چه نقل تمام با وضع رساله نسبت ندارد و اول نقل که به هیبت این عمو که رفتند است  
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن ضربت بطریق با کشش از طرف در و سار قابل تفرقه  
 انجمن و محضر انبیا پیش بود و میگردد صافه حراجه الاوجه و عینه یاترق علی مواد  
 حزن علی امیر المؤمنین و غیره و ان اینجا نظر کرده که سر بر این انداخته و هالت نفس  
 منهم متفلس لا و خلعت ان شطایا قلبه تخرج من انفسه میگردد و اطباء جمع

این روایت از  
 ابن ابی عمیر  
 است

کردند و ایشان عمر و ریه گوشت را باد کرده و داخل آن جراحی کردند و در بدن او و در ریه نیز سوراخها  
 حافیز بن حمید بن فخر بن و تلج لسانه مردم فهمیدند و ایس شدند پس سر باز برداشتند  
 میگویند از ترس آنکه زنان بشنوند خراص بن بست که طاقت زیاده در توانست خود را  
 کند و در آن شرق بعبوده پس حضرت ششم باز کرد و بعد از کلماتی جیب میگوید گفتم  
 یا ابا الحسن لایم لک صا نری و ان جرحک غیر ضار فان الیرکایین  
 الحبل الابر و الفحی لا یجیرک یجیرک الیخضر و العسل یقوی اذا  
 از تعش و الملیث یضری اذا احتدش بعد حضرت جوانی داد و ام گفتن شنیده که  
 حضرت او را خواست داخل شد خدمت پدر بزرگوارش و ظاهر این نقل چنین است که در  
 حضور همه انجاء است آمد و عرض داشت شمس اطل البیاض و قهر الهام شمس حساس  
 کثیرها المتصدد ارقم اجتهد المتفقد عودا اذا اشاهت الوجوه ذکری  
 اکل الوکب الکثیر قلا تا اخر این خبر مجمع و قفی که از شنیدنش نفس مخطوط میشود  
 و لکن صد حیف که اصل ندارد و در اصل شریف ثقه جلیل عاصم بن حمید خبر چنین عمر و ریه  
 جراح را دارد و از این کلمات در آن چیزی یافت نمیشود و هم چنین ابو الفریح در اصل  
 معالجیه بن عمر را ذکر کرده بدون این شرح و حواشی و هم خبر طولانی و کیفیت بر این  
 حضرت البیهده علیه السلام از مدینه طیبه که در میان این جماعت وارد و فاضل و زبیدی آنرا  
 در اسرار خود از بعضی شاگردانش روایت کرده که او در مجموع که آن را نسبت میدهند بعضی  
 روضه خوانان با دیده که از عید اندین سنان کوفی روایت کرده و او از پدرش از جدش  
 که قاصد اهل کوفه بود و مکتوبی آورد و جراح است حضرت سه روز صلت خواست و بر سر عالم  
 سفر شد و گفت بروم به بنیم جلالت شان پادشاه حجاز را که چگونه سوار شود آمد و دید حضرت

الکحیر

شرح  
 این  
 خبر  
 است

یک روزی ششمینی داشتم دو بشر گرفته و مردان استیاده و اسبان نیزین کرده و کل غل که به نام بود  
 و در باج پنهانانه اند حاضر انگاه کیفیت سوار بر بشری عجیب نقل کرده که هر طرفی که می  
 بر میزد و به غ و نیز شخص همراه بود و اعصر و زیاده هم که این سوار کرد بشران بی جواز حاضر  
 گرفته و ای سوار شدن اسیران و در اینجا نیز بشری تازه دانه انگاه و بادش آمد ساری  
 در آن روز با آن جلالت پس گریست تا آخر خبر که انسان عجیب است از کیفیت یافتن  
 آن و از آن عجیب تر ضبط کردن چنین فاضلی آن در کتاب خود حال آنکه دیده که در دست او  
 علیه الرحمه مرویست که چون خواست حضرت از مدینه طیبه بیرون بیاید این آیه را خواند و فرج  
 منجا خائف تر و قرب قال دبت مخفی من العیاض المبین و چون وارد مدینه  
 شدند این آیه را تلاوت فرمودند و ملائک تجده فلقاه مدین قال عیسی بن ماریان  
 یهدی سوا السبیل و سیرت و زنی مذکور در این خبری اصل زنی جاریه و ملوک  
 است با سیرت امامت غایت بهانیت را دارد که پیغمبر طوفانی و مسامی این جماعت است  
 که خلاصه آن آنکه جناب زینب سلام الله علیها در شب عاشورا بجهت هم و غم و خوف از اعداء  
 در میان خیمها سیر میکرد برای استخبار حال اقرباء انصار و دید همسین نظام را و صحاب را و خیمه  
 جمع کرده و از آنها عهد میگرفت که فردا نگذارند احدی از بنی هاشم قبل از ایشان بمیدان برآید  
 بشری طولانی آن مخدیره سر و آرد پشت خیمه ابی الفضل علیه السلام اینجا نیز بنی هاشم  
 را جمع کرده و بهمان قسم از ایشان عهد میگرفت که نگذارند احدی از انصار پیش از ایشان  
 بمیدان برود آن مخدیره سر و خدمت حضرت رسید و قسم کرد حضرت از قسم او عجیب کرد  
 سبب بر رسید آنچه دید عرض کرد تا آخر خبر که در غرض را در این فن مهارتی بود تمام چهارم  
 نقل کنند با سوز و گداز که در روز عاشورا بعد از شهادت الهیت و محاسن حضرت با این

امام زین العابدین علیهما السلام آمد پس از پدر حال معامله بنجاب را با عدا پر سید خبر داد که بنجاب کشید  
پس جمعی از اصحاب را هم برد و از حال آنها پرسید و در جواب قتل قتل تار سید به بنی هاشم و  
از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سوال کرد بهمان قسم جواب داد و فرمود بدان در میان خیمها غیر  
از من و تو مردی نمانده این خلاصه این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه بنجاب  
از اول مقاتله تا وقت نیازت پدر بزرگوارش ابتدا از حال اقربا و انصار و میدان جنگ خبری  
نداشت هیچ خبر عجیب که متضمن است طلب کردن حضرت هنگام عزم رفتن بمیدان اسپ سوار را  
و کسی نبود آنرا حاضر کند پس مخدرة زنیب رفت و آورد و آنحضرت را سوار کرد و بر حسب تقدیر  
منابر کلمات بسیار باین برادر و خواهر ذکر میشود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی  
نیز در آمده و مجالس رایان رونق دهند و بشوره آرد و الحق جای گریستن است اما نه بر این بصیت  
بی اصل بلکه متن چنین دروغ واضح و افترا بر امام علیهما السلام در بالای منابر و فنی نکردن انا که میکنند  
از نسی کردن بجهت بی اطلاعی یا ملاحظه عدم نقص در بعضی شئون و مستکن بودن ضعیف الحال  
از عرض کردن بیان گوئی به بی انصاف کتاب که امی تجری بر خداوند جبار نه در مقابل معتد  
موجود است که اول صبح عاشورا پس از از ایشان صفوت حضرت برتری سوار شدند و آن خطبه  
بلیغ را بجهت تمام بیت خواندند آنگاه فرود آمدند و اسپ خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بجهت  
سوار می نمود و او صیالش خریده بود و از آن بجز می گفتند که در السنه عوام بدو اجماع معروف شده  
خواستند و سوار شدند و تا آخر کار سواره بودند گاهی بجهت بعضی حوایج مثل نشستن بر بالین شهید  
یا حمل نعشی یا نماز کردن یا تغییر لباس یا وداع بعضی فرود می آمدند و باز سوار میشدند مگر آنکه در جواب  
گویند و مضائقه ندارند که در آخر وداع اسپ فرار کرد کسی نبود بیاورد این هم جواب دارد که  
بروایت معتبر با جناب ابی الفضل با هم بمیدان رفتند و شیخ مفید در ارشاد و شرح مقاتله آنحضرت

بعد از قضیه بانکه مالک بن النیسر و شهادت عبدالعزیز بن الحسین علیه السلام رسیدن زخمهای بسیار  
 در بدن مبارکش روایت کرده که سه نفر یا چهار نفر از اهلش با آن جناب بودند و دشمنان را  
 از آنحضرت دفع میکردند تا آنکه ایشان نیز شهید شدند و بعد سبایید از غلامان و مریدان  
 باشد ششم نقل کنند بانکه از غزن و اندوه عبارات شجیه که زنیب خاتون علیها السلام آمد  
 ببالین حضرت در آتشگاه و رآته بجو بفسد و رحمت بنفسی علیه و هوی تقوی  
 عانت اخی عانت رجاء عانت کشف عانت حمانا کج و قدری از  
 آخراں در اقسام دروغ گذشت هفتم خبر سیت لطیف و یکی با مقتدایا کمال دروغ  
 از ذهن سامعین محو کند و سندرابه ابو حمزه ثمالی بچاره منتهی کنند که روزی آمد در خانه حضرت  
 امام زین العابدین علیه السلام و در را کوپید کتیر که آمد چون نصید ابو حمزه است خدایا احدی  
 که او را رساند که حضرت را تسلی دهد چون ام و ز دو مرتبه پیش شد پس داخل شد و تسلی  
 بانیکه شهادت در این خانواده عادت و موروثی است جد و عم و پدر و عم پدر همه شهید شدند  
 در جواب او را تصدیق نمودند و فرمودند و لکن اسیری در این خانواده موروث نبود آنگاه شمه از حالت  
 اسیری عمها و خواهران بیان کردند و اگر خبر اصلی میداشت برای مجالس مصیبت بسیار  
 فائده بود هفتم خبر از آن سوزناک ترک خراستاد فن کسی نتواند از اباین خوشتر  
 دهد و سندر از ابنتام بن احکم مظلوم رسانند و خلاصه آن آنکه گفت ایامیکه حضرت صادق  
 علیه السلام در بغداد بود و روز حسب الامر بایست در محضر عالی با ششم روزی بعضی از  
 شیعیان او را دعوت بجلوس غرای جدیدتر گوازش کرد و عذر خواست که باید در آن محضر حاضر شوم  
 گفت رضعت بگیر گفت نشود که اسم این مطلب در حضورش برده که طاقت ندارد گفت  
 سبب اذن بیا گفت روز بعد که شرف شدم چو یامیثود و نتوانم راست گفت بالاخره

۴  
 در محضر خاتون  
 مقامات و ائمه و رجال  
 نقل کنند مقتدایا کمال  
 دروغ



اور اردو بعد از آن مشرف شد حضرت یا شد بعد از تکرار عرض کرد فرمود گمان داری من  
 در اینجا بودم یا در چنین مجلس حاضر نمیشوم عرض کرد جناب تو را در اینجا ندیدم فرمود  
 و گفت که از حجره بیرون آمدی در محل گفتش با چیزی ندیدی عرض کرد چاره در اینجا افتاده بود  
 فرمود من بودم که عیار بر سر کشیدم و روی زمین افتادم و چون درست حفظ کردم شاید چیزی  
 در آن کرده باشم خبر مفصل و بسیار گرفته بود که کاش باید داشت و احتمال صدق در آن نیست  
 بهین مقدار بهتر آنکه گفتا کنیم و این تمهید را ختم نایم بدگر خواب عجیبی که برای جماعت روضه خان  
 سوغه السیت بلوغ و نذیریت تاریخ صورت آن چنانچه در کتاب السلام نقل کردیم این  
 که سیدی فاضل از معتبرین روضه خاان است شیه در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و خلوق  
 در نهایت وحشت و حیرت و کسری بحالی خود مشغول و طافه ایشان را میبازند بسوی حساب  
 و یا بر تنی دو موکل بود و من چون این را بهیر را دیدم در آن شب عاقبت کار خود که با این بزرگ  
 امر کار بچکار خفته بودم در اینجا و در نفر از جماعت مرا امر نمودند بجهت در محضر حضرت امام العظیمین  
 صلی الله علیه و آله چون مال کار خطرناک بود سامحه کردم قوام ایشان بدینی و در پیش و دیگر  
 و عقیب و من در وسط هر اسان و ترسناک سیر میکردم که دیدم عمارای بسیار بزرگی بر دوش  
 جماعتی از طرف راست راه میروند بالهام الهی دانستم که این عمارای سیده تران محالست  
 صلواته الصلوات چون بعماری نزدیک شدم فرصت را غنیمت دانسته از دست موکلان ترا  
 و خود را بر عمارای رساندم پس از آن قلعه محکم محل منبری دیدم که پیش از من جمعی از گناه کاران با نچاپنا  
 برده بودند و موکلین را دیدم از عمارای دور و قدرت بر نزدیک شدن بعماری ندارند و بهمان  
 اندازه دوری با ما میسر میکنند و با اشاره التماس کردند برگردیم قبول نکردیم نگاه با اشاره ما را تهدید  
 کردند چون نیکوگاه خود را محکم دیدیم باینر ایشان را تهدید میکردیم و با همین قوت قلب سیر میکردیم

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

که نگاه رسولی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن مخطوطه از جانب اجداد گشت  
 که جمعی از کاتبان آن است بپناه آوردند ایشان را روانه کن که بحساب ایشان برسم پس آن  
 مخدیره اشاره فرمود و موکلان از هر طرف رسیدند و ما را بوقت حساب کشاندند و را بخاستری  
 دیدیم بسیار بلند که پلهای زیادی داشت و سیدالانبیاء صلی الله علیه و آله بر بالای آن بنشسته  
 و امیرالمومنین علیه السلام بر پله اول آن ایستاده و مشغول است بر رسیدن حساب خلائق و آنجا  
 در پیشروی آن حضرت کشیده چون نوبت حساب بن رسید مرا مخاطب کرد و بنویس و بنویس  
 فرمود چه دلت قرندم حسین را خواندی و او را بندهای و خوار بنی نسبت دادی پس در جواب  
 متوجشتم و بزرگوار چاره ندیدم پس شکر کردم که خواندم پس دیدم در وی بیاد ویم رسید گویا  
 پنج آهنگی در آن قزوین طفت شدم بطرف خودم دریا دیدم که درفش طومار است از آن  
 داو کتوم دیدم صورت محاسن من در آن بود و در هر جای زینت هر چه خوانده بودم در آن  
 ثبت شده بود و از آنجمله همان فقره که از من سوال کردند پس حیل دیگر بجا طرم آمد گفتم مجلسی از آن  
 در چهاردهم بجا ذکر کرده پس یکی از عظام حاضرین فرموده بروند مجلسی کتاب را بگیر پس طفت  
 شدم دیدم از طرف راست بنبر صفوف بسیاری است که اول آن جنب بنبر و آخر آن  
 خدای داد که بجا نیستی میشود و هر عالمی مولفانش در پیشرویش گذاشته شخص اول در صف  
 او را بر جوب می است چون رسول حضرت پیغام را با و رسانید در میان کتب آن کتاب برده شد  
 یا و داد گرفت آورد اشاره فرمودین دهد گرفتیم و در بجز قزوین فرستم زیرا که غرض از آن حلیه اقرار  
 خلاصی از آن محکم بود پس پاره اوراق را را بهیوده بهم نروم در آن حال حیل دیگر بجا طرم آمد پس گفتم  
 از آن مفضل حاجی ملاصلح بر خانی دیدم باز بخادمی فرمود و بابو گو کتاب را بیا در وقت گفت  
 در صف ششم یا بنفتم شخص ششم یا بنفتم حاجی مذکور بود کتاب را خود برداشت و آورد پس فرمود

آن فقره را در آن پیدا کنیم دوباره خوف بگشت و مضطرب شدم و راه چاره از هر طرف جستجو  
 می نمودم و غولی برگردانیدن او را قیام بودم یا قلبم ایستاد تا آنکه میگویم چون از خواب بیدار شدم  
 جماعتی از اهل صنف خود را جمع کرده و آنچه در خواب دیده بود نقل نمودم گفت اما من پس در خود  
 قوه اقامه شعور و طرز تفه خوانی را نمی بینم از ترک میکنم و هر که مرقدیق میکند سر او را است  
 که او نیز دست از آن بگشاید آنکه سالیانه بمبالغه خطری از این راه یا و میرسد از آن چشم پوشید  
 و دست از روضه خوانی کشیدیم چهارم در ذکر چه شبیه که سبب تجریم این جماعت  
 بلکه بعضی از ارباب تالیف شده در نقل کردن اخبار و حکایات بی اصل و ماخذ و اخباریکه  
 صدق در آنها نمیرود و بیان احتمال بقایت ضعیف است بلکه در یافتن دروغ و جعل  
 اخبار و حکایات متضمن پاره مصائب و درد نشد و بعضی گریانیدن مؤمنین و رونق دادن  
 مجالس تغزیه و جواب از آن او نام و عمده آن دو چیز است اول آنچه از بعضی از دروغ  
 پر و زما نقل شده که در اخبار مدح البکار و ترغیب گریانیدن شیعیان ذکر شده که بچه قسم بگویند  
 و چه بگویند و چه بخوانند و از این ذکر نکردن معلوم میشود هر چه سبب گریانیدن و وسیله سوزانیدن  
 دل و بیرون آوردن اشک باشد از دیدگان مدوح و محسن است هر چند دروغ باشد پس  
 بمقتضای این اخبار با یگفت که مراد از آن اخبار بسیار که در دست دروغ گفتن وارد شده  
 هر چند در نهایت اعتبار است دروغ گفتن در غیر مقام تغزیه داری و ذکر مصیبت است نظیر  
 آنچه بعضی در باب غنائقند و همین بیان آوازه خوانی و خوانندگی را در مرثیه بلکه در تلاوت  
 قرآن مجید جایز کردند و باین بیان توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد و بر آن  
 فساق جاوید و سبعی بسوی آن معاصی باز نمود زیرا که اخبار فضیلت مدح او حال سرور و قلب  
 مؤمن و قصای حوائج و اجابت خواهش او و سعی و کوشش در انجام آن اضعاف اضعاف

اخبار ایکا است پس هر فاسقی هر زنی را که دید و خواستش نبود بوسه بردنش زیادستی بسینه اش  
 بالذکر کار را بجای نازک برساند بزدن رواست بقضای اخبار کتاب احوال سرور یا اخبار  
 استحباب قضای حاجت و غیر آنها حاجت نماید و خود را تسلیم کند و آن ثوابها را بروح والدش  
 برساند و هکذا در لواط و مقدمات آن و امثال آنها از محاصی شهوانی و برهزی شعوری پوشیده  
 نیست که این رشته سخن خلاف ضرورت دین و مذاهب و سبب بیرون رفتن از این کیش و  
 ملت است و جواب اصل شبهه در نقشه کتاب مکاسب شروع شده و احوال آن که در اینجا  
 توان گفت آنکه مستحب هر چند بسیار بزرگ باشد یا حرام هر چند در نظر بسیار محقر باشد نتوان  
 معارضه کند و طاعت الهی را نتوان بوسیله امریکه سبب عفت و خطا دوست یکجای آورد و با  
 نزد خداوند تبارک و تعالی متقرب شود بلکه مورد محمل تمام مستحبات آن فعلی است که سبب  
 ذات جائز و مباح باشد پس اگر حرام شود و اراعی مفسده غلیظه شد که بجهت آن مفسده ای فرموده  
 از کردن آن کار مخصوص اگر آن کار از مقدمات مستحبی باشد که نتوان آن مستحب را یکجای آورد  
 بی کردن آن حرامی برای آن مستحب نمی ماند و این مطلب بعینیت مرکز اذان تمام اهل  
 شروع باشد یا هیچ عامی متدینی احتمال میدهم که اگر رفتن بکربلای معلی برای زیارت حضرت  
 ابی عبد الله علیه السلام مخیر شد در سوار شدن بر اسب خوب یا نشستن در کشتی معضوب یا عبور کردن  
 در خانه و بیتان غیر آیینی مالک آن و امثال این از محرمات آن رفتن جائز بلکه مستحب باشد بجهت  
 اخبار فضیلت زیارت آنحضرت که صد مقایله اخبار ایکا است حاشا که چنین نوعی فاسدی  
 کند و از کتاب آن کیتر را بجهت احتمال درک آن تحبب پذیرد و حاصل مقصود آنکه اگر کمون  
 ثل عانت او بر نیکی و قضای حاجت اوست که با جماع علماء و چنانچه استاد غلام شیخ مرتضی  
 اعلی اند مقامه نقل فرموده باید اول جواز و ایضا بوسیله و سببی که بان ایکا و اعانت و قضای حاجت

محقق میشود معلوم کرد تا نشود از داخل در اجزاء استجاب ان سه کار کرد و نشود که بآن اخبار  
و سبب را اگر حرام باشد مباح کرد مثل آنکه ظلم یا فردی حلال شود چون بان احانت مومن میشود  
و از ای دشمن یا انجام امر ترخیص و بگذارد از قبیل مفسد که باین شخص ان در عرصه پرداز  
که از ابائمه مترتب میشود آنکه ناچار باید هر حرامی که وسیله گریزیدن باشد را مانند دروغ گفتن  
جائز باشد زیرا که فرقی در این باب مابین دروغ گفتن و سایر مجرمات نیست و آنچه در اینجا ابائمه  
ایجاب میدهد این شبهه اگر چه قابل ذکر بنود اما شاید در ذهن بعضی عوام پیاده داخل شود لازم بود که  
مفسد آنرا بداند و نیز بداند که معصیت در دروغ گفتن و غنا خواندن و مرثی و تلاوت قرآن  
و نظائر آنها از طاعات و قربات بزرگ تر و عقاب آن سخت تر است و از نظر القحطیات  
نسب این مقام آنکه یکی از ثقات اهل علم بزرگ برای من نقل کرد که وقتی از پیاده رفتم به مسجد مقدس  
انرازه بیان که شفت بسیار دارد و در سیر منزل وارد قریه اردکان ای خراسان شدم قریب شایو  
چون غریب بودم رفتم مسجدی بنام چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراغی خاموش روشن کردند و شایو  
آمدند نماز مغرب و عشاء را بجماعت کردند آنگاه پیشیناز رفت بالای منبر نشست پس خاموش بجا آمدن  
را بر از سنگ کرد و بر بالای منبر زد و جای خواند گذاشت تئیر ماندم برای همسیت آنگاه مشغول خواندن  
شد چند کلمه خواندم برخاست و چراغ را خاموش کرد و تعظیم پیشتر شد در اینجا دیدم بنای سنگ  
عند اختن شد از بالای منبر بر انجاعت و فریاد بلند شد یکی سبک ویدی ای وای سرم دیگری فریاد از بار  
سیم از سینه و بگذارد و بشو و بلند شد قدری گذشت سنگ تمام خواند مشغول دعا شد و چراغ  
روشن کردند مردم با سر و صورت خونین و دیدم بای اشکبار رفتند پس نیز پیشیناز رفتم و از حقیقت  
این کار شنیع پرسیدم گفت روضه خوانم و انجاعت بفرمایم شتم عمل گیر گفتند الباید باین نحو  
افشان را بگرایم و دو هم استقرار سیرت و علماء در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایا

باز  
در  
این  
مقام

خیر صحیح در این فضائل و قصص مصائب ساجده ایشان در این مقامات مخصوص تمام خیرهای  
 باشد و محسوس است ایامی نبی شیخ مفید طاب ثراه و کتابی است در تمام ابواب شافیه بحالات ائمه  
 علیه السلام سوی باب مقتل حضرت ابی عبد الله علیه السلام بجز سائر کتب اصحاب اخبار ائمه در او  
 اصل نقل میکند و اما در باب مقتل تمام و قرائع از در یک شسته کشیده و از کلمی و مدائنی و غیر این در  
 از صیاب سیر نقل نموده ابو الحسن مدائنی از معروفین علماء اهل سنت است و کلمی نیز چنین است  
 اگر چه بعضی او را شیعه میدانند و لکن هر دو در سلاک ارباب تاریخ و سیر مذکور بکند و شیخ مفید و تائید  
 میکند سیرت علماء در این مقام یکپسته احادیث که انما را اخبار تسامح میکنند و حاصل مضمون  
 انما آنکه فرمودند هر کس بشنود عملی را یا باورسد که ثوابی برای آن مقرر نموده اند و وعده داده اند پس  
 عمل را بجای آورد باید رسیدن بان ثواب آن ثواب را باور یا بدو خوانند داد هر چند پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 نفرموده باشد و معلوم است هر کس برای دیگری بان خوچیزی نقل کرد و آن را نسبت ثوابان کرد  
 یا آنرا انسان در کتابی دید و داخل در آن اخبار میشود و میتوان گفت که یا برسد یا آنرا شنیده پس اگر  
 آنرا عمل کرد باجران خواهد رسید و پوشیده نیست که عمل بخیر در هر جائی بمناسبت آنجا و خیر است مثلا  
 عمل کردن بخیر ضعیف مخلوق بنما مخصوص بجا آوردن آن نماز است و بروزه مخصوص بوقت آن  
 و بصدقه مجینه دادن آنست و بافطار دادن مومنی خواندن او است و عمل بخیر که در آن فضیلت  
 پاره ماکولات است خوردن آن است و مکنه او عمل یا بخیر ضعیفه در ابواب فضائل و قصص  
 و مصائب گشودن و حفظ کردن و ضبط نمودن و ثبت کردن و نقل نمودن آن است پس  
 در این مقام خیر بر قدر ضعیف یا شد بقضای آن سیرت معلومه علماء در این اخبار معتبر و تسامح  
 جائز و برگزیده و خواننده و نویسنده حرجی و ایرادی نیست بلکه خوبات و خیر و شده برای آن اگر است  
 بر او واقع داشت البته خواهد رسید و این کلام که از فرموده بعضی مترجمی میشود خدشات بسیاری دارد که

از این کتب در این باب  
 بدایه مصائب

تفصیل آن منجر بتطویل است بر کسب تمامیت تا بحال علی فاسد این جماعت روضه خوانان که  
کلام در آن است مفید برای ایشان تسک صحیح باشد چه این کلام بیان کند که در شد  
یعنی برضا الطه السیت که چون مکتوف شود دیگر دردی از بازار کساد و سوق فساد این جماعت  
دو نخواهد کرد و توضیح آن متوقف بر ذکر مقدمه السیت و آن است که علماء عظام که از عصر ائمه علیهم السلام  
و عصر روات و محدثین قریب بآن بزرگواران دور افتادند و اخبار و احادیث موجوده در کتب  
بسیار بود و عمده اسباب تمیز دادن حدیث سالم از غیر سالم در ادوی راست گوازی در فرغ گوازی  
میان رفته و دست بآن نیز سیدنا چار شدند و بان سببیکه برای آن کار باقی مانده بود بقدر قوه  
بسیور میرانی درست کردند و از ادوی آن نیز آن احادیث و اخبار را بر چند نوع کردند اول  
صحیح و آن خبر سیکه تمام سلسله راویان این خبر شیعۀ اثنا عشری عادل باشند و هم حسن و آن خبر سیکه  
تمام آن سلسله اثنا عشری مدوح باشند یعنی ایشان راستایش مدوح کرده باشند و لکن بعد از آن  
نرسیده مثل آنکه طایف آدم خوبی است یا صادق است یا زاهد یا عابد یا مثال این اوصاف بعضی  
از آن سلسله چنین باشند یا بشرطیکه باقی مانده از صنف اول باشد سیم موقوف و آن خبر سیکه سلسله  
راویان او عادل باشند اما در مذہب غیر امامی باشند مثل سنی و زیدی و کیسانی و واقفی و فاطمی و اوی  
یا بعضی چنین باشند و لکن همه امامی عادل باشند یا امامی مدوح بنابر احتمالی چهارم آنکه تمام  
سلسله راویان یا بعضی اگر چه بکلیف است فاسق باشند یا آنکه حاش معلوم نباشد یا آنکه اگر کتب  
رجال سهم او را اصلاً نبرده باشند یا برای خبر اصلاً سلسله سندی ذکر نکرده باشند یا از سلسله راویان  
یکی یا بیش از اول سند یا وسط آن یا آخر آن افتاده باشد و معلوم نشود آن شخص کیست تمام این  
اقسام داخل در ضعیف است باین اصطلاح و تمام اخبار از این چهار نوع بیرون نرود اگر چه  
بعضی قوی هستند و سلسله تمام آن مدوح غیر امامی باشند یا بعضی آن باشند سابق از اقوی

نماید و بهر حال در میان این اعلام اختلاف شده که دلیل بر این اثبات واجب و حرام در  
 فقه از سنت کیکی از ادله است که ائمّه از این انواع چهار گونه است بعضی مقتضای بیان  
 نوع صحیح کرده بعضی حسن بعضی موثق و بعضی هر دو را بان ملحق نموده و بعضی قسم چهارم  
 نیز بر آن افزوده اند بشرطیکه علماء در مورد آن خبر ضعیف بآن عمل کرده باشند پس ضعف آن خبر بجهت عمل آنجا  
 قوت گیرد و شکستی آن بموافقت اجتماع است البته خواهد شد و اما در غیر واجب و حرام پس مشهور علماء  
 شرکت دارند در عمل الضعیف و الضعیف هر چند در مورد عامی و جاری نماند باشد و بر این  
 و تیره سیر میکنند در ابواب حیات بلکه مکومات و همچنین در ابواب فضائل و مصائب و قصص و چون  
 در سیره انبیان تبانی سیر کردیم و در وارد عمل انبیان نظر نمودیم معلوم شد آنچه بایشان نیست  
 دادند و در این مقام راست است بلکه جمعی از اعلام بآن تصریح نموده اند مانند بان نحو اطلاق و  
 عموم که در بادی نظر در کلمات انبیان توهم رفته و در بعضی از بان غیر مستقیمه داخل شده باینکه  
 در ابواب مذکوره هر خبر از هر کس شنیده شود چه شنونده گویند را ایشانند یا شناسد و پس از  
 شناختن چه آنکه فاسق بی سیالات یا شناسد یا شناسد بآن عمل نکنند بخو یک ساقا ذکر شده و نیز از کتابیکه  
 بدست انبیان رسد چه صاحب این یا شناسد یا شناسد مؤلف آن بی یا گوئی یا نویس باشد  
 یا نباشد بعضی اکاذیب واضح در آن دیده باشند یا ندیده باشند یا اینحال از آن کتاب نقل کنند  
 و با حیاران در ابواب مذکوره عمل نمایند بلکه با جابر ثبت شده در شیت کتابها و در دیوار  
 مساجد و مشایخ ثبت شوند حاشا و کلا که چنین اطلاق و عمومی در کلمات انبیان باشد  
 یا از سیره و طریقه مرسومه انبیان در کید بلکه بنا و سیر انبیان بر همان قانون و دستور عملی است  
 که از جانب شرع رسیده و سابقایان اشاره شده که نقل نباید کرد مگر از فقه در مقام نقل است  
 و تلقی زبانی یا در مقام اخذ از کتاب و گذشته که مراد از فقه در اینجا چه ناقل باشد یا موافق شخص



متحرز از کذب و دارای بلکه راست گوی است که مخطوطاتی ضبط و کثیر النسیان و آسوده نباشد  
و چون خبری از چنین شخصی شنیده می یابد کتابش دیدن را که راویان آن خبر را آخربان اوصاف  
گذشته متصف باشند حجت شرعی و دلیل فقهی بدست آمده هر کس حسب طریقه خودش همیشه موارد  
بان عمل کند و اگر تمام راویان یا بعضی از ایشان را بدست نیاید و یا راوی در نزد این شخص  
شنوده و گرنه از کتاب بآن اوصاف متصف نیست هر چند احتمال میدهم در نزد آن شخص  
ثقه ناقل یا مؤلف ثقه باشد یا او را می شناسد هر چند روا دارد که مؤلف او را شناخته و ثقه داشته  
اینهمه اقسام ضعیف یا اصطلاح جدید است نزد مشهور علمای متأخرین و مورد و محال ذن ایشان  
است در عمل باین ارباب فضائل و مصائب پس معلوم شد که نقل نکردن علمای خبر را اگر دانستند که این  
بصدق او دارند و مگر فتن ایشان خبر را اگر کتاب چنین شخصی شافعات ندارد یا ضعیف است  
بان اصطلاح در نزد العالم که خواسته خبر را نقل کند و حاصل کلام آنکه علمای راوی اولی  
آنکه آزاد خبری می شنوند اگر چه در این اعصار بسیار کم است یا صاحب آن کتاب قصد کرده  
خبر از کتاب او بردارند نشده و نمیشود که آزاد او بگیرند و بگویند و در کتاب خود ضبط کنند مگر  
بعد از آنکه یوثاقت او مطمئن شوند و خبر از جبهه او عیبی نداشته باشد و اگر غیر ثقه و در درجه  
بعد از او است و ازینجا است که هرگز علمای درست کار که سیرشان در خطوط مستقیمه و موازین  
عدلیه است از کتابیکه صاحبش را نشانده نقل نکنند و نیز از کتابیکه سلفس بی سیالات و بی  
سیان خبر موهون و غیر موهون نگذاشته و در مقام نقل تمیزی برای آنها مقرر نداشته خبر  
بیرون نیاورند و از شواهد تنبیه این دعوی آنکه عالم جلیل متبحر شیخ حرّ عالی یا آنکه حسب مذاق  
اجباریه اعتنائی باین اصطلاح جدید ندارد و پیشتر اخبار موجوده را معتبر بلکه قطعی دانسته و از جمله  
کتاب اخبار در نزد آخر حرم بود که صاحبان بعضی از آنها را شناخته و بعضی را که شناخته بی اعتبار

و موهون دانسته و در آخر کتاب هایه و کتاب المل لامل سامی تجلی را نیت کرده و در شش موهفات  
 خود ایدار آنها نقل نمیکند و برای اثبات مکرر وی یا سقیمی هر چند حقیر باشد بر دیات انکتب شهادت  
 نموده مگر بعضی از آنها را در او اضر عمر شناخته و از آنها بنای نقل را گذشته الشیان باین مذاق که  
 چنین رفتار کنند طریقه و سلوک مجتهدین البته باید خیلی سخت تر باشد بی گاه شود کتاب گفته صحیح  
 که از نظر علماء گذشته باشد بدست آمده که اطمینان بوثاقت و صحت بلکه جلالت آواز مطالعہ آن  
 پیدا میشود و لذا بسیار شود از آن نقل کنند و لکن دانی و نه همه علماء و با تجلی فرقی است ظاهر میان  
 اجبار موهون و یه پا و اجبار ضعیف یا اصطلاح متأخرین از علماء چه بسیار اجبار ضعیف باین اصطلاح  
 که موهون نباشد بلکه بلاخطه بعضی قرائن در نهایت اعتبار است مثل قریب بضعف اجبار  
 کتاب شریف کافی و بسیاری از اجازات لاجنحه الفقیه و اجازات کتاب نایه شیخ طوسی که بی تردید  
 است و در اصطلاح ان را مرسل گویند و در عدد ضعیف مندرج است و کذا اجازات کتب بسیار  
 از متقدمین مثل ابن شهر آشوب قطب راوندی و ابن طاووس اشال الشیان که از قسم ضعیف است  
 و لکن موهون نیست و نقل آنها را در ان ابواب گذشته جائز و مورد اذن علماء است و در ان قسم  
 سخنی نیست بلکه سخن در اجبار موهون و کتب غیر مقیده است که سابقا در میان بود و از نظر زکا  
 علماء گذشته و بانه اعتنا نکردند و مراجع نمودند حتی مثل علامه مجلسی و محدثین عصر او قبل از او و بعد از او  
 آنست که آنها را ندیده و بران کتب واقف نشدند قصه رفق و عودی و عودی قاسم از نظر انشان مخفی  
 نشده بود هر دو در روضه کاشفی موجود و دوم در منتخب شیخ طریحی که شتمال است بر موهون مثل  
 دفن کردن دشمنان جناب عید اعظم حسنی رازنده در ری و غیر موهون که گاهی علامه مجلسی قدس  
 در بحار از ان قسم نقل میکند باین عبادت که دیدم در مولفات بعضی از اصحاب یا و از ان رقم موهون  
 فرموده که از حیل آنها است قصه عودی قاسم که قبل از روضه در هیچ کتابی دیده نشده از عصر شیخ مفید

در موهون و اجبار موهون

در موهون و اجبار موهون

قد تآن عصر که بگذشته مولفات اجار ایشان در هر طبقه فاعلا موجود و ابدا اسمی از آن در آن کتب نرفته  
 نشده چگونه میشود قضیه باین عظمت و قصه چنین آشکارا محقق و محسوس ط باشد و بنظر تمام این جماعت  
 نرسیده باشد حتی مثل ابن شهر آشوب که تصریح کرده اند که هزار جلد کتابت است نزد او بود و علاوه بر آن  
 آنکه مقتضای تمام کتب معتدیه ساله مولف در فن حدیث و انساج میرخوان برای حضرت الشهدا  
 علیه السلام دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قصه قطع نظر از صحت و سقم نقل و وقوعش  
 محال باشد و اما قصه زبیده و شهر یاف و قاسم ثانی در خاک رمی و اطراف آن که در السه عوام  
 دار شده پس آن از خیالات واهی است که باید در پشت کنایه بزرگ و سار کنایه های  
 مجمله نوشت و شواهد کذب بودن آن بسیار است و تمام علمای انساب متفقند که قاسم ابن حسن  
 علیه السلام عقیده نادر و هر حال نظیر این دو قصه در پی پائی و اعراض بزرگان فن حدیث از آن  
 زیاد است و از اینجهت بر همین وی پائی ادا فروده شود و اگر علاوه بر این معارضه کند با نا نقل  
 علماء و اخبار باینکه خلاف ادرا نقل کرده باشند ایضا بر همین افزوده شود و اگر علاوه بر آن مضمون  
 آن خبری یا خلاف امور عادی باشد و محسوس است نشود از ابا و کردگار که عدل و شکر و حق این  
 قریب پانصد هزار بود بلکه شصت هزار سواره و دو کور پیاده و در آنها مطابق خبر معتبر شامی و حجاز  
 نبود و هم از کوفه بودند و حال آنکه تنیه چنین عسکری برای شداد و نمرود در مدت طولانی میسر نمیشد  
 و در ظرف چند روز برای سپهر جهان که هنوز استقرار تمام پیدا نکرده بود میسر میشد مصارف عسکر  
 و جمع آوری ماکول و علوفه و دواب و حفظ آنها نیز بحسب عادت محال است البته مستی و ضعف  
 بغایت خواهد رسید و چون این رقم اجناس ضعیفه بی اصل و مافذ باین اسباب بن در کتبی  
 جمع شود بجهت بعضی اغراض فاسده شال و تار کثرت تلغ و اطلاع و آوردن مطالبه و برتری  
 بر مقابل سابقه سنائی برای این ندرت است که نتیجه و منتهی ظاهره آن و منتهی باشد عظیم

ذکر اعداد باطله لشکر خافیه در کربلا

برند هب ملت جعفریه و سپردن اسباب سخریه و استرا و خنده بدست مخالفین قیاس کردن ایشان  
 سائر عادت و منقولات انامیه را باین اخبار و موهوم و قصص کاذبه تا کار بانجا رسید که در کتب  
 نو نوشته اند که شیعیه بیت کذب است و اگر کسی منکر شود کافی است ایشان را برای اثبات  
 این دعوی آوردن کتاب سید الشهدا و بهیچ وجه رسد بنظار آن مثلا اگر از بزرگان دین بپرسند  
 شیخ جلیل علی بن الحسین مسعودی که از شما است و در عصر کلینی بوده نهایت باطنه و کشتهای حضرت  
 سید الشهدا علیه السلام کرده در کتاب اثبات الوصیه آن است که گفته و روی آنکه قتل بهیچ  
 ذلک الیوم الفنا و ممانهت پس بعضی و هزار و شصتصد تن باشند و این شهر ثوب  
 با آن کثرت کتب و تحرو و اطلاع و محمد بن ابی طالب چنانچه در سجرا نقل کرده عدد و بانه از قصد  
 و پنجاه رسانند و در این کتاب که تقریباً هزار سال اجبار مسعودی تألیف شده مقبولین آن حضرت  
 را بهیچ صد هزار و کشتگان ابی الفضل را بهیچ صد و پنجاه و از سائرین نیز بهیچ صد و پنجاه رسانده علم  
 این تعارض چیست غیر از اعتراف بکذب صریح بودن ثانی چاره ندارد بجان الله چه عرض  
 در این اعترافات و نقل کاذب است اگر باین شخصیت بنسبت انجمن است اثبات آن بطلان  
 محتاج تمسک بامثال این اباطیل نیست اگر در آن روز صد نفر را کشته بودند باز شیخ ناس بودند  
 سراج و غیر و چراغ عالم افزون که خداوند منان برای بندگان میافزوده نیت فیکله مدد نوران  
 از عالم غیب شیخ مبارکه زیوتنه لا شرتیه و لا غربیه خواهد رسید محتاج با داد به لفظا کندیده سیاه در  
 شده نیست از کافریلیب پرستی نکته کوئی را باید اموصت جمیع کارکن انگلیسی نمراد کتابی و تاریخ  
 چین نوشته بزبان اردو که زبان متعارف عالم اهل هند است و از چاپ کردند در جلد دوم  
 در صفحه ۱۱ چون بنیاسبتی ذکر می از تیجاعت شده بود این کلام که ترجمه عین عبارت او است  
 در اینجا که راست است چون بهادر می و شجاعت رستم مشهور و ماته است کن مرانی چند گفته که در

مقابلشان نام دستم قابل بیان نیست چنانچه حسین بن علی که شجاعش بر همه شجاعان رتبه  
تقدم یافته چه که شخص که در میدان کربلا بر یک تخته یا حالت تشنگی و گرسنگی مردانگی بجای آورده باشد  
بمقابل او نام دستم کسی آرد که از تارنج واقف نخواهد بود قلم کرایا راست که حال حسین بزرگوار  
زبان که اطلاق که مدح ثنابت قدمی متفاوت و دلفرد رقابله می هزار فوج شامی و خونخوار  
شهادت هر یک را چنانچه باید ادا نماید نازک خیالی کی اینقدر رساست که حال دلهای انهار  
تازه می کند بر سرشان چه پیش آمد از آن زمانیکه عمر سعید ده هزار سوار فوج دور آنها گرفته  
تا زمانیکه شمر ملعون سر قدس را از تن جدا کرد شل شد راست که دایمی یکی دو باشند یعنی یک  
نفر را اگر دو نفر دشمن احاطه کند لابد بر او غالب آیند مبالغه یا از این نیست که در حق کسی گفته شود که  
دشمنان کس را دشمن از چهار طرف گیر کرده است مگر حسین و هفتاد و دو تن راهست قسم دشمنان  
کامیاب تنگ کرده بودند با وجود آن ثنابت قدس از دست ندادند چنانچه از چهار طرف ده هزار فوج  
دید بود که بارش نیزه و تیرشان مثل یادمای تیره طوفان ظلمت برانگیخته بودند دشمنان هم گری  
و حرارت آفتاب عرب بود که نظیرش در زیر فلک صورت امکان پذیرفته گفته میتوان شد که  
تمازت و گرمی عرب غیر از عرب یافت نمی تواند شد دشمنان شمر ریگ تفتیده میدان کربلا بود که در  
تمازت آفتاب شعله زن دماند خاکستر گرم تنور گرم سوزنده و آتش افکن بود بلکه دریای تهمای  
میتوان گفت که جابهایش ابله های پایی بنی فاطمه بودند و آتشی دود دشمن دیگر که از همه ظالم ترکی  
تشنگی دوم گرسنگی مثل همراهی دعا باز سلسله جدا بودند خواهش و از روی این دو دشمن بهمان  
دقت کم میشد که زبانها از تشنگی چاک چاک میگرددند پس گمانیکه در چنین محرکه هزار ماکهار را متعاقب  
کرده باشند بهادری و شجاعت را بشان ختم است تمام شد محل حاجت از کلام متین این نصرتی نهی  
که بواسطه غالی مسکین در لایمست در خسار سفید کاغذ و سوزاوار است که در ستایش او گفته شود

بخال هندویشن ششم سمرقند و بخارا را بدو با مو محسوسه معلوم شد جمیع آنحضرت بلکه سایر انصار را به  
 تمام شجاعان روزگار ثابت کرد بدو دست آویز نمودن یا موریکه درستی چون چنان غلبه  
 و در پی ثباتی مانند جباب بر روی آب است شجاعت قوت قلب ثبات قدم است در  
 صف کارزار و از صفات نفسانیه است که طریق فخرش بجان آثار و علمانی است که گفته  
 نه زیادی کشتار که محتاج بر اجتهاد و قریبای گفته و اوراق بی پایه دمایه باشد که در حاشیه کدام  
 یک عدد و مقولین بفلان اندازه رسیده انگاه مانند غرق باد و دست بان متبث شد و علمایکه  
 عالمی را منقض نمود و با بکلیه اعتراف بکذب بودن مطلب مذکور و امثال آن که احصا نتوان کرد  
 شایسته چنان بود که فقهایی را سخن و حارسان شهرستان دین مبین قلمه متین ملامتی  
 و طریقه علوی را بهتر از این حفظ نمایند و این رقم ننگ و عار از ان بردارند و امن یا کمالی  
 کیش جعفری را از تلوث با امثالین قدرات و کثافات پاک نمایند و از نشر امثالین کتاب  
 و نظائرش و نقل از آنها را منی کنند و گذارند و روضه خوانان که قوه تمیز میان صحیح و سقیم و با اصل  
 و بی بار اندازند با نهار جوع کنند و اگر نپذیرفتند در مجالس و تاملک ماد عویشان نکنند اگر مجلس  
 دیگران خوانده شد بدین سخن نروند و اگر ندانسته در اینجا حاضر شدند چون مشغول خواندن شوند محض  
 اعلای کلمه حق و نهی فعلی از منکر بی ملاحظه احدی از جای برخیزند که در آن فائده عظیمه السیت برای  
 تنبیه اجتماع است و پذیرفتن آنچه بایشان گفتند و بنالداشتن بر درست کاری نه انکه نشنیدند  
 گوش دهند و بعد از فراغ و دعا خواننده را بلکه احسن و طیب است فاک در جائیکه باید بفرمان فضل الله  
 فاک تجید و توصیف کنند بلکه علامه او را دعوت کنند و آنچه گوید و در آن محضر بخواند اگر چه از جمله  
 باقهای بالای بنبر باشد بیکوت و تقریر و ایراد نکون با مضاف نمایند نگاه داخل در اجناس صحیح  
 اجتماع شود بخوبی که اگر وقتی در بلاد دیگر و مجلسی آن خبری پا و حدیث بمحلول را خواند و خواندند

برگشته که فی الجمله خبرت و بصیرتی در این فن دارد ایرادی کند چنان نمیشود که یکباره سخن گفتن  
از یادش رود و آنچه دانسته فراموش کند و یا نهایت جلالت و قوت یاد بگوید و بهتر سیرانی  
یا فلان که علوم فاش امر و چنین و چنان است در محضر شریفش خواندم این سخن نفی نمود و ایراد  
نمود و گوید باید که صرف میزخوانی در محقولات چه انصاف میکند با مثال این کلمات این بیچاره  
دل سوخته را رسوا نماید اینها همه شرح آن دو کلمه است که در خطبه این رساله بآن اشاره شد  
که تمام خرابی از سرشته است چه خوب بود که بزرگان این نهمیک قولشان سموع و حکشان  
مطاع است طریقه علمای سلف را از دست نیندازند و در این مرحله یا نهایت تشدید و جا بید  
اهل علم و طالبین احادیث و جامعین و حافظین و ناقلین از کمال خود نمیکند و استحکام این  
رشته از این ازمهم عظیم خود قرار میدهند و نقل از کذاب و و ضاع و بی پا گو تا قائل جبار نکره را مانند  
جماعت سلف بربان و نوشتن در رساله های علمیه منع میکردند و اگر اطاعت نکند طردش کردند و  
دیگران را از مصاحبت و شنیدن سخنان بمنزله او منع نمایند شیخ بخاشی در رجال خود در حال  
عبداللہ بن زید که معروف است به ابوطالب بناری گفته که او شیخی بود از اصحاب ثقه بود و در نقل  
حدیث و عالم بود بان و در قدیم از واقفیان بود و نگاه از شیخ خود ابو عبد اللہ حسین بن عبد الغفار  
نقل کرده که ابو غالب زرارمی که از بزرگان علما و از راویان ثقه الاسلام کلینی است گفته که  
ابو طالب را پیش از ختم در بشیر عمرش مدافعی و با واقفیان مختلط بود و نگاه برگشت و امامی شد  
اصحاب ما او را جفا کردند و عبادت و خشوعش نیکو بود و ابو القاسم بن سهل واسطی عدلی میگفت  
ندیدم اهدیرا که عبادتش نیکوتر و زور بدش محکم تر و جامه اش نظیف تر و شمائش بیشتر باشد از ابو طالب  
و از جامه خلق واسطی خائف بود که شاید نمایند از او را و عارف شوند به عمل او پس خود را  
منفرد میکرد و در خرابیها و بیخ و کناش پس اگر در آنجا کس را میدید می یافت او را در بهترین حال

از عازم و عاقلای ما از اهل بغداد او را غلبه نسبت میدادند حسین بن سید الله خضائری فرمود  
 ابو طالب را دیدند شد هر چه سعی کردم که اصحاب مرا بگذارند که او را ملاقات کنم و از او حدیث بشنوم  
 مرا اذن ندادند از این رقم حکایت بسیار دارند و نه هرباب باین قسم حفظ و حراست میکردند و اینکه  
 گاه تنگ گرفتند نشیانی بی محل بود آن هم از روی اختلافات علمی بود مثل آنکه دائره غلو با اعتقاد بعضی  
 بسیار وسیع بود حتی نفی کردن سهو و نسیان را از منی و امام صلوات الله علیها غلو میدادند یا اشتباه  
 در موضوع بود مثل آنکه سخنی بکسی نسبت داده میشد که سبب کفر یا فسق او بود و این نسبت نزد بعضی  
 اصل داشت و نزد بعضی دیگر بی اصل بود و ما جور و شبانند و خدمت بدین کردند به جهت غرض  
 نفسانیه تنگ گیری میکردند و سخن ما در این رقم مطالب نیست که قابل خلاف و شبهه باشد  
 و پیوسته میان علما در آنها نزاع بود بلکه سخن در مطالبی است که بین تمام علما است که احدی را در  
 خلاف نیست مثل دروغ گفتن و دروغ بستن و آنچه در حکم آن است چنانچه سابقا بیان  
 اشاره شد و این ربطی بقیع من حدیث یا اشتباه در موضوع ندارد و غرض ساین باب است  
 که در نزد کل بابیت مسدود نشود و در همه موارد خصوص در این مقام که علاوه بر حرمت سبب و بیان  
 مذہب و انتضاح ملت است که روزی روز بجهت و گذشتن این جماعت بحال خود در تزیینات  
 و قیج اصل دروغ بالمره از میان رفته شعریکه ابوالحسن تمامی شاعر که در سنه ست عشره و اربعه  
 وفات کرده در مرثیه فرزندش ساخته در ضمن قصیده طولانی که گویند اما کان اقصی و جمعه  
 و لکن الله عسی کواکیب الاسحار صریحا در بالای منبر نسبت دهند بحضرت که در بالای هر  
 جناب الی گیر خوانند و خود در بعضی از کتایبهای یافته جدید دیدم که در قصه شهادت انتخاب  
 باحضرت نسبت داده با چند بیت دیگر از آن قصیده برای جناب ابی الفضل در جنگ صفین  
 و نهروان قضایای عجیبه ذکر کنند که یک کلام آن راست نیست و ایضا ذکر آنرا از جناب در آن غرض



نیست جز در مناقب خوارزمی چند کلمه که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام لباس خود را تغییر دادند و لباس او را در بر کردند و عجب انیست باین نقل قصه دیگر نقل کنند که فکر قدر عین شود در جمع آن تحیر ماند خلاصه آن آنکه روزی امیر المومنین علیه السلام در بالای منبر خطبه میخواند حضرت

سید الشهدا علیه السلام تشنه شد آب خواست حضرت بقبر ابراهیم فرمود آب بیاورد عیاس در آنوقت

طفل بود چون شنید تشنگی برادر را و دید نزد مادر آب برای برادر گرفت در جامی و از آب سر

گذاشت آب از اطراف میرخت بهین قسم دارد ششم پدر برادر افتاد گرسیت و فرمود امرو

چنین در روز عاشورا چنان و قدری از مصائب او ذکر نمود و این قصه البته در کوفه بود و اگر در

مدینه بود باید در اول خلافت آنحضرت باشد زیرا که قبل از آن مسجد و منبری برای آنحضرت نبود

و عمر شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آن زمان زیاده از سی سال بود و اظهار تشنگی کردند

در آن مجلس عام و کلام کردن در انشاء خطبه که مکرر هست یا حرام یا مقام امامت بلکه با اول درجه

عدالت بلکه یا رسوم تعارف انسانیت مناسبتی ندارد و خجک صغین دوسه سال بعد از آن بود

اگر جناب ابو الفضل در آن روز طفل بود اینهمه قضایای او و صغین چگونه محقق شده اند اخن

کو بک هشتاد نفر را بهو بخو یک هشتاد مر که انداخته هنوز او بی برگشته بود و هر کدام بر گشت با شمشیر

و دو حصه می نمود از خوارق عاداتی است که از پدر بزرگوارش نیز برگزیده شده بود در و خلو مطابق

بعضی اخبار گذشته حافظه ندارد و حال معلوم نشود و حوص جمع کردن زر و سیم ادراک رانیز از ایشان

برده و پوده شرم و حیا را با لمره از ایشان برداشته علم نسب را از اصل خواب کردند و علما انساب

باشیمین را که سابقا چه قدر در این باب رنج کشیدند و عمر صرف کردند بی پانودند و برافنی طاهر

شرکائی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبد الله علیه السلام بعضی در مدینه گذاشتند و بعضی

در کربلا شوه و دهند و بعضی را بجهت صدق کلام حضرت جبرئیل صغیر و هم بمیتهم بعضی در کربلا آتشلی گشتند

قصه فصوص

باب

عبد الله

عبد الله

و بعضی را در قلعه شیهه عبدالعزیز بن حسن علیه السلام شهیدش کنند و بکذا خدا می دانند و آنها  
بجسای اینها بجا رسیده باشد هر حال این رشته سخن قابل تمام شدن نیست بر فرض در مجلداتی  
تمام شود چندی نخواهد کشید که اضعاف آن از ناز بپیدا شود اگر مطالعه و تدبر در این اوراق که  
امید است خبر واقعیات خیری در آنها نباشد اثری ظاهر و پندی گرفته نشود یاد علمای اعلام  
شوق روم و منعی پدید آمد پس بایست شکر خداوند منان را بجای آورد و الا هر که در دین دارد  
باید در خلوات بر مظلومی و غربت اسلام بگریزد و از حضرت حق تعالی تعجیل در فرج را از صمیم  
قلب بخواهد و باین فصل را بگذراند فرغ تمام کنیم **اول** در عدم جواز نقل دروغ از دیگری  
هر چند نفع باشد و این بر دو قسم است **اول** آنکه نقل از برون بیان آنکه آنچیز دروغ است  
چنانچه رسم بعضی است که چون فی الحکله در مقام حفظ ظاهر خود هستند و لکن میل دارند خبر دروغی را  
که در آن سوزی است نقل کنند و مجلس شود دهند از نقل کنند و بناقل دیگر نسبت دهند  
و گویند فلان چنین خوانده یا در فلان کتاب چنین نوشته و در این نسبت دادن صادق باشند  
و لکن دروغی را باین لباس بجلوه در آورند و آن را نشر دهند و از آن نتیجه گیرند و حکم این قسم  
حرمت است چه در هیچ کذب عقلا فرقی نباشد میان این دروغ و آن دروغی که خود گویند  
و شیخ اعظم استاد الاساتید شیخ مرتضی طاب ثراه در رساله تسامح فرموده و لا یجوز عدم  
الجواز الا مع بیان کوفه کاذبه و در نیست جائز نبودن نقل اخبار کاذبه مگر بعد از  
بیان آنکه آنها دروغ است و در امالی ابوعلی پسر شیخ طوسی قدس الله روحه همدر شکیکه روایت  
صلی الله علیه و آله فرمود هر کس از من حدیثی روایت کند و او میداند که آن حدیث دروغ است  
یکی از دروغ گویان است مجلسی قدس سره در بجا گرفته که این خبر دلالت میکند بر عدم جواز نقل  
چیزیکه میداند آن دروغ است هر چند نسبت دهد آن خبر را یا آنکس که آن را روایت کرده دوم

آنکه بیان کند که آن دروغ است یا دروغ بودن آن برای شنوندگان معلوم باشد و ظاهر  
 شیخ معظم تقدم در آن رساله جازان است و لکن کلامه مجلسی رحمه الله در کتاب اصول الحیوة  
 گفته باید دانست که از چیزی که مذکور است بلکه دفعه حرمت در آن میشود نقل دروغ است  
 مانند قصه حمزه و سایر قصهای دروغ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که  
 بدترین روایتها روایت دروغ است آخ و مؤید کلام ایشان است آیات و اخباریکه تواتر  
 انشاء الله تعالی در مذمت گوش کردن خبر و قصهای دروغ بلکه اطلاق خبر تقدم و العلم  
 و مسمومان او قافیه منافع ان معین شده برای اقامه مجلس غرامی حضرت سید الشهداء  
 صلوات الله علیه و روضه خوانی کردن باید مراقب و لغت تکلیف خود شوند و منافع اعیان  
 موقوفه را بحسب قانون شرع انور و دستور العمل و اقصین در محل مذکور صرف نمایند و چون  
 مجلس عزاداری محفل عیش و مصیبت برپا کنند که علاوه بر آلوده شدن بگناه خیانت و  
 مال حلال در سبیل مصیبت بتلا خواهند شد باشتغال ذمه تمام یا جمله از ان منافع که در غیر محل  
 صرف کرده و چون بموعد رسیدگی بحساب خود رسد در اوقاتیکه باید در دنیا بحساب خود برسد  
 مکشوف گردد که نامه علمش سیاه و دار امیش در مقابل آنچه در ذمه اش جمع شده تمام است  
 و اگر حساب با خیرت کشید حسنت خود را در نامه عمل و اقصین خواهد دید و اگر بدش از حسنتهای  
 بارگناه انجماعت را بردوش خویش خواهد کشید و پوشیده نماند که برای صرف آن منافع در غیر محل  
 بعضی افراد واضح و موارد معلومه است که جایی شبه کاری و عذر خواهی نیست مثل آنکه جوان  
 غنا خوانی را دعوت کند و اجرت دهد و همان خوانندگی او قناعت نماید و مجلس غرامی را بگذرانند  
 و گریهای از روی وجه و طرب را بعوض گریهای از سوز قلب و مصیبت هدیه برای روح و نفق  
 فرستد یا روضه خوان دروغ گوئی را که در نزد اهل دیانت خبره این فن بد و ننگوی معروف است

عالمی است که در این  
 نزاری حضرت از ان  
 و شرح حدیث منافع  
 الاصل نقل شده است  
 کافیه من الله تعالی  
 عدل الله انکار محفل  
 علی شیطانی نقل شده است  
 فرمود که در آن مجلس  
 مبین غیبت و انانیت  
 باشد از حدیث ان نقل  
 است از نقل حکایات ان  
 که دفع کرد و ان را  
 و عذر خواهی از ان  
 از عابدان است

دعوت نماید و مجلس را بدر و غمهای او یا بنجام رساند و غیر اینها از ماصی که بجهت اقامه آن  
مجلس در اینجا پیدا شود و طاعت را بعضیان و ثواب را بعضیت سیدل نماید و چون شرح  
آنها مناسب صنع رساله نبود اعراض نمودیم و بعضی افراد شتبه دارد که برای آن میرانی تنوا  
بیان کرد هر کس که در او درودین است در وقت حاجت از اهل علم بادیانت و بعضی سید  
و تکلیف خود را بفهمد و مثل متولی و قف بجهت روضه خوانیست و صی که حسب الوضیه از ثلث  
میست باید روضه خوانی کند و هم چنین آنکه مذکرده ابتدا را باید از بر آورده شدن حاجت چند  
مجلس روضه خوانی کند و آنرا که در نزد ایشان از بلاد خارج مالی میفرستند بجهت اقامه غرای اشهرت  
چه همه این جماعت شرکت کند با متولی مذکور در رعایت آن مجلسین تخوید گفته شد و الا همه بدر  
او مبتلا خواهند شد خداوند تبارک و تعالی چشم دل را باز و بعثات غیبیه همه را سر فراز نماید هم  
کبتی که تالیف شده در ذکر قصه های در درغ و غیر قصه از مجموعهات هر چه باشد بر دو قسم است  
اول آنکه برای تمثیل و توضیح بعضی از مطالب علمی و تکمیل صفات نفسانیه تالیف شده باشد  
کلیده و دمنه و رساله مقالات حیوانات و کتاب خوان اصفاء و درة التلج تطبیق و نظایر  
آنها پس حکم جواز گفتن و نوشتن آن گذشت و چون نوشتن آن جائز شد معامله بآن محقق تمام  
جائز است و دوم آنکه تالیف آن برای افاده مطلب حقی نباشد پس در غالب احکام مثل حرمت  
تالیف و نشر آن بچاپ و غیر آن و کتابت آن و خریدن و فروختن آن با کتب متکامل  
شریک خواهد بود بلکه معامله بآن به عنوان حرام و آنچه در مقابل آن داده میشود بدینده گیرنده  
حرام است مگر بحد آن اگر در آن لغت قایل باشد یا کاغذ در بعضی صورتهای بسیار دارد و اما حفظ  
و نگاه داری آن پس اگر علاوه بر دروغ بودن در آن منفسده باشد و مصلحتی در آن نباشد که بتوان  
بلاخط آن مصلحت از آن منفسده اغماض نمود مثل کتابی که برای ذکر اجنافضیلت پد نظر میریزد

تالیف شده و البته در این صورت داخل در کتب ضلال خواهد بود پس نگاه داشتن آن جایز  
 نباشد و بایست آن را تلفت کرد و اگر در آن مفصده نباشد مثل کتاب رموز حمزه و الف لیله و نظائر  
 اینها پس وجوب تلف و حرمت حفظ آن معلوم نیست بلکه ظاهر جواز نگاهداری آنها است اگرچه  
 خبر قطعی ندارد و داخل در اموال نیست پس اگر کسی آنها را تلف کرده همان ضامن قیمت جلد است  
 و علامه مجلسی قدس در همین اکیثه بعد از آن کلاسیکه در فرع اول ذکر شد فرموده بلکه قصای  
 راستی که ننویسند یا طبع باشند شاهنامه و غیر آن از قصه های مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام  
 است از نگاه خبری در تأیید آن نقل کرده که در خاتمه پاید و صهر الشیان عالم علیل میر محمد صالح  
 خوانقون آبادی نیز در کتاب روایع انفس الشیان را متابعت نموده خاتمه در مذمت گوش  
 دادن با جملگان و حکایات قصص و غوغ و تکلیف شنوندگان نجایس تعزیری داری  
 در گوش دادن باین صنف از سخنان جمله از روضه خوانان متجربین فی سبالات  
 در مقام سخن گفتن خدای تعالی در مقام مذمت یهودان بلکه و منافقین و بیان صفات خبیثه  
 و افعال قبیحه الشیان میفرماید سماعون للکذب سماعون لفقهم اخذین  
 و بقا صله یک آیه باز اتهام نموده و فرموده سماعون للکذب اکالون للسحت  
 اینجاست شنوندگان مذمور و غریبا شنوندگان دروغ پند برای دروغ گفتن یا بخوبی قول کردن  
 و پذیرفتن گوش دهند بر دروغ بهر حال در این دو آیه که میهنید بلغی است در گوش دادن سخن دروغ  
 چه برای نقل کردن آن یا شنیدن آن چه باید یافتن آن یا شنیدن آن و نیز در مقام تعذیر آنها  
 که در پشت بتقیان مکرمت نموده میفرماید لا یسمعون فی صفا العفا و لا کذا یا بنابر  
 تفسیر بعضی که مراد از کذب همان کذب باشد پس شتیان در پشت جاودان سخن بوج بی فایده  
 و کلام دروغ نشنوند پس هرگاه نشنیدن سخن دروغ از جمله نعمتهاست شتی شد که خدای عزوجل آن

برندگان خود منت گذارد البتة شنیدن آن نعمت باشد و بقانون مقابله مضاده خاصه دوزخیان  
خواهد بود چنانچه در دوزخ می راکه در دنیا عادت داشتند و آخرت و موقف قیامت نیز ترک نکنند چنانچه  
خدای میفرماید و یعم تقوم الساعة لتقسم المحرمون ما لبثوا غیر ساعت کذا  
کأنما ایوسف کون آن روز که قیامت بر خیزد کافران سوگند خورند که ایشان در گور دوزخ  
نکردند جز ساعتی در دنیا نیز چنین دروغ میگفتند و نیز بعد از ذکر بعض منافقین که در دنیا محض نبوی  
قسم دروغ خوردند و ذکر عبیکه برای ایشان میافزوده میفرماید یوم یبعثهم الله جمیعا  
فیجلفون له کما یجلفون لکم و یحسبون أنهم علی شئی الا الهضهم  
الکافون یا دکن ای محمد آن روزی که خدا تعالی زنده کند و برانگیزاند ایشان را پس  
سوگند خورد برای او یعنی حق سبحانه تعالی هم چنانکه سوگند خوردند برای شما در دنیا و پندارندگان  
برند که ایشان بر خیزند یعنی بچند و مشرک و منافق نیستند آگاه باش بدستیکه ایشان در دوزخ و گویان  
در آنچه گویند و بران قسم خوردند و نیز میفرماید در سخنان دوزخیان روز قیامت شد لهم یکن  
فتنه هم الا ان قالوا والله نهنا صا کتا مشرکین انظر کیف کذبا  
علی انفسهم و ضل عنهم صا کأنما یفترون پس نبود ما بقت کفرشان  
یا غایت مخدرتشان مگر آنکه گفتند بحق خدای پروردگار ما که نبودیم ما از اهل شرک بلکه چگونه  
دروغ گفتند بر خوشترین و گم و غائب شد از ایشان آنچه بودند که دعوی شرک البتة و شفاقت  
ایشان را میکرد و عمل و عبادت که برایشان می نمودند باطل و ناپوشود و نیز چون کلام دوزخیان  
را در آنگاه که آتش را بر ایشان عرضه دارند نقل فرموده که کاش میگوشتیم بدینا و کز نیابت پروردگار  
خود نمی کردیم و از اهل ایمان بودیم میفرماید و لورد و العاد و اما انهم اعند و انه  
لست کاذبون و اگر بازگردندشان به پادشاه بپایانند باز گردند بدینا و آنچه ایشان را از آن بپایانند

و بدستیکه ایشان دروغ زنده گانند و نیز دلالت کند بر مذمت و توجیه گوش کردن بدروغ آیه  
 شریفه فاجتنبوا قول الزور از قول زور اجتناب کنید بنابر آنچه گذشت در مقام دوم  
 از فصل دوم که مراد از قول زور دروغ است و بعضی لغویین نیز تصریح نمودند و اگر مراد مطلق  
 کلام باطل باشد که مثل نخس و غما و حیث و بهتان را نیز شامل باشد کذب نیز داخل در آنها باشد  
 و اجتناب محقق نشود مگر بدورسی کردن از دروغ بهمه جهت چه گفتن باشد یا نوشتن یا گوش  
 دادن و اگر کسی دروغ نگوید و لکن آنرا گوش دهد نشود گفت که از دروغ اجتناب نموده و آن  
 انجبت است که بزرگان فقها استدلال کردند باین آیه چرمت حفظ کتب ضلال که برگشت  
 غالب آنها بدروغ است هر چند در اسم آن کتب گوئیده و موقوف آن نباشد و بنا  
 آنکه معنی نژودروغ باشد باین شریفه و الذین لا یشهدون النور که در عدا صفات  
 عباد الرحمن خدا تعالی ذکر فرموده توان استشهدا نمود چه آنانیکه در مجالس دروغ حاضر  
 و وصف باشند صنفی برای دروغ گفتن و صنفی برای دروغ شنیدن و شاید دلالت  
 آن بر صنف دوم ظاهر تر باشد بلکه الدستی زور بر معنی باشد دروغ را شامل است و شیخ  
 صدوق علیه الرحمه در کتاب اعتقادات روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام  
 پرسیدند از قصه خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلال است حضرت فرمود حلال نیست  
 و فرمود هر کس که گوش دهد یکلام سخن گوی پس تحقیق که او را پرستیده پس اگر از جانب  
 خدا تعالی سخن گوید یعنی راست و حق گوید آن گوش کننده خدای را پرستیده و اگر  
 از طرف ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را  
 پرستیده و شیخ عیاشی در تفسیر خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر قول  
 خدا تعالی و اذا رایتم الذین یخوضون فی ایامنا فرمود گفتگوی در خدا شو

است و فخاصه در قرآن یعنی مراد از خوض در آیات این است انگاه خوانند فاعراض  
عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره پس روی بگردان از ایشان تا که شروع کنند  
در سخن غیران انگاه حضرت فرمود از جمله آنها است قصه خوانان یعنی آنها نیز از کسانی که با  
از مجالستان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد و روضه خوان اگر دروغ بر خداوند  
و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بنید داخل در صنف اول است و اگر حکایات کاذبه  
گوید داخل در صنف ثانی و شیخ صدوق ره در کتاب صفات اشیعیه از حضرت ابی بکر  
علیه السلام خبری طولانی روایت کرده که آنجناب برای اخف بن تیس صفات خلاص  
اصحاب خود را ذکر فرموده و در حداد آنها فرمود و یسمی السماع هم ان یلیحوا خوض  
خائض حاصل ترجمه گوشهای خود را بستند و باز داشتند از آنکه داخل شود در آن روض  
و باطل یاوه گوین و مجلسی رحمه الله در عین الجلوة بعد از آنکه قصهای راست پیوده  
را طحی نمودند در مذمت گوش دادن باین بدو غشای آن و از بعضی علما حرمت  
آز آن نقل کرده گفته چنانچه در بعض کتب معتبره امامیه مسطور و مردمی است از حضرت  
امام محمد تقی علیه السلام که آنحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنحضرت  
فرمود ذکر علی بن ابی طالب علیه السلام عبادة و من علامات  
المنافق ان یتفرعن ذکره و ینتار سماع القصص الکاذبة  
و اساطیر الجیوس علی سماع فضائله ثم قرء علیه السلام و اذا ذکر الله  
وحده اشمارت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین  
من دونه اذا هم یستبشرون فستل صلوات الله علیه عن نفسیه  
قال اما تدرون ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقیق



انكرواعلم ان المطالب عليه السلام فان ذكره وذكرى ذكر الله فالذين  
 اشمازت قلوبهم عن ذكره واستتبشروا من ذكر خيرة اولئك الذين لا يؤمنون بالاخرة واهم  
 عذاب جهنم ان لا يادركون على بن ابي طالب عليه السلام عبادت وادعائهم انما هيست كه ميرت و تفرق  
 از ياد كردن او و اختيار سبكه شنيدن قصه هاى دروغ و افسانه هاى مجوس را شنيدن فضائل حضرت  
 بعد از ان ايام عليه السلام خواندن اين آيه و انى به ايه را كه اذ اذ كبر الله و حله تا باخر پس پرسيدند از ان  
 حضرت صلوات الله عليه ان تفسير اين آيه فرمود كه آيا نميدانيد كه پيغمبر صلى الله عليه وآله مي فرمود  
 كه ياد كردن على بن ابي طالب عليه السلام را در مجلس هاى خود پس بدرستى كه ياد كردن على بن ابي طالب  
 ياد كردن من است و ياد كردن من ياد كردن خدا است انكسايينكه ميرد و گرفته ميشود و له هاى ايشان  
 از ياد كردن على بن ابي طالب عليه السلام و شادمان ميشوند از ياد كردن غير او ايشان انانند كه امان  
 ندارند باخرت و مر ايشان راست غذاىى خوار كننده و نيز در عقايد شيخ صدوق ره مروى است  
 كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند از قول خداوند عز و جل و الشعراء  
 يتبعهم الغاؤون فرمود هم القصاص ايشان قصه خوانند مخفى نمازند كه  
 اگر سائل از معنى شعرا در اين آيه پرسيده باشد چنانچه ظاهر است و در بعضى جبار ديگر تصریح  
 فرمودند كه مراد شعرا و سحرف نيست پس اينحال مراد از ضمير هم يعنى از ايشان شعرا باشند  
 يعنى مراد از شعرا قصه خوانند چون ايشان مثل شاعر و ناظم دروغ با نند پس مراد از غاؤون  
 كه ايشان را متابعت ميكنند گوش كنندگان بقصه ها و دروغ هاى ايشان باشد و نيز در  
 مے كند بر مذمت و قبح استماع دروغ آن آيات و اجباري كه بنى فرمودند و رانها از  
 اعانت بر انهم و عدوان و گناه و عصيان زيرا كه اگر گوش كننده نباشد كتر دروغ گو  
 دروغ گويد پس گوش دهنده اعانت نموده دروغ گوارا را رتكاب مصيبت دروغ

فصوص اگر او را بجهت آنچه گفته مدح کند و شیخ صدوق ره در کتاب معانی الاخبار روایت کرده است  
 حماد بن عثمان گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از قول زور یعنی از تفسیر آیه تفسیر  
 واجتنبوا قول المن و سر فرمود از جمله او است یعنی داخل است در قول زور گفتن مردی آنکه  
 غمانخواه احسنت و ظاهر است که غرض آنحضرت شال است پس مدح روضه خوانان  
 در و غلو یا آنچه شائع است که بعد از فراغ باو میگویند احسنت یا طیب الله فاك  
 داخل است در قول زور و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن استقرار غالب کلمات  
 زبان مثل غیبت و غنا و سب و بتان و استهزاء و نظر امر آنها زیرا که چنانچه  
 غیبت در شرع حرام است گوش دادن بان نیز حرام است و خواندن گوی حرام است گوش  
 دادن بان حرام است و سب اولیاء خدا و مذایموسن کفر یا معصیت است گوش دادن  
 بان نیز حرام است خدا تعالی میفرماید و قد نزل علیکم فی الکتاب  
 ان اذا سمعتموا آیات الله یكفر بها و یستهزئ بها فلا تقعدوا معهم  
 حتی یخوضوا فی حدیث غیره انكم اذما تفعلون و تحقیق که قزوین استاد  
 خدا تعالی بر شما در قرآن که چون بشنود آیات خدا تعالی را که بان کفر می آورند و تهنه میکنند  
 بایشان بنشینید در اینحال تا آنکه از آن سخن دست کشند و داخل در سخن دیگر شوند که اگر بایشان  
 بنشینید در اینحال که بایات خداوندی استهزاء میکنند پس شما مانند ایشان باشید و برای این  
 آیه مبارکه باینی است وانی که بان ظاهر میشود دخول تمام معاصی در آن و اینکه هر کس ترکیب  
 گناهی شد بآیه از آیات الهیه استهزاء کرده چون بسطی داشت که مناسب الیه نبود بحال خود  
 گذاریم و چنانچه معلوم شد که شنیدن استهزاء بایات الهیه و غنا و غیبت و تمس و سب و مومن  
 حرام شدند توان گفت که کذب سب اگر بر خداوند و رسول و خلفایش صلوات الله علیهم باشد

محبوب از کیا تر گفتنش حرام و گوش دادن بآن جائز باشد و اما آنچه در کتاب جعفریات در باب  
حسن معاشرت روایت کرده از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه  
و آله چنان بود که هرگاه مردی در محضر شریفش دروغی میگفت تبسم میکرد و میگفت که او سخنی  
میگوید پس بظاهرش نتوان و آنگاه داشت چه نشود با حضرت نسبت داد که در حضور بسیار کوش  
گنهی کند و منع نفرماید پس شاید مرد دروغ در امور عادی بی مقصده بوده که بغیر عداوت  
مثل آنکه خبری شنید و درست فهمید یا بعضی از اخباری خبر را فراموش کرده یا به نصیحه بود  
و امثال این موارد که اصل خبر دروغ است اما گویند به محصیت نکرده و چون تحمل حاجت  
مینمود و تکلیفی بآن متوجه نبود و مقصده نداشت رویش لازم نبود نظیر آنچه شهید ثانی طایفه  
و دیگران نقل کردند از ابی موسی محمد بن ثنی عنزی که او گفت ما قومی هستیم که برای معاشرتی  
هست ما از غزوه ایم یعنی از آن قبیله ایم شاید همین قبیله باشد که حال معروفند بعینه گفت رسول خدا  
صلی الله علیه و آله نماز کرد بسوی ما و این دروغست و حضرت بسوی قبیله ایشان نماز نکرده و  
لکن او دروغ خرم نگفت بلکه اشتباه کرد چون غزوه معنی دیگر دارد و آن عصای دستی است  
که در پیش اشی است و حضرت آن را داشت و گاهی که در صحرا نماز بجای می آورد و آن  
عصاره در پیش روی بجهت استجاب تره نصیب میفرمود و او در خبر دید که صلی الله علیه و آله  
المعزوه حضرت بسوی غزوه نماز کرد یعنی بسوی آن عصا و غزوه را قبیله نمید پس چنان نقل کرد  
و ندانسته بان افتخار نمود پوشیده ماند که آنچه در این خاتمه گفتیم بیان حکم شنیدن دروغ بود  
برای متعارف فلق که در شنیدن ایشان دروغ را مقصده خبر ضرر نخب و چیزی نباشد و مقصده  
دیگری پیدا نشود و اما آنکه پیشوایان بندگان خدا و اینها میان خلقند بسوی خداوند عز و سهم  
و عباد با بیست پیروی کنند ایشان را در رفتار و رفتار و سیئه و کردار و یاد گیرند از ایشان حلال

و حرام و طاعت و عصیان را پس در شنیدن ایشان در مجالس تفریه داری در روغهای بی اندازه  
 را از روضه خوانان مخصوص آنچه متعلق بسیره و کردار و گفتار آنم طاهرین علیهم السلام است مفاسد  
 دیگر ترتب شود که یکی از آنها است داخل شدن این پیشوای دانا می که گوش کننده در روضه است  
 در زمره دروغ گویان پس هر دو بلا مبتلا شده هم دروغ گو شده هم گوش دهنده دروغ زیرا که  
 ما در اقسام دروغ توضیح نمودیم که کذب اصل لغت اگر چه از صفات لفظ و سخن است اما در  
 شرع حکم آن جاری است در افعال که از جوارح غیر زبان صادر شود مثل دست و چشم  
 و سرقه و پا و هم چنین در سکوت و تقریر چنانچه مثال آن گذشت و این مقام نیز از آن قسم باشد زیرا که  
 دانا می مطاع السمع القول هرگاه شنید که روضه خوان خبری دروغ گفت و نسبتی بی اصل  
 یا امام علیه السلام داد و چون نمی از این شکری ضرر برای او میسر بود با اینحال ساکت شد معنی  
 نکرد بلکه حالتش متغیّر نشد و لاحاله سکوتش را با او تغییر نداد که سبب ترین مراتب تقی منکر است  
 معلوم میشود از آن دروغ نداشتن بلکه بسکوتش مضای نقل آن را کرد و پس چنان است که گویا  
 خود گفته و لهذا روضه خوان بسکوتش متسک کند و آنرا برای آنکه بر او انکار کند و بدو غش نسبت  
 دهد دلیل صحت خبر دروغش قرار دهد و بآن منکر را مخدول و محجور و شرمنده کند و غیر این مفاسد  
 که در ذکرش مفاسد دیگر است اجمالا سکوت تمکین سبب تحری و بی سبالاتی این طائفه بی نصفا  
 شده حتی در حریمهای شریفه و روضات متبرکه مخصوص حرم صاحب غر حضرت سید الشهداء  
 و خوا و ارحام العالمین الفدادین غالب اوقات سیما و اسرار که موسم گریه و ناله و استغفار است  
 یا قسم دروغهای عجیب و گاهی یا آوارهای مطربان محض انوار آثار یک نماینده و افواج ملائکه  
 رحمت را حسب جبار گذشته از انجا بیرون کنند و نندگان خدا را از حالت عبادت و انابت و تضرع  
 بنده ازند و در زمره صادقین عن سبیل الله داخل شوند با اینحال کسی ایشان را معنی نکند و علاوه

گاهی تعجب کنند از عدم تجایت و عا تحت ان قبه سامیه و ندانند قبه نمائده حرمی نمائده ملی نمائده  
فیضی نمائده بلکه ملقب بعضی است و ملی بعضی و مکسب بعض گاهی بسیرایه مالی دنیا و گاهی بسیرایه  
امور دنیویه و خرابی اجتماعت سرایان بدیگران کرده تقالبا با قصص کا ذیه طولانی بساطت تقالی  
و کلاشی را بدست و در صحن مقدس می اندازند و سه ساعت مشغول گفتن در و خهای معلومه  
و اضحه و جمعی از او پاش و اراذل دور شان جمع شده اگر این محفل کثیف محل لعن و سخط حضرت  
جبار مستقیم جل جلاله و بیابان دور از آبادی منعقد میشد بر مسلمین لازم بود از آن متفرق کنند و از آن  
عمل قبیح منع نمایند چه رسد در صحن شریف که در زیر پا قیور هزار مامومین و اختیار و محل عبرت و  
پند گرفتن و برای آنها دعا کردن و قرآن خواندن و با لامعراج ملائکه و محل تردد ایشان و  
اشتغال مجاورین بگریه و ناله و تمارد و متعارف برای زوار آمانه ان زوار که خود مشغول ان نکو تیج است با  
و یاورا و است یا چنین قبیحی را در چنان آئین می بیند و میگردد و صلاطت بقبح ان نمیشود چه رسد  
بآنکه متاثر و عکین شود چه رسد بآنکه در مقام منع در آید پس حال سزاوار است که اربابانش و پیشتر مجالس  
جاییه حضرت ابی عبد الله علیه السلام را ترتیب دهند و صد مائیکه بر آن وجود مبارک سیر از آرد و مجاور و خاک  
و حامل علو کم حضرت و معتبدین ناسکین مامومین و غیر ایشان بانواع و اشکال شریف و فرج کرده بدست بینه  
و بسوز دهند که در مجالس ملی تقوی و دینا و غیرت و عصبت بخوانند و بسوزند و بگریند و ارضاء تقالی  
تجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان قانع کفر و نفاق و عدا

را بخوانند اللهم عجل فرجه و عجل خیر و صل علی ابائنا الغر

تمام شد این ساله شریفه در روز دحو الارض و ختم و فی آیه کی از ایام کبر

که در عید ظهور در آید و آنکه در آن و قرآن و نور و فرج و خیر

الحمد لله رب العالمین محمد تقی النور الطهری مصطفی

ذکر مصنفات مصنف علام حجة الاسلام احقر الله دار السلام از افادات صنفه الانا  
الکرام اسقوا المائل فنجام سلیل الاجل والاکابر وارث المجد و اشرف کابر عن کابر  
الصام المشهور المنتقى جناب المولوی السید محمد تقی دامت معالیهم  
وبورکت ایاہم ولیا لہم

محقق نامہ کہ جناب طباب مصنف علام اعنی فخر الفقہاء والمحدثین وسند الرواة والمسندين عماد  
العالمین وسناد الافاضل المجتہدین فخر الشیخہ ومصباح الشریعہ ظہیر اللہ والذین آتہ اللہ فی العالمین  
طوبی فضلہ اشالح و علم العلم الباذخ اعلم علماء العصر وفقہاء الدہر سند العلماء الاعلام وسید  
فضلاء الاسلام علامتہ البشیر مجدد دین الائمتہ الاثنی عشر علی راس المائۃ الثالثہ عشر اعرف  
اہل العصر باخبار الائمتہ المصطفین شہکار شریعتہ ارمولانا میرزا حسین النوری اعلی اللہ  
درجاتہ فی اعلیٰ علیین وجعلہ مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء والصالحین  
در نشر احادیث واجبار البیت اطہار جد و جد بطبع داشتند و در و شب در جمع انما مشقول  
بودند کسی از علماء زمان وفقہاء دوران درین باب براجناب سبقت نگرفتہ و کتب نفسیہ  
و مجامیع لطیفہ کہ آجناب در احادیث واجبار تالیف فرمودہ اند ہر چند تمامی آن پیش نظر  
حقیر نیست اما انچہ بر آن واقف شدم باجمال ذکر سکیم پس از ان جملہ است کتاب  
نفس الرحمان فی فضائل سلمان کہ ذکر فرمودہ اند در ان احوال جناب سلمان را  
رضی اللہ عنہ از ابتدای عمر تا وفات و این کتاب را بمعیت بصائر صفار رحمہ اللہ در طہران  
چاپ زدہ اند و حقیرن را از نزد بعض تجار کتب بمبئی طلب کردہ بودم و از ان جملہ است  
کتاب معالم العبر فی تتمۃ البحار السابغ عشر و ان مجلد ضخیم است در مواعظ انچہ در  
بحار فرو گذاشت شدہ آنرا جمع فرمودہ و ہر دو را یکجا در طہران در شمسہ بخری طبع نمودند و حقیر

در غرة ماه رمضان سنه ۱۳۰۰ هجری از بی طلبی طلب کردم و از ان جمله است رساله  
 انجته الماوی فینین فاز بلقار الحجة فی زمن الغیبة الکبری و در ان پنجاه  
 و نه حکایت ذکر فرموده و آنها غیر آن حکایتها است که در مجلد سیزدهم بجا ندر کور است رساله  
 مذکوره را در آخر سیزدهم بجا در سنه ۱۳۰۰ هجری طبع کرده اند و از احباب ایام جناب مصنف رحمه الله  
 از طهران نزد حقیر فرستادند و از ان جمله است کتاب فصل الخطاب فی تحریف  
 کتاب رب الارباب که در ان احادیث تحریف و اقوال فاضلین و منکرین آن را جمع  
 فرموده و با حسن جواب کلمات منکرین تحریف را دفع فرموده کتاب مذکور را در سنه ۱۲۹۱ در طهران  
 طبع کرده اند و جناب مصنف علام از اهلیت از عراق نزد حقیر سال فرمودند و بتاریخ ۲۶ ذیحجه  
 روز پنجشنبه ۱۳۰۰ هجری در جوین و در وطن بالوف حقیر واصل گردید و از ان جمله است -  
 کتاب دار السلام فیما يتعلق بالروایا و المناام در دو مجلد ضخیم در مجلد اول منامات  
 انبیاء و اوصیاء و علماء و سائر ناس که در آنها معجزه از معجزات یا اگر استی از کرامات برائی انبیاء و  
 اوصیاء ظاهر شده ذکر فرموده و در مجلد دوم تحقیقاتی که متعلق بمنام است مع فوائد بسیار  
 دیگر ذکر فرموده اند این هر دو جلد را در طهران در سنه ۱۳۰۰ هجری طبع کرده اند و خود جناب  
 مصنف مرحوم هر دو جلد را هدیه نزد حقیر فرستادند و بتاریخ یازدهم جمادی الثانیه ۱۳۰۰ هجری در  
 وطن حقیر جوین رسید و از کمال لطف و محبت و کمالت نام حقیر القلم مبارک شایم بر بیست صفحه اولین  
 کتاب نوشتند که بایه فرحقیر است و از ان جمله است صحیفه ثانیه علویه که جمع فرموده  
 در ان یکصد و هشت دعا از ائمه اربعه صلوات الله و سلامه علیه و انبیاء المعصومین  
 علاوه بر آنکه علامه محدث شیخ عبداللہ بن صالح سماحی قدس الله روحه در صحیفه علویه نقل  
 فرموده و این صحیفه را در سنه ۱۳۰۰ هجری در طهران چاپ اند و هم جناب صوف از اهلیت نزد حقیر

فرستادند و در ماه رجب<sup>۱۳</sup> بهیجری در جوینور واصل گردید و از آن جمله است صحیفه رابعه  
سجّادیه و جمع فرموده در آن هفتاد و هفت دعا از ادعیه جناب سید السّاجدین صلوات الله  
و سلامه علیه علاوه بر آنکه از ادعیه پنجاب<sup>۱۴</sup> صحیفه کامله و صحیفه ثانیه محدث حرّ عاملی  
و در صحیفه ثالثه علامه عبد الله اصفهانی رحمه الله مذکور است و این صحیفه شریفه را هم در  
طهران در<sup>۱۵</sup> رجب<sup>۱۳</sup> بهیجری طبع نمودند و هم آنرا جناب مرحوم بطریق هدیه نزد حقیر فرستادند و  
تاریخ هفتم صفر<sup>۱۳</sup> بهیجری در جوینور رسید و اگر کتابی از تصنیفات جناب صوف  
بناشد محض این صحیفه اول دلیل است بر وسعت نظر و تبحر جناب<sup>۱۶</sup> مرحوم در اجاز و احادیث  
الطبیات سلام الله علیهم اجمعین و از آن جمله است رساله کشف الاستار  
عن وجه الغائب عن الابصار که ذکر آن می آید و از آن جمله است کتاب  
مستطاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل در شش جلد در آن جمع فرموده  
احادیثی را که از علامه محدث حرّ عاملی عطا الله مضجعه در وسائل الشیعه فرو گذاشت  
شده و این کتاب جمع و احسن و افضل تالیفات جناب محدّس است که کشف نشده  
و کسی از علما از زمان دین بایش<sup>۱۷</sup> آنجناب جمع و تالیف آن رحمت نگشیده بلکه احادیث  
از آن چشم ندیده و چون علامه محدث حرّ عاملی رحمه الله در مدت بیست سال کتابی نوشت  
که در جامعیت و حسن ترتیب و خوبی تهذیب نظیری نداشت و مدار علماء و فقهاء و محدّثین  
بران بود از آن زمان تا این زمان که زائد از دو صد سال است کسی از ایشان مثل آن ننش آورده  
تا آنکه نوبت بسرکار شریفه دار علامه محدث نور علی نور الله مرقد رسید و آنچه علامه محدث  
حرّ عاملی رحمه الله در بیست سال کرده بود جناب<sup>۱۸</sup> مرحوم کمتر از آن زمان مثل آن آورده پس  
اگر وسائل و مستدرک آن را من<sup>۱۹</sup> کحیفه الامام گویند چنانچه نام فهرست<sup>۲۰</sup> مسائل است را خواهد بود



که مدار سایر احکام شریعت بر همین دو کتاب است و طالبان از بغیر رجوع آنها چاره نیست که آنچه از جایای دیگر بجهت شاقه و تعب بسیار حاصل خواهد شد جمیع آن ازین بر دو کتاب بلا زحمت و تعب ممکن است فی الواقع که آنجناب از تصنیف این کتاب شرفیافتند اسلام بلکه بر جمیع انام از محدثین کرام حسان فرموده اند جزا الله عن الاسلام و الحمد خیر الخیر کتاب مذکور هر شش جلد را در سه مجلد مثل مجلدات شش گانه و سائل در سه مجلد چاپ کرده اند و ضماحت هر یک از آنها مثل هر یک از سائل است مجلد اول و دوم را که در یک جلد کرده در ماه رجب ۱۳۱۹ هجری چاپ زده اند و شمل است بر کتاب طهارت تا آخر اعتکاف در سال گذشته و مجلد سوم و چهارم را که هم در یک جلد کرده و ربیع المولد ۱۳۱۹ هجری چاپ زده اند و شمل بر کتاب حج تا آخر کحاج و ابواب نعت است درین سال حسب ایت جناب مصنف علامه اعلی الله مقامه از طهران نزد حقیر فرستاده اند و مجلد پنجم و ششم را که نیز در یک جلد است چاپ میکنند در طهران و جناب مصنف علامه و عده ارسال آن بهم فرموده بودند و این جمله کتب که بر آنها واقف شدم در زبان عربی است و همه آنها را در طهران طبع کرده اند.

اما کتب فارسیه پس از جمله آنها رساله مختصره در رد ایرادات فضل الخطا فی تحریف کتابت الاریاست که قلمی نزد حقیر بطریق هدیه فرستاده اند از جمله آنها کتاب چشم شاقب در احوال امام غائب است در مجلد ضخیم و کتابی است بسیار لطیف و شمل بر معارف حق امام زمان روحی فداه و یا وجود آن محض در مدینه تصنیف فرموده چنانچه در آخر آن فرموده الحمد لله و اله المنة و الشکر که این بنده عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را با توار و اسباب مغرور حواس در دست

قریباً ماه به انجام رسانده و جناب حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی طاب ثراه  
 باین الفاظ آن کتاب لیل المستوده که کتابی است در نهایت تمامیت و تسانت و  
 جامعیت حسن ترتیب و جود تهذیب که در نظر ندارم درین باب باین خوبی نوشته شده  
 و در دفع شبهه و تصحیح عقیده برستدین مراحتش لازم است تا آخر و کتابت کور باد و طرآن در  
 ماه صفر سنه ۱۲۸۵ هجری چنانچه مذکور از نزد بعض تجار بعضی طلب نموده بودند و از جمله  
 آنهاست کتاب کلمه طلیعه که آن را در آخر ماه رمضان سنه ۱۲۸۵ هجری در بی طبع  
 کرده اند و حقیر را بجا طلب نموده بودند و شکر است بر مضامین کثیره و مذکور است در آن  
 عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و آنچه نافع است و در لزوم احترام علماء و مومنین  
 و در ذکر سایر صفات موجوده در اهل علم و در تدبیر صلاح این طائفه و در مدح صدقه  
 و در شروط و اداب آن و اقسام آن و احکام آن و در فصل عانت سادات و در شرح  
 حال فقراء و سائکین و در شمه از تکلیف مسئولین و اداب ایشان و در ازمنه و ائمه که تپای  
 دارند در انفاق کردن در آنها و برین مطالب شواهد از آیات و اجناد بسیار نقل کرده و آنچه  
 در تحقیق آورده خیلی خوب و بطریق بسیار مرغوب آورده و از جمله آنها بدین تشیع در حال  
 فریبه موسی سبرقع است که از ادب بعضی در سنه ۱۲۸۵ هجری که سال تالیف است چاپ شده اند  
 و گویا این رساله شرح فتاوی جناب حرم علامه میرزا محمد حسن شیرازی رحمه الله است که  
 باجمال بر استقراء سادات کشمیر ارقام فرمودند و از جمله آنها جواب فتاوی سید محمد حسن  
 کمال پوری است و چون متکلی بر احادیث عدیده است باید که در تالیفات محسوب شود  
 و آن رساله است شیخ فی از اهل هند که با وجود ادعای تشیع بنی و امام را مستجاب الدعوه نمی اند  
 و استعانت و استعانة را بائمه علیهم السلام شرک دانسته و به فتوای چند دیگر در رسائل خود نوشته

که حقیق در ساله جواب آنها را نوشته ام و این جوابیست مقدار را با جوبه دیگر علمای عراق دهند  
 بمسأله محرم شمس العجری در کتب طبع کرده اند و از جمله آنها رساله لؤلؤ و مرجان  
 در شرط پایه اول و دوم بنبر روضه خوانان است که نسبت به حامی حقیق تالیف فرمودند و عنوان  
 را از نام این گننام آید فرموده با لفظی که لائق آن فرمودم یاد فرمودند و در حقیقه عالیه طبیعت  
 رساله مذکوره ارسال داشتند رقم فرمودند که در رساله لؤلؤ و مرجان چند جا از کتابت  
 نقل شده بعد از تقصیر معلوم شد که لفظ غلط است باید ملهوف باشد محبت فرموده آن مؤلف  
 را اصلاح بفرمایند و حقیق حله الامیر جمیع مواضع را درست کردم امید است که ان شاء الله تعالی  
 روضه خوانان هند و قاریان فضایی و مصائب ایهار رجوع باین رساله شریف کنند و این  
 ایاطیل و اکاذیب بر سر بنای که در لایحه معاش کرده اند و ثواب خردی را بیدل بنر خازن  
 وینوی میکنند باز آیند و چون رساله لؤلؤ و مرجان در پانزدهم ماه ربیع الاول گذر شنبه  
 شمس العجری از نزد مصنف علام رسید و بنای طبع آن گذاشتیم ناگاه هوای ظمائی از عراق فرست  
 و عالم را تیر و تاریک گردانید و خبر رسید که تیاریج ۲۸ جمادی الاخره روز چهارشنبه شمس العجری  
 جناب مصنف علام عتی ثقه الاسلام حجه الله فی الانام مولانا محدث میرزا حسین نقیری  
 نور الله ضریح در حقیقت اشرف پر حمت حق پیوستند افسوس صد هزار افسوس که این حادثه جانگناه  
 قلوب جمیع اهل ایمان را شکافت بلکه باید گفت که دل نام زمان رو خافه را ببرد آوژ  
 و اگر آنجا ظلم بودی بر آئینه علی رؤس الاشهاد فرمودی والله لقد اوجع قلبه  
 موت حسین کما قال جده الصادق علیه السلام لما  
 اتاه لغم ابان که آن مرحوم حجت بالغه آن جناب بود و آیتی بود از آیات الهی  
 فانا لله وانا الیه راجعون و حشره الله مع ساداته حجج الرحمن

فی اعلیٰ درجات الجنان مجاہد طالب جلالت انتساب حاوی الفضائل  
الزاهره و حائز المناقب الفاضله المولیٰ الجلیل و الخطیر الفیل جاب میرزا محمد نور  
ایده الله فرزند ارجمندان غرق رحمت ربانی تحریر یکجواب تقریرت نامه حقیر متاوند در  
کتابی که آنها را از تصانیف آن مرحوم چاپ زده اند کتب فیل را اضافت فرموده اند  
میرزا ان السماور رساله مولودیه که منظوم است سلامته المرصاد اعمال مسجد کوفه  
شعاع حکیمه غیر معروفه و ارقام فرموده اند اما کتبی که چاپ نخورده ازین تشریفات  
تحتیة الرأی نزاری است فارسی شمل بر زیارت مخصوصه ظلمات الهامیه فی  
مثالب معاویه شاخه طوبیٰ کتابی است لطیف متعلق بر ذریعہ بیع المولود و محال  
می شود چه در آن است رد و شبهه فیصل الخطاب که سابقا ذکر آن گذشت  
ترجمه جلد ثانی دار السلام تمام مستدرک مزار یحیٰ زان تمام تعلیقہ بر حال  
ابوعلی بغدادی شجره اچانه مسماة بمواقع النجوم و چون جناب مصنف علامه شریف  
من اللہ اکرام و عدو ارسال رساله سابقه الذکر یعنی کتب الاستاذ عن وجه الغائب عن الابصار فرموده  
بودند و نوشت ان تہ کہ داعی اجل البیاب فرمودند فرزند ارجمند آفتاب و عدو والد را و قاف  
فرمودند حسنا و الله سبحانه و الخیر و الخیر رساله مذکورہ را در طهران در جمادی الثانیہ ۱۳۰۴ هجری  
چاپ زدند و تباریح سوادیکچ زور شنبہ ۱۳۰۴ هجری اندک آنکه چون پور وصول گردید و آن  
رساله السیت و لغت عرب در رد و قصیده لبیض محالین بغداد که استیجا و در طول عمر امام زمان  
عجل الله فرجه و عدم ظهور آفتاب با وجود ملبوس شدن دنیا از ظلم و جور کرده در مقدمه این رساله  
اصل قصیده را و در فصول روایات و اقوال ائمت است را در ولادت امام زمان روحافاده  
و در انیکه آفتاب دوازدهم از ائمه علیهم السلام است نقل فرموده و در خاتمه جواب شبهات تصیّد

با ذکر فرموده است و در آخر رساله جواب منظوم از جناب ملا محمد حسین ایدهداشدین علامه  
 شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء چاپ شده است و این چند سطر را بطریق تشکریه و ادای  
 حق جناب مصنف علامه صلوات الله و آله دار اسلام نوشتم هر چند ادای حق انجناب از دخول علمای علم  
 تار و قیام مکن نیست چه جایکه از شلین گننام و ماثقافیه الا بالله و قد کتب  
 هذه الاحرف بمیده الهی از سره محمد رفیعی آیینی بخیر

الامامی ابو نفوری عفی عنه فی یوم الخمیس

انحاس العشرین من ذی الحجه

سنه ۱۲۸۰ هجره

حال مصنف برفع الله درجه منقول از کتاب المآثر و الآثار الضیف  
 نافع جلیل و بارع مثیل نظیس ابجل و منطیق اکمل عین الایمان و رکن  
 الارکان الدستور العرفی المعظم و الیهفوف العظرفی المقیم جناب  
 جلالتهایب مزراحمه شهنشاه اعتماد السلطنه وزیر الطیاعات و  
 دار النعمه هایونی محالک محروسه ایران تدارکه التدبر حمته الواسعه

### حاج میرزا حسین خاں

اعظماء علما میباشد بحکالت قدر و علو شان از اقران ممتاز است ترویج اصول مذہب جعفری  
 و تشیید بنیان طریقه اثنتی عشری و نشر اخبار و آثار الملبیت عصمت علیهم السلام را از معاصرین  
 کمتر تقدیر او موفق شده اند و در علمی حدیث تفسیر و معرفت احوال رده و طبقات رجال پسند  
 و تراجم علماء اسلام همانا موزن خستین دانای ایرانیان است پدر جلیل الشان شیر میرزا محمد علی  
 نازندانی از فحول مجتهدین و شایر روسا و احمد خاقان میر و فتح علی شاه رحمه الله بود و تفرقه نام  
 و اطفال مقام او تحصیل حاصل است مقام تقوی و ورع و عبادت و تقدس بن فرزند  
 هنرمندش مسلم سلیم میباشد و هم از تجر تام و تنبع عام در صناعات علماء اسلام باعلی مقام  
 رسیده و صیت فضل و وثاقت و درجه استعداد و لیاقتش برای هر گونه تعلیم و اکرام و  
 توقیر و احترام تأیید یافته است تصنیفات سودمند دارد منها نفس الرحمن فی رحمة  
 سلمان و دار السلام - فیما يتعلق بالنام - و انجم الثاقب فی احوال الاما  
 الغائب - و الکلمة الطیبة - و رساله میران السماء و الصحیفة الرابعة - و خبایا  
 کفی الحقیقة باب من رای القائم عجل الله فرجه را از جلد نهم و هم تجار الا نوار بدان لایف

تالیف شریف ندیل ساخته و کتابی حافل که در استزاک و تکمل و سألی تصنیف کرده از جملة آثار این عهدهایون است فی الحقیقة مجمع و استخراج و تتبع و استقصاء آن احادیث و احیاست رسول صلعم نموده و درجه توفیق و تائید و رتبه احاطه و تبحر خویش را بر مائی قاطع آورده و این عالم و فقیه فاضل و محدث کامل در حضرت حجة الاسلام ثقة الانام مجدد الاحکام نائب الامام علیه السلام حاج میرزا محمد حسن بسیار موثق و معتد و موثق است ادام الله ایام قضاة

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمة المصنف اعلى الله مقامه ما خفاه من كتاب

اليم الججاج في سائند السراج تاليف البحر الزاخر

والسحاب الجامر جاف العلوم العقلية وما

قام من المعارف النقلية وحنه الرضان ونادى

الاوان واحدا الدهر وفرد العصر غمرة وجه

الليالى الايام ودرّة تقصير الشهور والاعوام

الحافظ المجتهد في علوم الاحاديث والاحبار

والعلم العليم في فتوح الروايات والآثار

المحدث الكبير الشهيد لصيته في لاقطار والجهينة  
 النحرير المنيعة باسم في لامصار جباب الشيوخ  
 محمد سراج الدين حسن بن عيش التيمالي  
 ادام الله وحجته السبع المثاني

هو الشيخ الامام انفة الحجة الحاكم سيّد الحفاظ والمحدثين طراز العلماء  
 المسندين امام ائمة الحجج والتعديل وسقى من فدى الله سبحانه  
 به سيّدنا اسماعيل بن ابراهيم الخليل صدوق اواذه ومفيد زمانه  
 وشيخ الطائفة الامامية في دورانه اكمل اضرار لسيد علي بن  
 طائس وابن تراز المحققين المنسوبين الى حلة وطوس عامر اذنية  
 الفقهاء المجتهدين وناشر الوحي الشرع والدين والجاد الحاج في  
 الذين شرعية الائمة الاطائب المعصومين والقرية المباركة  
 الظاهرة من القرى التي امرت بالسير فيها ليالي واياماً اصين بنظر  
 القران المبين نضاء استار المعقول وكشاف اسرار المنقول الخالص في غمار  
 العلوم والسابر لا غوار كل سر مكتوم منقطع القرناء ومنتج الاكفاء  
 ويا فخر المحدثين السادة الكبراء وعربين المستدين القادة العظماء  
 وناج الشرعية الطيبة الغراء وناصر الملة المصطفية المنيعة صاحب  
 المجد والسوداد والعارء والراغب بنفسه عن الدنيا الدنية



الشوهاد خير الحاضرين الامن استثنى منهم من نسل آدم وحواء الاضواء  
 غرة وجهه اليموت من قعر الشتاء المشهور عن سابق جد الاذيا في الكتلة الآثار  
 المنقولة من باغى الجلال والمشتهر سيف طيعه الوقاد الذي لا يغيب الصفا لا سببا  
 الاحكام الالهية المتعلقة بالحكم والحلا في قدار المروية عن الامعة الاطهار  
 واجل المجتئين لحياد الثمار عن غصون تلك الاستجار اليانعة الاثار الدائمة  
 الاخضر والنافحة الازهار فارس خال المصنوع الذي لا تشق له عيار ولا يدانية  
 في افاضاته الخيرة الهاطل لمدار العالم العليم الهام والميدان الزاهر المباح التقا  
 رئيس العلماء السادة الكرام شيخ الحديث السامي لمقام واسرحة العلوم  
 الماثورة عن امتاء المفضل لمنعام ذوا الكرامات الميهر للاحكام وضما  
 الايات الزاهرة المدهشة لالبياب الصناديد الاعلام امام ائمة الاسلام  
 المضروب بفضل المثل في الاقطار والافانيس سيدنا وصولنا وشيخنا مستد يا للعلم  
 الحاج ميرزا حسين العلامة المحقق محمد تقي النوري الطبرسي رضي الله عنه  
 وارضاة وجعل في علي عليين منقلبه ومثواه ولد في الثاني عشر من  
 شهر شوال سنة اربع وخمسين لآلاف ومائتين في بعض قرى النواحي  
 كور طبرستان ومات اية وهو ابن ثمان سنين في سنة اربع وخمسين في سنة اربع وخمسين  
 ان بلغ اوان الحلم فوفقه الله سبحانه لملازمة المولى الامام العالم الزاهد المولى  
 محمد علي الحلي وكان من الائمة المتبحرين البارعين في الفقه والاصول واعلم هذا  
 في تدريس الرضاة والقوانين والشرح الكبير وامثالها ثم عكف على العالم الفقيه الحق  
 الشيخ عبد الرحيم البروجردي فقلقه عنه ما شاء الله في شهر الرضا سلام الله عليه

الى الحرق في سنة ثلث وسبعين والقب وثمانين وبقي في المشهد الغروي الى ما قد تقرر  
 اربع سنين ثم ارتحل الى بلاد الهند ثم رجع تايبا الى العراق في سنة ثمان وسبعين بعد الالف  
 وثمانين ولازم العالم الفخير افضل اهل عصره الشيخ عبد الحسين الطهراني طيب الله  
 روحه وهو اول من اجازته في بلادنا بظاهره عليه السلام في سنة ثمانين وفيه وفقه الله  
 سبحانه لمجئته ملكهم في سنة ثمانين ورجع الى المشهد الغروي وخرجه مجلس بحث الشيخ الاعظم  
 الشيخ المصطفى الانصاري رضوان الله عليه في سنة ثمانين فبقي في السفر الى الهند في سنة اربع وثمانين  
 وزار الرضا صلوات الله عليه بخبر اساقم الى العراق في سنة ست وثمانين وفيها توفي شيخنا المذكور اولا  
 وفيها حج بيت الله تعالى مرة اخرى ورجع الى المشهد الغروي وبقي سنين الى ان ساعد التقدير على الهجرة الى النجف  
 المقدسة بسنة ثمان وثمانين هاجر اليها السيد الامام حجة الاسلام نبيه العجائب والشيخ حجة المذهب في القرن الثالث عشر  
 المشهد اليه رئاسة الشيعة في ذلك العصر الحاج الامير زاهد حسن الدين ابي قدس سر الله تربية  
 الركبة فمكث هناك عدة سنين ودرسه الله فيها الحج ثالثا فلما آتته وقيل راجعا من مكة  
 سافر الى البصرة سنة سبع وسبعين ودار شهيدا للرضا عليه السلام ورجع مسافرا الى بيت الله  
 الحرام رابعا ثم رجع وبقي في سائر السنوات اربع عشر بعد الالف وثلاثمائة ثم هاجر الى المشهد  
 الغروي وعند ذلك غرم على القوم فيه وبقي في حجة الله سبحانه تبارك التوفيق الا الهية  
 بنشر العلوم الشرعية والاحاديث النبوية ولم تشتت المشقة منها في ويا الارضيات  
 الخاوية واقام في العمران النائية فالولاء بمرور مضيعة بعد النجف الموقرة الجينية وسلسلة  
 اجازات العلماء المسماة بمواقع النجوم كما يفسر الرحمان في فضائل سيد سلمان وتلاه بعد  
 ذلك تصنيف عدة كتب اخر بالغة الحد في فضائل الدين واعلام كليلة الائمة المعصومين  
 كتاب دار السلام فيما يتعلق بالترويا والنام في مجلدين كبيرين هما تبارك عظمتان من ايات علمه

وتبخره في المنطق والمنطق رضي الله عنه ومنها كتاب فصل الخطا في فهم الكتاب احسن  
 فيه القرن العظيم بل الى النبي الكريم على غرضه ان كل شيطان صغير ورضي عن كل من  
 وكتاب محكم العبد في استدراك الجاهل السابع عشر من كتاب البحار وكتاب خبئة المادون من  
 فازيله ماء المحجة في الغيبة الكبرى ورسالة الفيض القا سي في الحق العلامة المحمدية الصحيحة  
 الثانية العلوية والصحيحة الواجبة السجادية القليلة هشت العقود فيها السبعة اطلاقا وتفسيرها  
 على شعار الادعية المناقورة عن مولانا الامام سيد الساجدين التي فلتت غزاة المحرقة  
 سيقم من العلماء والمحدثين من هذا التبع البائع والاستدراك الواسع من المتقنين  
 والمتأخرين واصله كتابا لم يفرقوا بالفارسية سماه بالكلية الطيبة في الحكمة التفسير وسأله  
 ميزان السماء في تعيين موارث اخوان الانبياء وكتابا في سماء نظام المفاوية وكتاب  
 بعض الشبهات على كتاب فصل الخطا وكتابا في اسماء الله المشتمل في رتبة موسى المير  
 وكتاب مستدرك الوسائل في تبيين المسائل في حجة التمهيد في حجة التماسك ولعمري ان هذا  
 الكتاب من اجل جلال آياته واوله ولا يقل في جلال البهجة وما كانه وعلو كعبه السامي في  
 علوم الحديث مما زلزل لعلوه من بين سائر تصنيفاته وله عدة رسائل اخرها توقف عليها ولو  
 نورق الاستفادة منها الى الان بيد ان اشجى العالم العلل الغيبة شجرة عن الوصف والعلل  
 اخبارا في الدين الفروع العلماء السادة من ائمة الاكرمين محمد رضا محمد حسين والعلامة  
 الشيخ محمد باقر الاصم في صاحب الحاشية على المعالم رتقاء الله وادامه وايده اليقين القيا  
 اخبرنا عنها وعن عمه حاشا له على جلاله على لم يتعرفنا كتب اليها من ارضه في رضى الله  
 عليه كتاب مستدرك فوار البحار لم تتم وله كتابا في شرحه يكسب كاستاذ عن جود الغائب  
 من الارض بارر وفيه على بعض علماء العامة من اهل بغداد في قصيدة له خاط فيها علماء الشيعة

والتي هي اشد اهية على وجه الحق والحمد لله استاصل فيه شأنا في تقسيمه ثلاثة  
وعنوانه ولكن اذ اخبر حليل الشان في نبات وجه الحق المنتظر على الله ظهوره سماه بالفتح  
الثاني في احوال الامام الغائب لعرضه في مثله في هذا الموضوع الطاهر من عيوب الاثر الى  
الدهر كذا في حق ان راقى مثله احدا في الفصول العشر واليه الله سبحانه واستعان به في  
المقام خلقت على جانب هذا الشيخ رضي الله عنهما من اجل ان اصلين الحق في الحق والحق في الحق  
يلتقاء عليه السلام والمستفيد من فضله على الله ظهوره في الغيبة الكبرى والحق القاطع على الحق  
هذا الشيخ رضي الله عنه بنفسه لما وضع اليه الالهية العجائبية على امانة الائمة بحيث  
كان يذكر الله سبحانه روية العترة المباركة ويزيد المرء تقوى وخشية من الله تعالى  
الغربة الميمونة ويرعى في الاخرة سديته المحمودة وله رضي الله عنه كتاب التواضع والحمد  
لصالح في روضة الذكور في روضة الحسين عليه السلام نبصالح شافية وعظم من عظموا  
وفهموا في روضة اخرى المستاكين بذكر آل محمد عليهم السلام والمفترين عليهم لا كانت  
والله اشارة الى ان هذا هو الحق وذكرهم واستبكا لهم ولعلهم الشريعة عن خلاص  
البيت وتركيبه الوجهة وتصفيته الروية ووضعهم الروايا المختلفة والحكايات المجمع  
جليل الاصل وقبيل الاصل وساء الجهال المعير في كمالها في ثوبه من تسامح الافعال وروا  
الاعمال وهذا المصنف الشريف علمه رضي الله عنه بعد كتابه ورد عليه من رايه في جوابه فاحد  
بلاد الهند من جهة بعض اهل العلم الذين لهم عنائه شديدا وسمعوا شكوا في رايه في الائمة  
واعادوا كلمتهم وطعنوا في البدعة وخضروا اعلام اصحابها وخرجوا بها وقد علمت  
ان الواحدا من البدع الفظيعة قد شررت الاخوة الشريعة في حيلها اقامة الديمقراطية  
وقد كان ماجرى على سيدنا الحسين عليه السلام يوم الطف وازالوا العامة من اهل الاصيل

في ذلك كما أنهم هم الأصل فساهموا في المدح حسب ما ينبغي في صدر كتابنا المعروف بآمال  
 المنه ونقص من حاج السنة وكتاب الكشف عن الغشاة وكتاب عيرات العيز وغيرها من الكتب  
 المأهولة والحديثة وذلك ان هذه الطائفة معروفة بالوضع والاختلاف فمدحها القديم  
 قد شاع في يومنا هذا وعرض بينهم لا فاكول في وضعوا كثيرا من الاخبار والآثار وتخلقوا بالآثار  
 كثيرة في متعاقبات الارفاق والاعصار حتى ان جميع علماء الخلفاء اجتمعوا والجمع تلك الآثار  
 المحيطة والآثار المنحولة في كتاب من الباقين بالعلم فادوا لها كتباً مستقلة وسفارا مختصة بها  
 غير ذلك على من له يسير المام بكتب الموضوعات والواهيات نحو كتاب الموضوعات لابن الجوزي  
 اللام المصنوعة وذيلها للسيوطي وكتاب تنزيه الشريعة لابن عراق وكتاب الموضوعات لهما  
 السنة الهندي وموضوعات الشوكاني على القاري وغيرهم بكتب الضعفاء والمجروحين الذين  
 البحتوا وابن جاز وابن عدي ومن نصح علموا لهم نحو الذهبي والعسقلاني وغيرهم فاما  
 فخصوا هذا الموضوع اعني مقتل الحسين عليه السلام فوالله لكتب الموضوعات في هذا الشأن  
 هو كتاب روضة الشهداء تأليف الموعظ الكاشف العامي الذي لا تزال العامة والاهل البهرا  
 علموا له ويذكرون المراتب والاعبار على عين منطقة ومقاله وتبعهم في ذلك جملة الشيعة  
 وضعفاءهم وعاصمهم وجماعتهم وتلقوا هذا الكتاب بالقبول مبدا عرف من غير من في  
 من ان التعزية باسور روضة الشهداء خوارق استقلوا ذلك فحفظوا باصطلاحهم وروايتهم  
 على انهم هذا الشيخ المجلد اعني صاحب السيرة وكتاب هذا الذي نحن في صفة فاما تحليل هذه  
 الاكاذيب الشيعة والاراء الفطرية وتضيقها بالواقع والاعتناء بالمازير وغيرهم من تلك  
 الشيطانية فهذا ايضا من جملة آثار العامة لكونهم معروفين بذلك متقربين الى الله سبحانه  
 بها في اعمالهم وعبادتهم كما هو ليس بذهابهم من انظر في الكتب المفردة عندهم اننا كنا

الامتناع للادقوى وغيره من الكتب المبسوطة والاسفار المطولة ولم يزل عالماً بالاعمال  
 رحمهم الله واعلمنا انهم قد ارسوا السلام بمجتهد وفي نفوسهم البعد المسترئية الخافك الاعمال  
 الشريفة والعبادة المبرورة التي لا يلائمها عبادة اخرى لمخلوق المجاعة عند قيام السما  
 واحراز تلك الوصلة العظمى لفكك الرقاب من النار يوم القيمة ولكنهم مع ذلك لم يفتوا  
 قط بآراء القائلين ان هذا الشيخ الاجل في هذا الكتاب المبسوط من الافادة العامة النافذة  
 الحاشية لمواد تلك البعد المرفقة لها شتمه الهادمة لهذا الضلالة الموقفة التي اقر الله سبحانه  
 بها الحق على عباده ووضح بطريقه الحق لخلق شيعته ووليته انما يحمد الله اروي هذا الكتاب حكماً  
 هذا الشيخ رضي الله عنه بحق الاجارة العامة لكتبها الى امن ارض الغر في ليلة الجمعة الثالثة عشر من  
 شهر شعبان من شهر ١٣٢٠ حين كان حاضراً بالمشهد الغروي والله اعلم على ذلك وقد صنفنا هذا  
 الشيخ رضي الله عنه مشايخ كثيرين واستفاد منهم من العلوم والمعارف الله سبحانه اعلم به ولا كثر  
 الذين استجاز منهم فاجازوه خمسة مشايخ (١) الفقيه النزيل الشيخ عبد الحسين الطهراني  
 (ب) خاتمة المحققين الشيخ ميرزا ابوالفضل (ج) السيد الفقيه المكي والقريني  
 (د) الفقيه الزاهد الحاج المولى علي الكنتري (هـ) السيد الجليل الامير محمد هاشم  
 الخوانساري هذا او اما من الله سبحانه من مكارم الاخلاق وسدة الوع  
 والاجتهاد في حياء مراسم الشرع وتبيينه معاني الدين وامانة رسوم البيع  
 واقامة دعائم الشرع والاشتغال بالعبادات والزهد في الدنيا والدار غنى والاقبال على الآخرة  
 هذه اشياء لا يسع لضبطها المقام وكل غرضنا انما هو الاشارة الى اقامته وناهيكم عن اراءه العلام  
 الوزير على المحققين وقدوة المدققين العالم العام الرباني المولى محمد السلطان بن  
 صاحب التصانيف الرائقة في نفقة والاصول الجامعة والمجمع وغيرها في ليلة الثلاثاء اول

في بعض مشهوراته كان هذا الشيخ رضي الله عنه صعد الى السماء في اسرع زمان و  
 اقلك القمر واخذ شيئا منه ورجع من الحين ورأى بعض السادة الاحياء كان  
 بيد هذا الشيخ شبيه كدج صغير في نهاية المصير للظلمة وفتح عنده شيخه البصير  
 بقلبه اية الله العظمى وارضاه الذي لا يغير هذا الشيخ عن الشاء عليه لسان الصدق له  
 لشدة الاعتقاد فيه وهو لم يفتح على السلطان ابادى رضوان الله عليه وفيه لا  
 غريبة متعلقة بعلوم نافعة تحير في الناظر وواقع له ذات يوم انه راسع شيخه  
 السلطان ابادى سيدنا ابا عبد الله عليه السلام في يوم عاشوراء رتبته فان كان  
 بناجعة في المعروف العشاء على سطح الكفشة ارية التي هي على الجانب الغربي من الايوان  
 المطهر وفي ليلة عاشوراء شاوره هذا الشيخ السلطان ابادى في تعيين زمان المواجهة  
 الى ان انتهى رأيه ان يصلوا الظهر من يوم الجمعة ويخرجوا بعدها الى النجف الاشرف لما كان  
 ليلة الحادي عشر رأى شيخنا هذا رضوان الله عليه وقت الشكر المنام كانه واقف في  
 سطح تلك الكفشة ارية وليس فيه احد غيره وليس في الايوان واحكم ايضا احدنا  
 كلهم في الصبح الشريف على عادتهم في ايام الزيارات المخصوصة من الاستغفار والبيع والمراء  
 سائر امور المعاش فبينما هم واقفوا اذ ابرسوا الله والمجرب عجل الله فرجه ظفر قد صعد من  
 الكفشة ارية من الجهة التي تواجه القبلة والحج عليه السلام اطوح منه صلوات الله عليه  
 وعليهما عظامه بيضاء فشيئا الى ان قربا من الباب الاوسط الذي يفتح الى الرواق قبل الدار  
 يجيبا من النطق بالقت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا الشيخ فرج من ظهره قبا  
 اليه فعلم رض انه يريد فاسرع الذهاب اليه فلما ترك من درجة واحدة من الدج واذا به  
 صلوات الله عليه صعد اليها فسلم عليه هذا الشيخ رضي الله عنه ففرح عليه ناله يده الشريفة فقبلها

ثم قال صلى الله عليه وآله انا جئت هناك للقاء ك أو لخطار أو فلما أو تقى في هذا المكان  
فبقى هذا الشيخ نجيلا من فعل امر من جنى الدج للمقابلة وقوله هذا ثم لاحظوه وأكوه كجملات  
لم يقبوا في خطره غير أنه ذكر صلى الله عليه وآله في جملة كلامه المولى السلطان آبادي المذكور بالخير  
نزل راجع إلى المكان الذي فارقته وأما الحق عليه السلام فكان واقفاً في تلك المدة في مكان نجا  
الصحيح المقبول فقال هذه الشيخ في نفسه لا حشرنا ما تشرفت به فخذته فقصها هذا الشيخ رضي عن نفسه فلما رآه عليه السلام  
سلاماً إليه استقباله فخطوا فلما أدركته سلم عليه وأعطاه يداً المباركة فقباهما ثم ساله رضي الله عنه  
عن حاله رضي الله عن المولى المعظم السلطان آبادي المذكور وكان حرم وقبلاه من خشنين بعد ذلك بالرض  
المريض الصديقين ولا في الإوقات المذكورة فقال الحمد لله ثم تطف عليه السلام هذا الشيخ وقصته  
إلى الخلف قال المولى فتحدثت في الليلة السابقة على الرجوع بعد صلوة ظهر يوم الجمعة فبسم الله  
وقال ربنا أولدت مرات بالغازية مجتهداً است وراشيل بنيت وفهم هذا الشيخ رضي الله عنه  
من هذا الكلام وحاله عليه السلام مع الأمام صلح في الحكة في الوقت المذكور إلا أنه لما كان محباً  
فلا بد أن يعمل برباه ثم سكت عليه السلام ففكر هذا الشيخ رضي الله عنه في بعض مسائله أنما  
وجد في نفسه مجمل فكانه وقف على قطر العلم ثم فارق عليه السلام ورجع الشيخ إلى تلك المسألة  
والناس كلهم على شغلهم وعلمهم فأنيت وأخبرني شاكراً الله سبحانه ثم صادف في الصحيح بعض أشياء ورأى  
منه شاهد حقة في البقعة مزبوحه وهذا من جلائل بشارته رضي الله عنه النبي عظيم منزه وكبير  
حقيقته عندهما صحتهم سلاماً وكفاه بذلك غرأ وشرفاً لهذا الشيخ وقبضه الله إليه  
الارضعوت به يوم الخميس ثمان وعشرين خلت من جمادى الآخرة من شهر ربيع السنة الثامنة  
الرابعة من الألف الثمان من الألف ستمائة المقتدر النبوة على صاحبها آلاف التسليوات  
وكان بسبب وفاته أنه على الله مقامه زار الحسين عليه السلام فاشيا على من ضلح من الغر والمبارك



المبارك المخلص المقدس في عتد أيام ثوار ادازي ولا يذوقون عذابي على كل عام على تلك الحالة فخرج على  
 الاجازة من غير ركوب حتى وصل الى النجف وقد لحق من التعب النصيب صايبا من العوصة فمرض  
 لذلك ونشبت به الحمى فلم تزل حتى تمكنته فصار رحمه الله الشريف الكوفة يشق من الاجلاء  
 فاقام بها مدة يسيرة وعالج به فيها بعضهم كمن لم ينفذ شيئا وعراهم الاسهل الكبد وفتق فيه وفا  
 برتبة الشهادة وقال الغاية العظمى من العادة وتعالج الى رضى تعرف من بها وضاعبة متوا  
 علمه وعمله وكان يوم دفنه يوما مشهورا لم يعهد مثله منذ اعصار ولم يختلف بعده من لم  
 شأوه وليسق عبارته واشهره لاسلامه لفقده بشك لا يبرح حتى اتم السلك في ايام الساعة وضا<sup>من</sup> الما  
 بذلك مصايك يصايق مثله المسمى المدهم فادله انا ليرحون وتارق له بعد وفاته مناما  
 عظيم حنة قد اكل جلاله ثمانية عند الله سبحانه ولقد اخبرني بعض ائمة العلم واية من ايت<sup>الله</sup>  
 وحجة من حجج الله سبحانه بعد يائنه الاطائب ولياء العظمى على نبيهم ومولاهم وتمازضه  
 على اعدائهم من بعضهم ونصيب حقوقهم انه راي في الليلة التي قبض في صبيحتها هذا  
 الشيخ في كمال التمام كسفي يفتق في هذا الشيخ في صبيحتها هذه الليلة وجاءا<sup>لخبيا</sup>  
 المدة بمقتضى الثاني عشر من شهر شعبان من سنة ١٢٠٠ في الله المشتكى

من سوره تلك الداهية الكسبي في قلب

هذه النعمة العظمى المأمون

فضل الله العباسي ان لا يحضر

عنه من نصرة نبيه ركا

نواليفه والفا

انجلى كذبت

صحنہ رسالہ کوٹو و مہان							
صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	رسائی	رسائی	۱۴	۱	اور دین	اور دین
۶	۶	رضائی	رضائی	۳۶	۱	آواز	آواز
۳	۱	لجبتی	الجبئی	۹	۹	موسیٰ جفر	موسیٰ جفر
۱۱	۹	شدہ	شدہ	۱۶	۱۶	لمضقول	لمضقول
۱۰	۱۰	تینز	تینیز	۴	۹	گردن	گردن
۷	۹	منقصر	محضر	۲۳	۲	اد	و
۸	۴	غلاق	اغلاق	۵۵	۱۵	پیروداش	پیروداش
۱۰	۱۲	ابو ادائن	ابو ادائن	۵۶	۱۱	بر	بر آکھ
۱۳	۱۳	پروردگار	پروردگار	۱۵	۱۵	دوٹائی	دوٹائی
۱۴	۱۴	نبیند	نبیند	۶۸	۱۱	گفتن	گفتی
۱۳	۲	دوست	دوست	۶۹	۱۷	افزائی	افزای
۱۶	۴	توقیر اکرام	توقیر اکرام	۷۶	۱۹	سنیہ	سنیہ
۱۹	۱	جیب	جیب	۷۷	۱۸	فرزندش	فرزندش
۳۰	۱۵	دستورا	دستورا	۸۰	۱۹۰	قد متیقن	قد متیقن
۳۵	۴	اسن	سن	۸۵	۷	وازندہ	وازندہ
۴۷	۴	لبستہ	سنتہ	۹۱	۷	انچہ	انچہ در
۵۰	۵	ورما	ونر	۹۳	۳	تبیح	تبیح
۵۱	۵	بنقص	بنقص	۹۵	۱۹	نوجہ	نوجہ

صفحه	سطر	خط	صحیح	صحفہ	سطر	خط	صحیح
۱۰۰	۶	است	است	۱۰	۱۰	البحیر	البحیر
۱۰۱	۱۶	صفا	صفا	۱۰	۱۰	اذن	اذن
۱۰۲	۳	اعمر طاهر بن	اعمر طاهر بن	۱۱	۱۱	بسیب	بسیب
۱۰۳	۱۹	جانیشر	جانیشر	۱۱	۱۱	بھائی	بھائی
۱۰۴	۴	را	را	۱۲	۱۲	زینب	زینب
۱۰۵	۷	ایشان	ایشان	۱۳	۱۳	میکرد	میکرد
۱۰۶	۱	نور	از	۱۴	۱۴	گداز	گداز
۱۰۷	۱۶	ابن یادر	ابن یادر	۱۵	۱۵	افتر	افتر
۱۰۸	۹	موتی لقیف	موتی لقیف	۱۶	۱۶	استقرار	استقرار
۱۰۹	۱۱	پائی	پائی	۱۷	۱۷	در انجام	در انجام
۱۱۰	۱۰	آن	یا آن	۱۸	۱۸	شکر	شکر
۱۱۱	۱۰	داو	داو	۱۹	۱۹	الاولی	الاولی
۱۱۲	۷	سنا	سنا	۲۰	۲۰	فی	فی
۱۱۳	۱۷	ضعف	ضعف	۲۱	۲۱	ججادی	ججادی
۱۱۴	۴	بیادیم	بیادیم	۲۲	۲۲	بجادی	بجادی
۱۱۵	۷	کذائی	کذائی	۲۳	۲۳	پر داز	پر داز
۱۱۶	۱۳	سظایا	سظایا	۲۴	۲۴	الهجر	الهجر
۱۱۷	۶	الهجر	الهجر	۲۵	۲۵	الهجر	الهجر



CALL No. { ۱۷۰ ACC. No. ۷۵۵۴

AUTHOR حسین نوری طبرسی

TITLE

لؤلؤ و مرجان

Class No. ۱۷۰ Acc. No. ۷۵۵۴  
Book No. ۱۷۰  
Author  
Title لؤلؤ و مرجان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

AT THE TIME



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

